

برما چه گذشت ؟

(تحلیلی از انشعاب تحمیلی سال ۶۰)



سازمان پژوهش‌های فزاینده‌ی ایران

جلد دوم

به خاطره
چریک فدائی خلق
رفیق شهید حسین رکنی
تقدیم میشود *

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
بهمن ماه ۱۳۶۲

فهرست

	۱ - زندگینامه چریک فدائی خاکی رفیق شهید
(الف) حسین رکنی
(و)	۲ - مقدمه
۱	۳ - در باره (مباحثه با رفیق اشرف)
	۴ - اصلاحات و انتقاداتی به (مباحثه با رفیق اشرف)
۵
	۵ - در رابطه با جزوه رفیق (د) "انتقاد از
۲۵	جزوه مباحثه با
	۶ - پاسخ به "در رابطه با جزوه رفیق (د)
۳۵	(انتقاد از جزوه) "
	۷ - در مورد نقد رفیق (د) "بر مباحثه بسا
۴۵	رفیق اشرف"
۲۹	۸ - نامه رفیق (چ) "بر باره" "جبهه شمال"
	۹ - نقد دیدگاههای "مباحثه با رفیق اشرف
۲۹	دهقانی" (مقاله اول)
۹۴	۱۰ - پاسخ به مقاله رفیق (خ)
۱۲۲	۱۱ - نظری به نقد رفیق (خ) از مباحثه
	۱۲ - نقد دیدگاههای "مباحثه با رفیق اشرف
۱۳۰	دهقانی" (مقاله دوم)
	۱۳ - مبارزه آیدئولوژیک با جنجال در مرون
۱۴۲	سازمان
	۱۴ - فهرست انتشارات چریکهای فدائی خلق
	ایران

زندگینامه

چریک فدائی خلق رفیق شهید حسین رکنی

چریک فدائی خلق رفیق شهید حسین رکنی در سال ۱۳۳۹ در شهر بندرعباس متولد گشت. دوران دبیرستان را طی میکرد که ایران را جنبشهای توده‌ای سالهای ۵۷ - ۵۶ فرا گرفت و همچون بسیاری از جوانان ایران به سیاست کشیده شد و به هواداری از سازمان چریکهای فدائی خلق پرداخت. در شرایط پس از قیام، با شکل‌گیری مجدد چریکهای فدائی خلق ایران همراه با تعدادی از رفقا گروهی ایجاد کرد و به هواداری از چریکهای فدائی خلق و بر علیه سیاستهای سازشکارانه اپورتونیستهای رخنه کرده در سازمان به فعالیت پرداخت. رفیق حسین رکنی در تمام طول حیات خویش سعی از تلاشی در جهت گسترش فعالیت چریکهای فدائی خلق و افشای اپورتونیستها باز نایستاد.

پس از قیام در بندرعباس همچون دیگر شهرهای ایران طیف وسیعی به هواداری از سازمان برخاسته بودند و با اعلام موجودیت دوباره چریکهای فدائی خلق، گروهها و محافل متعددی به هواداری از آن در بندرعباس بوجود آمد. رفیق حسین رکنی (با نام تشکیلاتی شاهرخ) از جمله رفقای بود که خیلی زود برای ارتباط با چریکهای فدائی دست به اقدام زد و به کردستان سفر نمود و ارتباطاتی با سازمان برقرار کرد و امکاناتی از کردستان تهیه کرد و به بندرعباس برد.

(ب)

گروه هواداری که رفیق رکنی در آن فعالیت میکرد ، در این زمان اقدام به مسافره ماشین حامل پول بانك صادرات بندرعباس به تاریخ ۰۹/۱/۲۰ نمود و ۸۰۰/۰۰۰ تومان موجودی آنرا به نفع خلق مسافره نمود .

در ادامه همین سیاست بار دیگر در تاریخ ۰۹/۴/۱ ، موجودی ماشین حامل پول بانك صادرات بندر عباس توسط این گروه مسافره شد و رفقا مبلغ ۱/۲۰۰۰۰۰ تومان موجودی آنرا ضبط کردند . در این عملیات کلیه افراد محافظ ماشین حامل پول خلق سلاح شدند .

در این زمان کوششهایی برای متحد کردن همه گروهها و محافل هوادار در بندرعباس آغاز گشته بود و رفیق رکنی نقش فعالی در این میان بعهده داشت . سرانجام همه این گروهها و محافل در جنبش دانش آموزی ۱۹ بهمن متحد گشته و در کنار جنبش دانش آموزی ۱۹ بهمن ، هسته های سیاسی - نظامی سازمان داده شد .

فعالیت های گروهها و محافل هواداران و عملیات گروه هواداری که قبلا رفیق رکنی در آن شرکت داشت ، جو سیاسی بندرعباس را به نفع چریکهای فدائی خلق کانالیزه نمود و با متشکل شدن این گروهها و از بین رفتن پراکندگی موجود ، قدرت تبلیغی و رزمی هواداران سازمان در بندرعباس بمراتب بیش از گذشته گشت . اولین نتیجه این تشکل یکبارچه گروههای هوادار ، مسافره ماشین حامل پول نیروی دریائی بندرعباس در تاریخ ۰۹/۱۰/۱ و ضبط کامل موجودی آن به مبلغ ۱۰۰۰/۰۰۰ تومان بود . در این عملیات افراد محافظ ماشین حامل پول خلق سلاح شدند ، ۲ تن از تکاوران محافظ ماشین پول بهلاکت رسیدند و ۲ قبضه بیوزی و ۲ قبضه کلت کمری به غنیمت گرفته شد . متأسفانه در جریان این عملیات رفیق رکنی مورد اصابت گلوله ای قرار گرفت که به سینه اش اصابت نمود و شش هایش را بشدت مجروح نمود . رفیق رکنی را پس از مداوای اولیه به سرعت به تهران منتقل نمودند . در طول سفر وی از فرودگاه بندرعباس تا فرودگاه

مهرآباد تهران ، رفیق علیرغم جراحت بسیار سختی که برداشته بود ، کوچکترین نشانه‌ای از درد و ضعفهای ناشی از خونریزی زیاد ، که موجب جلب توجه مزدوران رژیم شود ، از خود نشان نداد . رفیق رکنی زیر نظر بخش پزشکی سازمان در تهران مداوا گشت .

رفیق رکنی خیلی زود نقش برجسته خود را بعنوان یکی از فرماندهان هسته‌های سیاسی - نظامی نشان داد و پس از ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ که رژیم مزدور ، تشکیلات بندر را زیر ضرب گرفته بسوده فعالانه در جهت سازماندهی مجدد هسته‌های سیاسی - نظامی اقدام نمود . او بعنوان يك انقلابی خرقه‌ای ، يك چریک فدائی خلق در مقابل انشعاب غیر اصولی‌ای که منسحبین پس از ۳۰ خرداد ۶۰ به سازمان تحصیل کردند ایستاد و قاطعانه به دفاع از مواضع چریکهای فدائی خلق برخاست و با همه وجود کوشید تا علیرغم شرایطی که انشعاب بوجود آورده بود ، ارتباطاتی را که بر اثر ضربات پلیس قطع شده بود مجدداً برقرار سازد ، امکانات پراکنده را جمع‌آوری کند و قدرت اثر هسته‌های سیاسی - نظامی را مجدداً افزایش دهد و بدینترتیب نشان داد که با ایمان راسخ به تئوری انقلابی (مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک) و سازمان انقلابی آن (چریکهای فدائی خلق ایران) قانرست که در هر شرایط دشواری ، با غلبه بر مشکلات ، در جهت گسترش هر چه بیشتر مبارزه مسلحانه گام بردارد .

رفیق رکنی در عملیات زیادی شرکت داشت که از برجسته‌ترین آنها میتوان از عملیات زیر نام برد :

- مسافره ماسین حامل سلاحهای سیاه پاسداران بندرعباس در تاریخ ۶۰/۳/۱۰ ، که در این عملیات پاسدار منفوری به نام ذاکری که محافظ ماسین حامل سلاح بود ، بهلاکت رسید .

- اعدام انقلابی ۲ پاسدار منفور به نام عبدالصمد شمسیری و محمد ثقایبی در تاریخ ۶۰/۲/۲۰ در مقابل ساختمان اصلی سپاه

پاسداران بندرعباس • عبدالصمد شمعیری پاسدار متفوسری بود که به دلیل سازماندهی یا ندهای سیاه در بندرعباس و به شهادت رساندن صنم قریشی که یکی از هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران بوده به بد نامی شهره بود • جالب توجه است که سازمان مجاهدین خلق طی اعلامیه‌ای این اعدام انقلابی را عملی آنارشستی خواند •

- اعدام انقلابی یوسف دقت، عضو شورای فرماندهی سپه‌ساز پاسداران و عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و رئیس روابط عمومی سیاه پاسداران بندرعباس در تاریخ ۶۰/۵/۲۲ •

سرانجام رفیق حسین رکنی (شاهرخ) در تاریخ ۶۰/۸/۲۸ در يك درگیری نابرابر خیابانی با پاسداران امپریالیم در بندرعباس به شهادت رسید • رفیق رکنی در طی این درگیری بار دیگر عزم استوار و اراده آهنینش را در راه رهایی پرولتاریا و خلقهای سراسر ایران به نمایش گذاشت • جریان درگیری خیابانی رفیق حسین رکنی خیسود گویای جسارت و شهامت رفیق است • در تاریخ ۶۰/۸/۲۷ يك سلول انتشاراتی در بندرعباس مورد شناسایی مزدوران رژیم قرار گرفت و پاسداران خانه مزدور را مورد حمله قرار دادند • در نتیجه منطقه کاملاً میلیتاریزه شد • صبح روز بعد رفیق رکنی که در همان منطقه با رفیق شهید احمد پیل افکن و یکی دیگر از رفقا، قرار داشت به سر قرار می‌رود • با مشاهده وضع منطقه رفقا خیلی زود از هم جدا گشته و متفرق میشوند • رفقا چندان از هم فاصله نگرفتند بودند که رفیق رکنی در حلقه محاصره پاسداران قرار میگیرد و شروع به تیراندازی میکنند که در نتیجه آن يك پاسدار به‌هلاکت میرسد و دو مزدور دیگر زخمی میشوند ولی متأسفانه رفیق رکنی مورد اصابت گلوله قرار میگیرد و به شهادت میرسد • در همین زمان دو رفیق دیگر برای رها نیدن رفیق رکنی از حلقه محاصره خود را به منطقه درگیری میرسانند و با پاسداران درگیر میشوند که رفیق احمد پیل - افکن مورد اصابت گلوله پاسداران قرار گرفت و در حالی که شمار

میداده» زنده باد خلق» زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن
به آزادی است» « درود بر رفیق اشرف بهقانی » به شهادت رسید»
رفیق سوم پیر از فرگیری با مزدوران و با حمایت مردم به سلامت از
مناقله فرگیری دور شد *

به این طریق رفیق رکنی (شاهرخ) به بیمانی که با خلق
خوبش بسته بود، تا آخرین لحظه وفادار ماند و با نثار خون
خوبش در جهت بارور کردن درخت تناور انقلاب ضد امپریالیستی
خلقهای ایران گام برداشت. یادش جاودان و راهش پررهرو باد»

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
بهمن ماه ۱۳۶۴

مقدمه

جلد دوم کتاب " بر ما چه گذشت (تحلیلی بر انشعاب تحمیلی سال ۶۰) مجموعه‌ای از بحثهای تئوریک درون سازمان تا قبل از انشعاب است که حول مصاحبه دور میزده است .

بخش اول چند نوشته است که در سال ۵۸ در باره ماهیت دولت و موضعی که مصاحبه در این باره گرفته بود بحث میشود و بخش دوم علاوه بر مقاله‌ای در باره " جنبه شمال " شامل بحثهایی است که در سال ۵۹ در باره کلیت مصاحبه بوجود آمده بود . این دو مرحله بحث در باره مصاحبه و همچنین نقد دیدگاههای در رابطه با " جنبه شمال " در کتاب جلد اول تشریح شده است .

در بخش اول ابتدا دو مقاله بنامهای " در باره (مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی) " و " اصلاحات و انتقاداتی به (مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی " از رفیق (د) که در جریان انشعاب به (آرخا) پیوسته آمده است .

مقاله سوم بنام " در رابطه با جزوه رفیق (د) انتقاد از (مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی) " پاسخی به این دو مقاله میباشد که توسط یکی از رفقای چغنا نگاشته شده است . پس از آن مجدداً مقاله‌ای از رفیق (د) بنام پاسخ به " در رابطه با جزوه رفیق (د) انتقاد از جزوه (مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی) " که پاسخی به نقد مقالاتش میباشد ، درج شده است و پنجمین مقاله بنام " در مورد نقد رفیق (د) به (مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی) مقاله‌ای است از جریک فدائی خلق رفیق شهید بهزاد سیحا که در پاسخ به نظرات رفیق (د) نگاشته است .

در بخش دوم ، اولین مقاله ، مقاله ای است از رفیق (چ) از بنیانگذاران تشکیلات (آرخا) که در باره " جنبه شمال " نوشته شده است . در این مقاله نقطه نظر این رفیق در باره " جنبه شمال " و مبارزه مسلحانه در کردستان مطرح شده است ، دیدگاههایی که در جلد اول کتاب در باره آنها بحث شده است .

بقیه مقالات مباحثاتی است که در باره کلیت " مصاحبه " است . ابتدا مقاله ای بنام " نقد دیدگاههای " مصاحبه بار رفیق " " " " از رفیق (خ) که از بنیانگذاران تشکیلات (آرخا) شد ، درج گردیده است . دو مقاله بعدی بنامهای " پاسخ به مقاله اول رفیق (خ) " و " نظری به نقد رفیق (خ) از مصاحبه " توسط رفیق (و) از رفقای چفخا نوشته شده که پاسخی است به مقالات رفیق (خ) . پس از آن مقاله بعدی رفیق (خ) بنام " نقد دیدگاههای (مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی) " درج گردیده است که در آن رفیق (خ) مواضع کاملاً روشنی بر علیه " مصاحبه " گرفته است . مقاله آخری بنام " مبارزه ایدئولوژیک یا جنجال درون سازمان " توسط یکی از رفقای چفخا نوشته شده است . این مقاله کوششی کرد تا مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی را به عرصه ای درست که با پراتیک انقلابی رابطه تنگاتنگی دارد بکماندوماهیت بحثهایی را که در باره " مواضع جزئیستی " مصاحبه انرژیک سازمانی را تلف مینمودند ، آشکار سازد . گرچه انشعاب غیر اصولی این فرصت را از سازمان ما گرفت تا بحثها آنگونه که مورد نظر ما بود به مسیری صحیح هدایت شود ، اما آنچه که در این دو سال گذشت صحت نظرات مطرح شده در این مقاله را بخوبی نشان داد .

چاپ اسناد فوق به خواننده این امکان را میدهد که مباحث مطرح شده در جلد اول کتاب را به دقت مورد مطالعه و تعمق قرار دهد و بدین ترتیب در باره اشعایی که بطور غیر اصولی بر سازمان ما تحمیل گشت، قضاوت نماید. در عین حال چاپ این اسناد جلوی طرح هرگونه بحث غیر اصولی را نیز سد خواهد نمود و بما امکان میدهد که بدون از هرگونه جنجال و هیاهو در باره صحت و سقم این بیانات مسئله به مسائل اصلی بپردازیم. به امید آنکه تمامی این کوششها در جهت غنای هر چه بیشتر تجربیات جنیبر که ویتستی ایران باشد.

با ایمان به پیروزی راهمان
 چریکهای فدائی خلق ایران
 بهمن ماه ۱۳۶۲

تذکر:

چون در چاپ این اسناد میبایست هیچ تغییری داده نشود در نتیجه شماره صفحه‌هایی که در مقالات آمده است منطبق با متن اصلی است. در نتیجه در چاپ این کتاب تطابق خود را از دست داده است. بنابراین از خواننده میخواهیم در مطالعه این مقالات به این امر توجه نماید.

در باره (مصاحبه با رفیق اشرف)

من با این مصاحبه ، چه از نظر محتوای آن و چه از نظر شکل بیان رفیق اشرف در شرایط کنونی مخالف هستم . چرا ؟

ابتدا بگذارید مسئله را از یک دید کلی بررسی کنیم . اصولاً یک سازمان کمونیستی چه وقت و در تحت چه شرایطی می تواند نقش يك سازمان پيشاهنگ پرولتری را ایفاء کند ؟ بنظر من وقتی دارای تعینات زیر باشد :

۱ - وحدت ایدئولوژیک - یعنی پذیرش مارکسیسم - لنینیسم به مثابه تئوری انقلابی که راهنمای عمل سازمان قرار می گیرد .

۲ - وحدت سیاسی - یعنی تجلی مشخص وحدت ایدئولوژیک در پراتیک مبارزه طبقاتی است ، یعنی تلفیق تئوری عام با شرایط خاص و آن عبارت است از : تحلیل صحیح از وضعیت اقتصادی جامعه و آرایش نیروهای طبقاتی و مبارزه آنها و ارزیابی صحیحی از اوضاع سیاسی و موقع طبقاتی حکومت و سپس بر اساس آن اتخاذ استراتژی و تاکتیک بر مبنای این تحلیل ، یعنی پاسخ درست و روشن به چگونگی رهبری عملی مبارزه پرولتاریا و رهائشی این طبقه و در شرایط موجود جامعه ما رهبری مبارزه خلق و قطع سلطه امپریالیسم .

۳ - داشتن يك موازین صحیح تفکیکاتی کمونیستی با توجه به اشکال مبارزاتی و اشکال سازمانی بسیج توده ها .

توضیح : مسئله ارتباط با توده ها نیز خود مسئله ای است در تعیین این سازمان پيشاهنگی ، اما نمی تواند عامل تعیین کننده و حتی ضروری برای شناخت این پدیده باشد . زیرا بهر حال جنبش کمونیستی در هر مرحله از رشد خود ارتباطاتی در شکلهای متعددی با توده ها و مبارزات توده ای دارد و حتی این ارتباط می تواند بصورت پراکنده ناپایدار و محدود باشد . اما این سؤال مطرح می شود که آیا چنین جنبش کمونیستی و مشخصاً گروهها و

سازمانهای کمونیستی تا رسیدن به این خصوصیات، نمیتوانند نقشی را در جنبش توده‌ها و در مبارزه طبقاتی جامعه ایفاء کنند؟ چرا، می‌توانند. اما این از يك طرف بوسیله عوامل درونی يك سازمان کمونیستی (که در بالا ذکر شد) مشروط می‌گردد و از طرف دیگر به عوامل بیرونی آن، مثل سطح مبارزات توده‌ها و اشکال مبارزاتیشان سطح آگاهی توده‌ها و ارتباط این گروه‌ها با توده‌ها و مبارزات توده‌ای و همچنین اشکال مبارزاتی که دشمن طبقاتی بطور کلی اتخاذ می‌کند، بستگی دارد. بنابراین شرکت این گروه‌ها و سازمانهای کمونیستی در مبارزه طبقاتی می‌تواند یکسری تأثیرات پراکنده و جزئی بر مبارزات خلق داشته باشد و بطور کلی می‌توان گفت که دنباله‌روی جنبش خودبخودی در هر شکل هستند و هنوز خیلی مانده تا به سطح يك سازمان پیشاهنگ خلق ارتقاء یابند. زیرا مبارزه سیاسی احتیاج به بیگیری، انضباط پذیری دائمی و آگاهی دارد. و چنانچه در ارزیابی از شرایط دچار اشتباه شوند و بخواهند نقش فعالی بگیرند، بطور اجتناب‌ناپذیر دچار اشتباه و انحراف خواهند شد. حال یا توجه به این کلیات، برگردیم به خود مسئله. گروه‌ها

بدلایلی که برای همه مشخص است تشکیل شده است گروه به اعتقاد من هنوز خیلی کار دارد تا بتواند نقش فعالی را در مبارزات ضد امپریالیستی خلق ایفاء کند. عواملی که مانع آن می‌گردند، عمدتاً وضعیت سیاسی داخل گروه است، یعنی فقدان يك برنامه. گروه بیش از دو ماه است که درگیر بحث در باره اوضاع و احوال کنونی جامعه بسر می‌برد تا بر اساس آن بتواند برنامه خود را ارائه دهد. اما این برنامه تنها بررسی موقع طبقاتی دولت کنونی نیست بلکه مسئله ابعاد وسیعتری دارد. مثل موضع گروه در قبال گروه‌ها و سازمانهای کمونیستی و غیر کمونیستی، وظایف ما در قبال توده‌ها، یعنی اینکه بر چه اشکالی توده‌ها را باید متشکل کرد و با توسل به چه شیوه‌های مبارزاتی، امر بردن آگاهی سیاسی بمیان توده و کار سیاسی در

میان توده برداخت و غیره

اینها همه مسائلی هستند که گروه هنوز پاسخ مشخص به آنها نداده است. آیا قابل تصور است که گروه قبل از پاسخ نسبتاً قابل قبول به این مسائل، البته لا اقل در سطح معینی از افراد گروه، می تواند دست به تعرض وسیع و همه جانبه بزند؟ بنظر من، خیر. این يك عرصه ماجرایی است که نه تنها به تشدید تضادهای درونی گروه می انجامد، بلکه شاید هم به پایداری گروه منجر شود. شاید این مسائل برای بسیاری از رفقای ما بطور کلی حل شده باشد و یا حتی برای بعضی از رفقای بطور مشخص، مثل رفیق اشرف که در مصاحبه خود بطور صریح موضوع را مشخص کرده است، اما کنگه مسئله، نه در رابطه با فرد، بلکه در رابطه با گروه است.

در شرایطی که گروه از نظر سیاسی و تا اندازه‌ای از نظر تئوریک و بطور اجتناب ناپذیر از نظر عملی در پراکندگی بسر می برد، آیا درست است که رفیق در مصاحبه‌اش به طرح مسائل در يك بعد وسیع بپردازد و در صدد پاسخ برآید، مسائلی که گروه هنوز به نتیجه نرسیده است؟ و وقتی که این مصاحبه چاپ شود، آیا از جانب گروهها این نوشته بمثابة موضوع خود جریان معنی مسلحانه تلقی نمی گردد؟ و آیا این درست است که در شرایط کنونی گروه ما، ما دست به تعرض بزنیم و سپس خود را زیر ضربات نیروها قرار بدهیم و سپس بواسطه تمتت درونی قادر به ادامه حرکت در يك چنین ابعادی نباشیم؟ در اینجا منظور من از "ضربات نیروها" نه ضربات از جانب دولت کنونی، بلکه عمدتاً ضربات ایدئولوژیک از جانب گروهها و سازمانهاست. بنظر من (همانطور که در ابتدای این نوشته گفتم) امر تعرض سیاسی (حال می خواهد بهر شکلی باشد)، دقیقاً بستگی تعیین کننده به وضعیت داخلی گروه دارد و نه شرایط محیط.

و اما حرکت رفیق علیرغم نظرش که به تبلیغ و نه صرفاً افشاگری

متقد است، آیا به يك عمل صرفا افشاگرانه در نمی غلطد؟ آیا تبلیغ رویج سوسیالیستی و دمکراتیک نباید يك عمل بیستمتاتیک و حساب شده ارای يك برنامه باشد؟ آیا این گروه می تواند به این کار تن ندرهد در اینجا نکتهای را متذکر شوم و آن اینکه من بهیچوجه نمی خواهم ابلتیت تأثیرگذاری گروه را بر محیطش انکار کنم و این که ابتدا ما اید همه مسائلمان را حل کنیم و آنوقت به محیط پیرامون خود بپردازیم لکه صحبت بر سر توانائی ما و عمدتا وحدت ما بر سر مسائل مشخص و سپس شاعه آن می باشد.

در مورد مصاحبه، رفیق مسئول من مطرح کرد که از آنجا نیکسها تهاجمات زیادی از جانب گروههای مارکسیستی به جریان ما نسبت داده می شود، ما باید به پاره ای از این اتهامات پاسخ دهیم و مورد این اتهامات را شخص کرد، مثلا اینکه گروهها می گویند که ما معتقدیم در شرایط کنونی اید به مبارزه مسلحانه مبادرت ورزید و و سپس رفیق مسئول مطرح رد که ما می توانیم يك مصاحبه با رفیق اشرف ترتیب داده و رفیق با این مسائل پاسخ دهد. اما من در برخورد با این مصاحبه دیدم که رفیق از دود تعیین شده فراتر رفته است و اینرا هم بگویم که خود من در بسیاری نکات با رفیق اشرف توافق ندارم.

اما همانطور که گفتم با نقش خود مصاحبه در حدود پاسخ بسها تهاجمات وارده به گروه تا حدودی که مطرح شده را قبول دارم و ولی در رابط کنونی بهیچوجه تا این حد موافق نیستم.

خرداد ۵۸

نیک نویسنده (د) از ارتش رها تیبش خلقهای ایران

اصلاحات و انتقاداتی به (مصاحبه باریق اشرف)

ص ۲ سطر ۳ - بنظر می رسد که کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک نبوده و بلکه "رد تئوری بقا" ی ریفیق یویان بوده باشد -
ص ۲ - بهتر است اینطور گفته شود :

ج : با کمال میل و اساسا این را برای ادامه صحبت لازم می دانم، تئوری مبارزه مسلحانه بر اساس این تحلیل که در کشور ما مخصوصا پس از باطلاح انقلاب سفید و سلطه امپریالیستی دستخوش یک تحول کیفی شده و توضیح می دهد که در شرایط این شکل حاکمیت امپریالیستی و شکست حکومتی صرفا سیاه ترین شکل استبداد نبوده و بلکه نهها بار سیاه تر از فاشیسم می باشد و بنابراین این توده های شهری و در راس آن پرولتاریا را از امکان هر گونه تفکک طبقاتی در اشکال مبارزه اقتصادی - سیاسی

محروم می ساخت - در تحت این شرایط دیگر نمی توانست کار ماهیتا "سیاسی" صرفا در اشکال مبارزه سیاسی صورت گیرد و بدین ترتیب بود که پيشاهنگان پرولتاری و سایر سازمانهای انقلابی خلق به عالیترین شکل مبارزه انقلابی، یعنی مبارزه مسلحانه متوسل شدند - مبارزه مسلحانه آن شکل از مبارزه طبقاتی بود که از یکطرف، نه تنها می توانست به جدائی پيشاهنگان خلق از خلق پایان دهد، بلکه امر بسیج توده ها در اشکال جدید مبارزه، هدایت آنها و سرانجام قطع سلطه امپریالیسم را امکان پذیر سازد و از طرف دیگر آن زمینه مبارزاتی را فراهم می ساخت که سایر اشکال مبارزه را ممکن و مفید می ساخت بر اساس این خط مشی سازمان سیاسی - نظامی بوجود آمد که لازم به تحقق آن بود.

ص ۸ - " چون مرحله قبلی انقلاب هیچیک از مسائلی را که انقلاب مطرح کرده بود، حل نکرده است - "

آیا واقعا اینطور است؟ انقلاب ایران چه مسائلی را در دستور کار قرار داده بود؟ مگر نه آنکه قطع کامل سلطه اقتصادی، سیاسی و

نظامی و فرهنگی امپریالیسم را وظیفه مرحله‌ای انقلاب قرار داده بود؟ آیا رفیق فکر می‌کند در هیچیک از این رابطه‌های بین خلق و امپریالیسم تغییری حاصل نشده؟ در قسمت‌های بعدی رفیق ظاهراً اینطور فکر می‌کند. این درست است که سلطه اقتصادی امپریالیسم در جامعه ما و بطور کلی شرایط اقتصادی تغییری نکرده است، اما من فکر می‌کنم که از نظر سیاسی و بویژه در مورد دولت، تغییراتی حاصل شده است. هر چند این بمعنی قطع کامل پیوندهای امپریالیسم با قدرت دولتی نیست. بنابراین اگر می‌شود جمله فوق به اینصورت در آید "چون انقلاب ضد امپریالیستی خلق ما در شرایط کنونی در نیمه راه متوقف شده است، بنابراین بسیاری از مسائلی را که انقلاب مطرح کرده بود هنوز حل نشده است."

ص ۹ - "آیا شما تحلیلی از ماهیت طبقاتی دولت می‌توانید به دست دهید؟" و رفیق جواب می‌دهد "یک تحلیل مارکسیستی ساده (تأکید از من) قضیه را روشن می‌کند. دولت ابزار طبقه حاکمه است "خوبتر است اندازه‌ای درست است، یعنی دولت ابزار برکوب یک طبقه یا طبقاتی بر علیه طبقه یا طبقاتی دیگر می‌باشد. و بعد "چون در ایران بسورژوازی وابسته همچنان در تولید نقش مسلط را داراست و دولت فعلی هرچه می‌کند در جهت تثبیت این موقعیت است، خودبفود (تأکید از من) دولت نهیست ابزاری در دست بسورژوازی وابسته است."

پس یک تحلیل ساده مارکسیستی بما می‌آموزد که ابتدا به اقتصاد نگاه کنیم و آن طبقه مسلط اقتصادی را ببینیم و سپس عملکرد دولت را بررسی کنیم و اگر در جهت تثبیت آن بود، آنوقت نتیجه بگیریم که دولت نماینده اوست. من نمی‌خواهم بگویم که این حرف بطور کلی صحیح نیست، اما من فکر می‌کنم که ماهیت پدیده و از آنجمله دولت، اینقدر ساده فهمیده نمی‌شود. نگرستن به شرایط مادی هستی دولت و نمودهای آن (عملکردها) آغاز مطالعه برای شناخت ماهیت طبقاتی یک دولت است و نه

پایان آن - این درست است که دولت ابزار سرکوب طبقه حاکمه است، اما در شرایط مختلف و با اوضاع و احوال مختلف چگونه تشخیص می دهیم که این طبقه حاکمه کیست؟ رفیق خیلی ساده بما می گوید که به اقتصاد نگاه کنید، آن طبقه مسلط اقتصادی (تولیدی) را بجا بید و اگر دولت هر چه می کند در جهت تثبیت آن موقعیت است، پس دولت نماینده آن طبقه است. اما من اینطور فکر نمی کنم. برای نمونه من يك نقل قول طولانی از لنین را در اینجا می آورم که ببینیم چگونه در يك شرایط مشخص بسیار تحلیل دولت و خصوصیت طبقاتی آن می پردازد. " لنین در " وظایف پرولتاریا در انقلاب ما " می گوید: " لحظه تاریخی که فعلا روسیه بسیار گنجانند (همه جا در این نقل قول تأکید از من است بجز آنجایی که در خطی است) دارای مشخصات اصلی زیرین است: جنبه طبقاتی انقلابیکه بسیار وقوع پیوسته است:

۱ - قدرت حاکمه قدیمی تزاری که فقط نماینده مشتی ملاک فئودال بود و بر تمام مابین دولتی (ارتش، پلیس و دستگیرها) اداری فرمانروایی می کرد، در هم شکسته و بر افتاده ولی کارش تمام نشده است. سلطنت رسماً نابود نشده است. باندر رومانوفها بدست سلطنتی خود ادامه می دهند زمینداری عظیم ملاکین فئودال از بین نرفته است.

۲ - قدرت دولتی در روسیه بدست طبقه جدید بورژوازی و ملاکین بورژوا افتاده است. از این لحاظ انقلاب بورژوا دمکراتیک در روسیه پایان یافته است.

بورژوازی پس از آنکه به حکومت رسید، با عناصر علنا سلطنت طلبی که در سالهای ۱۴ - ۱۹۰۶ با تقلای بی سابقه خود برای پشتیبانی از نمکلاهی سفاک و استولپین - میر غضب ماهیت خود را آشکار ساخته بود، وارد سلوک (اتحاد) شد. حکومت جدید بورژوازی لئوفه و شرکا کوشید با رومانوفها در باره احیای سلطنت در روسیه به مذاکره پردازد و بسیار مذاکره پرداخت. این حکومت، در حالیکه نیات خود را در پس پرده جمالت

انقلابی پنهان می دارد هواداران بساط کهن را به مقامهای حسان
 میگرداند. این حکومت میکوشد تا تمام دستگاه مابین دولتی را حتی المقدور با
 اصلاحات کمتری به بورژوازی تسلیم نماید. این حکومت جدید هم اکنون
 دست بکار این شده است که بهر وسیله ای شده از اقدام انقلابی به عملیات
 توده ای و تصرف قدرت از یائین به توسط مردم - که یگانه تضمین
 موفقیت های واقعی انقلاب است - جلوگیری نماید *

این حکومت موعد فراخواندن مجلس موسسان را تا کنون حتی معین هم
 نکرده است. این حکومت دست به ترکیب زمینداری اربابی که پایه مادی
 تزارسم فئودال را تشکیل می دهد نمی زند. حتی فکر این را هم نمی کنند
 که عملیات زندگانه های انحصاری مالی و بانکهای بزرگ سندیکاها و کارتل های
 سرمایه داران و غیره را واری کند اعمال آنها را بر ملا سازد و آنها را
 تحت کنترل خود گیرد *

عمده ترین مقامات وزارتی که دارای اهمیت قطعی است در حکومت
 جدید (وزارت کشور، وزارت جنگ یعنی فرماندهی بر ارتش و نیز پلیس و
 دستگاه اداری و کلیه دستگاه مملکتی بر توده ها) به سلطنت طلبان
 علنی و طرفداران زمینداری بزرگ اربابی تعلق دارد به کادتها، به این
 جمهوری طلبان دیروزی، به این جمهوری طلبانی که علی رغم میل خود
 جمهوری طلب بودند، مقامهای فرعی واگذار شده که رابطه مستقیمی بسا
فرماندهی بر مردم و بر دستگاه دولتی ندارد..... نظر به کلیه این
 علل حکومت جدید بورژوازی حتی در رشته سیاست داخلی نیز شایسته
 هیچگونه اعتمادی از طرف پرولتاریا نبوده و پشتیبانی پرولتاریا از آن
 بهیچوجه جایز نیست *

سیاست خارجی حکومت جدید: ۳ - در رشته سیاست
 خارجی که اکنون بحکم شرایط عینی در درجه اول اهمیت قرار گرفته است،
 حکومت جدید ادامه جنگ امپریالیستی یعنی همان بنا بر این
 ملاحظه می کنیم اگر بخواهیم با فرمول رفیق این دولت را ارزیابی
 کنیم، دولت باید نماینده فئودالیسم باشد نه بورژوازی. زیرا در شرایط

اقتصادی تغییراتی حاصل نشده و خود ماشین دولتی نیز دستخوش تغییر وسیعی نگشته و در زمینه سیاست خارجی، همان خط مشی را دنبال می کند. پس چه چیزی تغییر می کند که لنین صحبت از انتقال قدرت از دست طبقه ای به طبقه دیگر می کند؟ از این نمونه زیاد است. مثلا کشور خودمان را در نظر بگیریم دولت رضاخان نماینده امپریالیسم است و در جهت پیشبرد منافع امپریالیسم حرکت می کند. بنابراین با کودتای رضاخان قدرت سیاسی از فنودالیسم به امپریالیسم منتقل می گردد بدون آنکه عملکردهای دولت بطور کلی تغییر کند.

همین قدرت مرکزی از فنودالیسم و اقتصاد فنودالی در برابر دهقانان دفاع می کند و آنها را سرکوب می نماید. و یا در ایران با اصطلاح اصلاحات ارضی می شود، در حالیکه دولت از دست طبقه ای به طبقه دیگر منتقل نمی گردد، بدون آنکه در خصوصیت طبقاتی آن تغییری حاصل گردد. چند که بسیاری از مارکسیستها تحلیل می کنند که قدرت سیاسی از دست فنودالیسم بدست بورژوازی کمپرادور افتاد. آیا این همان دید کلسی نیست که در اینجا به این شکل ظاهر می گردد. و یا مثلا دولت کنونی لویی بناپارت، دولتی که شرایط سیاسی برای باز تولید سرمایه داری را فراهم می کند، از نظام سرمایه داری دفاع می کند، اما نماینده بورژوازی فرانسه نیست. بنابراین من فکر می کنم برای تبیین ماهیت طبقاتی دولت باید دایالیز ترکیب طبقاتی هیئت حاکمه و کلیه نیروهایی که بنحوی در این قدرت سیاسی شرکت دارند را باید شناخت و مناسبات آنها را با طبقات اجتماعی روشن ساخت. آنوقت است که می توانیم ماهیت طبقاتی این دولت ۰۰۰۰۰ را مشخص کنیم. شرایط اقتصادی و عملکردها عامل بسیار مهمی هستند، اما نمی توانند عامل تعیین کننده در شناخت خصوصیت طبقاتی آن باشند. بدون توجه به شرایط اقتصادی یک دولت، چگونه می توان ماهیت طبقاتی آنرا مشخص کرد؟ اساسا چگونه می توان فهمید که چه طبقاتی در جامعه زندگی می کنند؟

ص ۹ - رفیق در جواب باین سؤال " یعنی شما میگوئید که پایگاه طبقاتی این دولت کنونی همان پایگاه طبقاتی رژیم سابق است؟ " می گوید " با کمال تأسف (؟) بلی ، ولی با اندک تفاوت . در دولت شاه ایمن اواخر (؟) بورژوازی بورکرات که بخشی از بورژوازی وابسته است قدرت دولت را قبضه کرده بود ، ولی اکنون تقریباً تمام طبقه و بخشی از خرده بورژوازی وابسته به آن در قدرت سهیم شدند . " از حرف رفیق ایمن استنباط می شود که ظاهراً فراکسیونی از بورژوازی کمپرادور که حکومت می کرد ، منافعی با منافع دیگر بخشهای بورژوازی کمپرادور و خرده بورژوازی وابسته به آن (؟) در تضاد قرار گرفت ، یعنی " غیر قابل تحمل شده بود " اما رفیق چگونه این را ثابت می کند ؟ ببینیم در پاسخ به این سؤال " ممکن است این نظر را توضیح دهید ؟ " چه می گویند .

" بلی خلق ما در مرحله مبارزه ضد امپریالیستی قرار دارد . تا وقتی شاه بود ، این مبارزه بصورت مبارزه با حکومت شاه متجلی میشد (؟) ، ولی حکومت شاه در این اواخر بصورتی در آمده بود که حتی برای بخشی از بورژوازی وابسته و خرده بورژوازی وابسته غیر قابل تحمل بود . لذا در این مرحله اینها نیز در کنار خلق قرار داشتند و وجود این عناصر غیر خلق (؟) و حتی ضد خلقی در کنار خلق در صورت "....." در اینجا ملاحظه می کنیم که رفیق در توضیح مسئله ، باز در سطح باقی می ماند و مبارزه بین امپریالیستها و گروههای مالی را از طریق مبارزه بین فراکسیونهای بورژوازی کمپرادور توضیح می دهد . بنظر من طرح مسئله باین شکل غلط است . اساساً تضاد بین بخشهای کمپرادوری ، تضاد بین امپریالیستها و گروههای مالی است . خود این کمپرادورها با هم تضادی ندارند ، بورژوازی کمپرادور هستی اجتماعی با هستی امپریالیسم همراه است و جزء ارگانیک امپریالیسم و الیگارشی مالی است . بنابراین چنانچه عناصری از کمپرادورها اداره کنندگان قدرت دولتی باشند ، دقیقاً این امر بستگی دارد باینکه این کمپرادورها وابسته به کدام امپریالیسم

یا گروه‌های مالی هستند . وقتی امپریالیستی چه در مقیاس جهانی و بخصوص در کشور مورد بحث دارای بیشترین قدرت اقتصادی ، سیاسی و نظامی باشد ، طبیعتاً است که عوامل خود را در مراکز حساس و کلیدی قدرت می‌گمارد . تاریخ جوامع زیر سلطه و همچنین تاریخ نیم قرن جامعه ما ، شواهد زیادی در این مورد ارائه می‌دهد . مثلاً در سالهای ۲۵ - ۲۴ امپریالیسم امریکا تلاش می‌کند امپریالیسم مسلط گردیده مثلاً قوام را نخست وزیر می‌کند و بعد می‌بینیم که چگونه امپریالیسم آمریکا و ایادی وابسته به او در ابتدا از مصدق حمایت می‌کنند تا بتوانند جای انگلیس را بگیرند و بعد می‌بینیم که چگونه موقعی که منافع امپریالیستها بخطر می‌افتد متفقاً دست بکار شده و حکومت مصدق را سرنگون می‌کنند . بنا بر این بنظر من حکومت شاه مزدور چیزی جز شکل حاکمیت سیاسی سرمایه‌داری مالی نبود . یعنی شکل حاکمیت امپریالیستها . این دولت مزدور در خدمت امپریالیستها بوده و در جهت پیشبرد منافع آنها بکار می‌رفت و بنا بر این بنظر من رفیق باید نشان دهد که آن کمپرادورها بی که بطرف انقلاب آمدند و حکومت شاه برایشان "غیر قابل تحمل شده بود" بازتاب منافع کدام امپریالیست بوده است ؟ رفیق در تحلیلش مدعیست که " اکنون تمام طبقه (بورژوازی کمپرادور - توضیح از من است) و بخشی از خرده بورژوازی وابسته به آن " دولت را قبضه " کرده است . حال رفیق که یکی از ملاکهایش برای شناختن خصوصیت طبقاتی دولت از طریق عملکرد است ، اکنون اقدام سیاسی دولت را چگونه توضیح می‌دهد ؟ این دستگیری و اعدام نظامیان ، بوروکراتهای بزرگ و کمپرادورها را در شرایطی که همه کمپرادورها در حکومت شرکت دارند ، توضیح این مسئله چگونه است . اما بنظر می‌رسد که مفهوم " کمپرادور " برای رفیق یک معنی خاص دارد . زیرا آنها برای خرده بورژوازی نیز بکار می‌گیرد . منظور از خرده بورژوازی وابسته یا کمپرادور چیست ؟ آیا بصر اینک کالاهای امپریالیستی را می‌خرد و می‌فروشد و یا با سرمایه‌داری کمپرادور - بوروکراتیک و سرمایه مالی رابطه دارد ، کمپرادور است ؟

بنظر من کمپرادور بودن يك رابطه با يك کیفیت مشخص است. اگر از بورژوازی کمپرادور صحبت می کنیم، دقیقاً به طبقه‌ای اشاره داریم که يك تعیین خاصی دارد و يك رابطه خاصی با امپریالیسم دارد. این تعیین چیست؟ آنچه که من می فهمم، این است: بورژوازی کمپرادور بمثابه يك طبقه، بخشی جدائی ناپذیر و ارگانیک از انحصارات امپریالیستی می باشد و بورژوازی کمپرادور، يك بورژوازی انحصاری و مالی است؛ بورژوازی کمپرادور به سرمایه‌داری وابسته (کمپرادور) بستگی دارد، اما خرده‌بورژوازی با سرمایه‌داری وابسته و سرمایه مالی يك رابطه خارجی دارد، در اینجا تفاوت رابطه تنها در شکل آن نیست، بلکه در محتواست.

خرده‌بورژوازی جزء بیرونی از سرمایه‌داری وابسته است و بنا آن شدیداً در تضاد است، در حالیکه بورژوازی کمپرادور جزء ارگانیک و درونی این سیستم سرمایه‌داری است. در ص ۱۰ رفیق می گویند "..... این عناصر غیر خلقی و ضد خلقی در کنار خلق هر صورت وجود يك سازمان متعادل توده‌ای هیچ مسئله‌ای نبود. مشکلی که نبود، هیچ، بسیار هم خوب بود و لنین بما آموخته (؟) است در مبارزه بر ضد بورژوازی در صورت لزوم دست شیطان را می توانیم بفشاریم " آیا این واقعا درست است؟ که ما با بخشی از نیروهای ضد خلقی و یا غیر خلقی همکاری کنیم و نمی دانم این جمله لنین را که رفیق می آورد از کجا آورده و اگر چیزی شبیه آنرا گفته، آیا بدون توجه به شرایطی که لنین این حرف را می زند، ما آنرا يك حکم کلی بدانیم و بکار بگیریم درست است؟ خلق چگونه می تواند در مبارزه علیه امپریالیسم با بخشی از نیروهای وابسته به آن همکاری نماید و دست آنها را بفشارد؟ بدون آنکه بخواهم به رفیق اتهامی را وارد سازم. آیا این حرف با حزب توده در مورد جبهه با اصطلاح واحد ضد دیکتاتوریه عیامت ندارد؟ و بخصوص وقتی که به این جمله توجه شود که "خلق ما بالاخره می بایست با این بورژوازی وابسته

مبارزه قطعی را انجام دهد و امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته و شاه که وجودش تقریباً بین خلق و دشمنان اصلی حائل شده بود از بین رفته و مبارزه قطعی نزدیکتر شده است"، این ها را ایجاد نمی کند که ظاهرآ مبارزه خلق علیه امپریالیسم نبوده، بلکه بر علیه دیکتاتوری شاه صورت گرفته است؟ آیا رفیق که خود را از پیروان صدیق رفیق احمدزاده و مدافع نظرات او می داند، با این حرف یکی از پایه های آموزش آنرا نفی نمی کند؟ رفیق احمدزاده به صراحت در نوشته هایش ماهیت این حکومت (منظور حکومت شاه) را امپریالیستی و دولت او را وابسته و مزدور امپریالیسم توصیف کرده است. چگونه مبارزه بر علیه شاه را از مبارزه بر علیه بورژوازی که پیادور و سرمایه داری وابسته جدایی کنید؟ خلق ما از خیلی وقت است که مبارزه قطعی را بر علیه بورژوازی کمپرادور و سلطه امپریالیسم آغاز نموده است. و شاه مزدور بهیچوجه حائل بین خلق و دشمنان اصلی نبوده، بلکه شکل حاکمیت سیاسی دشمنان اصلی یعنی امپریالیستها و نوکران وابسته به او بوده است.

اگر رفیق دولت کنونی را نماینده تمامی بورژوازی کمپرادور و قشری از خرده بورژوازی وابسته می داند، پس با لاجبار خمینی یا باید تمایز کرده بورژوازی کمپرادور باشد و یا خرده بورژوازی وابسته، و آنوقت چرا رفیق با خمینی اینچنین برخورد می کند؟ آیا با نماینده سیاسی نیروهای ضد خلقی و غیر خلقی اینگونه برخورد کردن و ستایش نمودن و اینکه کمونیستها یا ران صدیق او هستند، درست است؟ مبارزه طبقاتی و آرایش نیروهای طبقاتی را شرایط جامعه تعیین می کند و نه ما. اگر مارکس در "مبارزه طبقاتی در فرانسه" تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی صنعتی را تضاد اصلی جامعه نمی داند و معتقد است که هنوز شرایط مادی و تاریخی رهائی پرولتاریا فرا نرسیده است، این او نیست که بدخواه و با نهنیت اینکار را می کند، بلکه شرایط عینی خود طبقات و شرایط عینی مبارزاتی آنها است که در واقع خود این طبقات و مبارزات آنها را

مشروط می کند . و اگر به این نتیجه می رسد که مبارزه بین بخشی از بورژوازی فرانسه (صنعتی و تجاری) با بخش دیگری از بورژوازی که قدرت دولتی را در دست داشت (اشرافیت مالی ، بانکداران ، بورس بسازان و) بود که ضرورت تحولات سیاسی را (یعنی دگرگونی در دولت) طلب می کرد ، مارکس اینرا دقیقاً با بررسی شرایط فرانسه آنموقع توضیح می دهد . و آیا رفیق اینکار را می کند ؟ آیا ضرورت باصلاح حقوق بشر کارتر اساساً ناشی از دگرگونی در روابط سرمایه های مالی و امپریالیستها بوده که مسئله دگرگونی اشکال دولتی را مطرح کرده است (چیزی که به نظر من خود رفیق می خواهد بگوید) و یا اینکه فشار مبارزه خلق بود که امپریالیستها را به اتخاذ شیوه جدید سرکوب واداشته ، یعنی عقب نشینی کنند ؟ در اینمورد من موضع دارم ، ولی امیدوارم بتوانم با دلائل و فاکت های کافی بعداً این موضوع را نشان دهم .

قبل از اینکه بحث خود را در اینمورد تمام کنم ، خوب است این جمله رفیق را بشکافیم و دید رفیق را در مورد ماهیت طبقاتی دولت و رابطه نمایندگان سیاسی یک طبقه را با خود طبقه بهتر درک کنیم . مثلاً این جمله : " چگونه دولت خرده بورژوازی است که قاعدتاً (تأکید از من است) باید حامیان قطعات کوچک زمین باشد " رفیق چون فکر می کند اگر دولت از سرمایه داری کمپرادور دفاع می کند ، پس نماینده بورژوازی کمپرادور است و اگر از اقتصاد خرده مالکی یا خرده بورژوازی حمایت می کند ، پس نماینده خرده بورژوازی است . اما رفیق اینطسور نیست . لطفاً مارکسیسم را ساده نکنید . ببینیم خود مارکس با مسئله چگونه برخورد می کند . " مونتانی (نماینده خرده بورژوازی توضیح از من است) با گذشت زمان همراه با طبقه ای که نمایندگی آنرا داشت تغییر چهره داد . خصلت ویژه حزب موسیال دمکرات آن است که این حزب تاسیسات دمکراتیک جمهوری را برای برانداختن هر دو افراد یعنی برانداختن سرمایه و کار مزدوری مطالبه نمی کنند ، بلکه برای آن مطالبه

می کنند که تقاضای میان آنها را تخفیف دهد و این تقاضا را به هماهنگی بدل سازد (همه جا تاکید از من است) هر قدر هم که برای نیل به این هدف اقدامات گوناگون بپیماید شود و هر اندازه که برای پوشش این هدف پندارهای کمتر یا بیشتر انقلابی بکار رود، محتوای آن همان بود که می ماند: تجدید بنای جامعه از طریق مکرراتیک، ولی تجدید بنا در چارچوب خرده بورژوازی. فقط نباید به این پندار کوتاه بینانه دچار شد که گویا خرده بورژوازی بر پایه اصولی برای پیشبرد مقاصد طبقاتی خود خواهانه خود می گوشتد، بر عکس او معتقد است که شرایط خاص رهایی اش در عین حال همان شرایط عامی است که تحت جامعه معاصر و اجتناب از مبارزه طبقاتی فقط در چارچوب آن میسر خواهد بود و نیز نباید تصور کرد که تمام نمایندگان مکرراسی دکاندار یا مفتیسون دکانداران هستند. اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش می توانند زمین تا آسمان با آنها تفاوت داشته باشند. عاملی که آنها را به نمایندگان خرده بورژوا بدل می سازد، این است که مغز آنها نمی تواند از حدی که خرده بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن نیست فراتر رود و بدینجهت در زمینه تئوریک بهمان مسائل و همان راه حلها می رسند که خرده بورژوا بحکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در زمینه پراتیک به آن می رسد. بطور کلی رابطه نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه با خود طبقه ای که نمایندگی آنها دارند نیز بر همین منوال است. بلکه رفیق، این است برخورد مارکسیستی. بنا بر این نمی توان تصور کرد که دولت در حال حاضر بطور عمده در اختیار قشری از روحانیون باصلاح مبارز است و با همکاری قشرهای سنتی خرده بورژوازی اداره می شود. البته بدون آنکه بخواهم وجود نیروهای وابسته به امپریالیسم را در این قدرت دولتی انکار کنم، و آیا آنها در مبارزه خلق بر علیه امپریالیسم یک چنین موضعی را نمی گیرند؟ آیا از این نیروی رهبری کننده می توان انتظار داشت که در جهت قطع کامل سلطه امپریالیسم حرکت کند و

برنامه‌های پرولتری را اجراء سازد ؟ بنظر من هیر . آنچه که امروز این رهبری دست اندرکار آن است ، احیای اقتصاد سرمایه داری وابسته و تجدید بنای سیاسی ، فرهنگی جامعه الیته بیسبک خویش ، آمیزه‌ای از شکلهای مذهبی و خرده بورژوائی ، و کوشش در جهت باصلاح تخفیف تفکراتهای درونی جامعه ، بویژه خلق و امپریالیسم ، می باشد - این درست است که دولت کنونی محصول سازش روحانیت و امپریالیسم و قسری از خرده بورژوازی است ، اما بنظر من در حال حاضر این روحانیت است که همزونی دارد . البته روحانیت نیز بنا به عواملی خود دارای یک طیف طبقاتی است . آنچه مشخص است و مشخص بود این بود که این رهبری از یک مبارزه پیگیر بر علیه امپریالیسم ناتوان است و این ناتوانی را در طول خود مبارزه خلق بر علیه سلطه امپریالیستی تا قبل از رژیم شاه بارها و بارها نشان داده بود . و این تنها نیروهای خلقی و سازمانهای مبارز بودند که به این رهبری فشار می آوردند و آنها به جلو هل می دادند ، امروز نیز چنین است . اکنون که مبارزات ضد امپریالیستی خلق ما وارد مراحل حادثتر و رادیکالتری شده ، امروز که توده‌های وسیع زحمتکشان بطور وسیعتر و فعالتری مبارزه ضد امپریالیستی را دنبال می کنند ، امروز که توده‌های وسیع خلق خواهان اقدامات شدیدتر و توده‌ای تری از این رهبری هستند و در این شرایط این رهبری ناتوانتر از آن است که خود فکر می کند . بله رفیق ، انقلاب ادامه دارد ، انقلاب تا قطع کامل سلطه امپریالیسم ادامه دارد و ادامه خواهد داشت . اما این رهبری بنا به ماهیت طبقاتی اش ناتوانتر از آن است که بتواند به ادامه انقلاب بپردازد . و این آن چیزی است که باید به خلق بیاموزیم و آنها را در ادامه انقلاب یاری دهیم . امروز این نیروی سیاسی دارد به عنوان یک عامل ترمز کننده و حتی ارتجاعی در برابر انقلاب ظاهر می شود ، بنا بر این انقلاب باید این نیرو را از میدان مبارزه خارج کند . و آنطوری که رفیق گفته است ، باید به تاریخ سپرد و شاید به زباله دان تاریخ . این اساسا درست است که توده‌ها دارند از

این رهبری سرخورده می شوند و از آن برمی گردند ، و درست همین جاست که کنونیستها باید وظیفه تاریخی خود را ایفاء کنند ، حال به ادامه بررسی نوشته رفیق بپردازیم ، ببینیم برخورد رفیق با مسئله وظایف عملی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران چگونه است ؟ من در این قسمت سعی می کنم ایده کلی رفیق را بررسی کنم ، از این سؤال شروع می کنم : " س : بنظر شما وظیفه بزرگ کنونی چیست ؟ ج : می دانید امپریالیسم در کمین انقلاب است ؟ می دانید هر لحظه ممکن است تعرض نظامی را آغاز کند ؟ اینکه به چه وسیله ای ، مهم نیست ، چه بوسیله همین خطر مهمترین وظیفه کنونی ما را تعیین می کند . باید مردم را برای مقابله با این خطر بسیج کرد ، مردم آماده اند و تشکیلات و رهبری می خواهند ، و حتی شیوه مبارزه را هم شناخته اند وظیفه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران روشن است ، باید سازمان مسلح توده ها را بوجود آورد " آنها وظایف ما از روی عکس العملهای دشمن تعیین می شود ؟ طبیعی است ، از آنجا که رفیق با تحلیلی که از اوضاع و احوال جامعه ما ارائه می دهد ، باید هم اینطور فکر کند ، رفیق در ارزیابی از تحولات ایران معتقد است که قدرت سیاسی از دست فراکسیونی از بورژوازی کمبرادور خارج شده ، بدست کل طبقه کمبرادور و بخشی از خرده بورژوازی وابسته افتاده است و از آنجائیکه از دید رفیق ، بعد از سرنگونی دیکتاتوری شاه ، حالا مبارزه قطعی بر علیه سرمایه داری کمبرادور و بورژوازی وابسته بمرحله قطعی رسیده است ، پس امپریالیسم سعی می کند که اوضاع را آرام نموده و بار دیگر رژیم سرنیزه را برقرار سازد ، بنابراین رفیق در اینجا صحبت از تطبیق تئوری مبارزه مسلحانه با شرایط کنونی می کند که شیوه مبارزه ما را بر علیه این حکومت تعیین می کند ، اما ارزیابی من از اوضاع بر خلاف ارزیابی رفیق است ، من معتقدم که انقلاب تحت رهبری قشری از روحانیون که عمدتا گرایشات قشر خرده بورژوازی را منعکس نموده و با آن پیوند دارد ، تا سرنگونی رژیم وابسته به

امپریالیسم پیشرفته است و ولی امروز بنا به خصوصیات خود متوقف گردیده است. شاید باز در اثر فشار توده‌ها جریانهای رادیکالتر آن همراه با توده‌ها بمبارزه بر علیه امپریالیسم ادامه دهند و با شایدم بطور کامل به دامان امپریالیسم در غلظند. در واقع کاری که امروز می‌کند و یعنی آگاهانه یا ناآگاهانه خود را به امپریالیسم می‌چسباند و با آنها کنار می‌آید. اما آنچه که در شرایط کنونی وظیفه پرولتاریا و پیمانه‌گانش را مشخص می‌کند، این است که بتوانند رهبری مبارزه ضد امپریالیستی خلق را در دست بگیرند و کلیه نیروهای خلقی و بویژه زحمتکشان شهر و روستا را بگرد خود متحد سازند. در اینجا بنظر من صحبت بر سر ادامه انقلاب و قطع کامل سلطه امپریالیسم و رهبری پرولتاری مبارزه، بسیج کلیه نیروهای خلقی بحول پرولتاریا و پیمانه‌گانش، منزوی کردن این رهبری و افشای ناتوانی آن برای توده‌هاست. بگذارید يك جمله بسیار زیبا از رفیق مسعود بیاورم: "اما مسئله انقلاب گذشته از يك مسئله اقتصادی، يك مسئله سیاسی نیز هست که به جریان عملی انقلاب بستگی دارد. اینکه کی و چگونه انقلاب ادامه پیدا می‌کند و به مرحله انقلاب سوسیالیستی وارد می‌شود. دقیقاً به این امر بستگی دارد که پرولتاریا و پیمانه‌گانش توانسته باشند رهبری مبارزه را در دست گرفته و دهقانان و خرده‌بورژوازی چپ را به گرد خود متحد کرده باشند." اگر جنبش کمونیستی ایران در مرحله قبلی مبارزه بواسطه اشتباهات و ضعفها و انحرافات خود نتوانسته بود رهبری مبارزه را بدست گیرد، هنوز دیر نشده و می‌تواند این عمل را انجام دهد. اما رفیق اشرف بر اساس تحلیل خود از اوضاع کنونی ایران و مشخص کردن وظایف سازمان به اشکال مبارزاتی و سازمانی نیز می‌پردازد. رفیق معتقد است که نباید بر علیه این حکومت جنگید، اما نمی‌گوید چرا. چرا نباید به مبارزه مسلحانه بر علیه این کمپرادورهای وابسته به امپریالیسم مبادرت ورزید؟ رفیق در این مورد پاسخ نمی‌دهد و تنها معتقد است، از آنجائیکه دشمن

امپریالیستی دیر یا زود هجوم سرکوبگرانه خود را آغاز خواهد کرد ، پس باید آماده جنگ بود . من سؤال می کنم ، بهر حال تا فرا رسیدن این هجوم شکل مبارزه چه خواهد بود ؟ هر چند رفیق از مبارزه صنفی و سیاسی صحبت می کند ، اما بنظر من هسته اصلی تفکر رفیق در این پاسخهاست که در واقع یک موضع دوپهلودر قبال جنگ می گیرد . "وظیفه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران روشن است ، باید سازمان مسلح توده ها را بوجود آورد " و "یا ولی هرجا بخلق حمله نظامی می شود ، باید مقاومت نظامی خلق را سازمان داد " و "یا " کسانی که به خط مشی مبارزه مسلحانه خرد می گرفتند که شما (جدا از توده ها) می خواهید مبارزه مسلحانه انجام دهید و ما به آنها می گفتیم صرف نظر از هرگونه دلیلی ، شما اپورتونیستهایی هستید که اساسا با اعمال قهر انقلابی مخالفید ، برای توجیه سخنان خود می گفتند ، نه ، ما به مبارزه مسلحانه توده های اعتقاد داریم ، امروز (تا کیداز من است) که توده ها مسلح شده اند ، به چه فکر می کنید ، اینجا دیگر بحث از مبارزه مسلحانه جدا از توده ها مطرح نیست ، " و "یا " باید امروز به سازماندهی مبارزه مسلح توده ها که در آینده از هم اکنون بپردازیم " و رفیق نتیجه می گیرد که " و این است آن نقش محوری مبارزه مسلحانه که تعیین کننده فعالیت سیاسی امروز ما خواهد بود " و غیره . این حرفها چه چیزی را می خواهد القاء کند ؟ مگر نه این است که امروز باید مبارزه مسلحانه کرد ؟ آیا از دید رفیق این برداشت نمی شود ؟ اینکه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با ارزیابی که رفیق از اوضاع کنونی می کند ، باید بهمان شیوه های گذشته مبارزه (البته با ویژگیهایی) مبارزه ورزد ؟ رفیق وقتی از "مقاومت نظامی خلق " از " سازماندهی مبارزه مسلح توده ها " صحبت می کند این به چه معنی است ؟ آیا می توان خلق را جدا از پراتیک مبارزاتیان بسیج و مسلح کرد ؟ آیا این پراتیک چیزی بجز مبارزه مسلحانه است ؟ و آیا این مبارزه مسلحانه بر علیه دولت کنونی صورت نمی گیرد ، یعنی دولست

کمپرادورها؟ بنظر من درك رفیق از مبارزه مسلحانه (لاقل از اینجا من اینطور می فهم) مبهم و سطحی است. مبارزه مسلحانه ایکه بعنوان عالیترین شکل مبارزه طبقاتی از طرف رفقا احمدزاده و بویان در سال ۴۹ دقیقا به معنی "جنگ" به معنی "یکی از اشکال قیام" مطرح شده بود، نه بعنوان يك وسیله دفاعی یا صرفا تبلیغی. در آن سالها اساسا زمینه هر گونه کار سیاسی و مبارزه سیاسی بعنوان شکلهای بست تر مبارزه انقلابی نمی توانست در میان تودهها کار برد داشته باشد و از طریق آن نمی توانستند آگاهی سیاسی را به میان تودهها ببرند و از این طریق به بسیج تودهها پرداخته و آنها را برای اشکال عالیتر مبارزه آماده کنند. بنابراین شکلهای نوینی از مبارزه طبقاتی را پیدا کردند. یعنی مبارزه مسلحانه (مبارزه سیاسی - نظامی) بنا بر این پشاهانگ انقلابی با توسل به آن سعی می کند تودهها را به جریان این شبهه مبارزه کشانده و آنها را بسیج و سازماندهی کند. البته منظور از مبارزه مسلحانه، مبارزه سیاسی - نظامی بود و نه مبارزه نظامی آنطور که رفیق می فهمد. و یا رفیق از معنوی بودن مبارزه مسلحانه صحبت می کند و آنرا اینطور توضیح می دهد: "ما فقط می توانیم در زمینه خواستههای صنفی شعارهای مخصوص طبقه کارگر را مطرح کنیم و فقط در زمینه صنفی می توانیم از منافع خاص این طبقه حمایت کنیم..... و بلافاصله پس از آغاز بمبارزه سیاسی یعنی به مبارزه برای آزادی و دمکراسی تبدیل می شود. و می دانید که مبارزه برای آزادی و دمکراسی در شرایط سلطه بورژوازی وابسته معنایش اعمال قهر انقلابی است و تا این طبقه برنیفتده دمکراسی بوجود نمی آید. ملاحظه می کنید با چه سرعتی در اینجا مبارزه صنفی به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی تبدیل میشود و نقش محسوری مبارزه مسلحانه را در اینجا موفهید؟ همین پروسه را دقیقا در جریان مبارزات یکساله اخیر مشاهده کردید." در حالیکه مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک اصولا این پارچوب کلاسیکی را می شکند. اما ببینیم

منظور از "مقاومت نظامی" یا "سازماندهی مبارزه مسلح خلق چیست" من اینطور می فهمم: توسل به قیام محلی و منطقه‌ای بر علیه حکومت، یعنی جنگیدن علیه حکومت. اما این سؤال مطرح می شود: آیا شرایط کنونی، در شرایطی که زمینه قیام در یک مقیاس وسیعی در میان توده‌ها وجود ندارد، عمل صحیحی است؟ در گذشته بنظر من، نه تنها صحیح بود، بلکه می بایست فعالانه در جهت ایجاد آن کوشش کرد، اما امروز غلط است، زیرا در حال حاضر بخش وسیعی از توده‌ها از این رهبری حمایت می کنند و آنها انتظار دارند که این رهبری خواسته‌هایشان را بر آورده سازد. این درست است که توده‌ها فوج فوج به چپ گرایش پیدا می کنند، اما من فکر می کنم که هنوز خیلی مانده تا زمینه قیام در سطح وسیع توده‌ای فراهم شده باشد. درست همین جا است که سازمانی که در گذشته با اشکال سیاسی - نظامی و عمل سیاسی نظامی دست به تبلیغات سیاسی نظامی و افشاگری سیاسی نظامی می زد، امروز باید تا کتیک خود را تغییر دهد. من در اینجا از تغییر تا کتیک صحبت می کنم، در حالیکه رفیق از انطباق تا کتیک (مبارزه مسلحانه) یا شرایط کنونی صحبت می کند. رفیق ظاهراً فراموش می کند که سیاست ادامه جنگ است و جنگ ادامه سیاست و یا سیاست جنگی است بدون خونریزی و جنگ سیاسی با خونریزی. هر جا سیاست به بن بست برسد، جنگ آغاز می گردد بنابراین من فکر می کنم در شرایط کنونی شکل عمده مبارزه طبقاتی، شکل سیاسی است. اما اینکه اینبار جنگ کی و چگونه آغاز می شود (البته اینبار در یک مقیاس وسیع توده‌ای خواهد بود)، بستگی به جریان عملی خود انقلاب دارد و اینکه این جنگ (قیام) در چه اشکالی ظاهر می شود، دقیقانه‌ی دانسم، آنچه مسلم است بصورت جنگهای توده‌ای خواهد بود و یا شاید ترکیبی از جنگهای توده‌ای و قیامهای مسلحانه در چند شهر و یا در یک منطقه. بنابراین من مسئله را در تداوم انقلاب و اجتناب ناپذیری یک جنگ داخلی می بینم. بدین ترتیب، تدارک سلاح، آموزش نظامی، بسیج توده‌ها و تسلیح آنها، خود

بخشی از مبارزه سیاسی و تدارك سیاسی این مرحله از انقلاب است. در اینجا برای برطرف کردن هرگونه سوء تفاهمی باید بگویم که من منکر شرکت در جنگهای محلی (قیام) و کمک به توده‌ها، به امر مقاومت نظامی نیستم، ولی آنها بصورت يك حکم عام مطرح نمی‌کنم. و آنها به اوضاع و احوال منطقه مشروط می‌کنم. ولی چنانچه در ارزیابی خود به این نتیجه برسم که زمینه قیام در سطح وسیع توده‌ای فراهم است، در آن موقع حتما و حتما نه تنها در قیامهای محلی باید شرکت کرد، بلکه باید آنها بسط و توسعه داد. اما اگر منظور از "مقاومت نظامی" و سازماندهی مبارزه مسلح توده‌ها به معنی دفاع از خود مسلحانه باشد، که با آن هم مخالف هستم زیرا این شیوه‌ها جز ایزوله شدن و سرانجام نابودی، نتیجه دیگری ندارد.

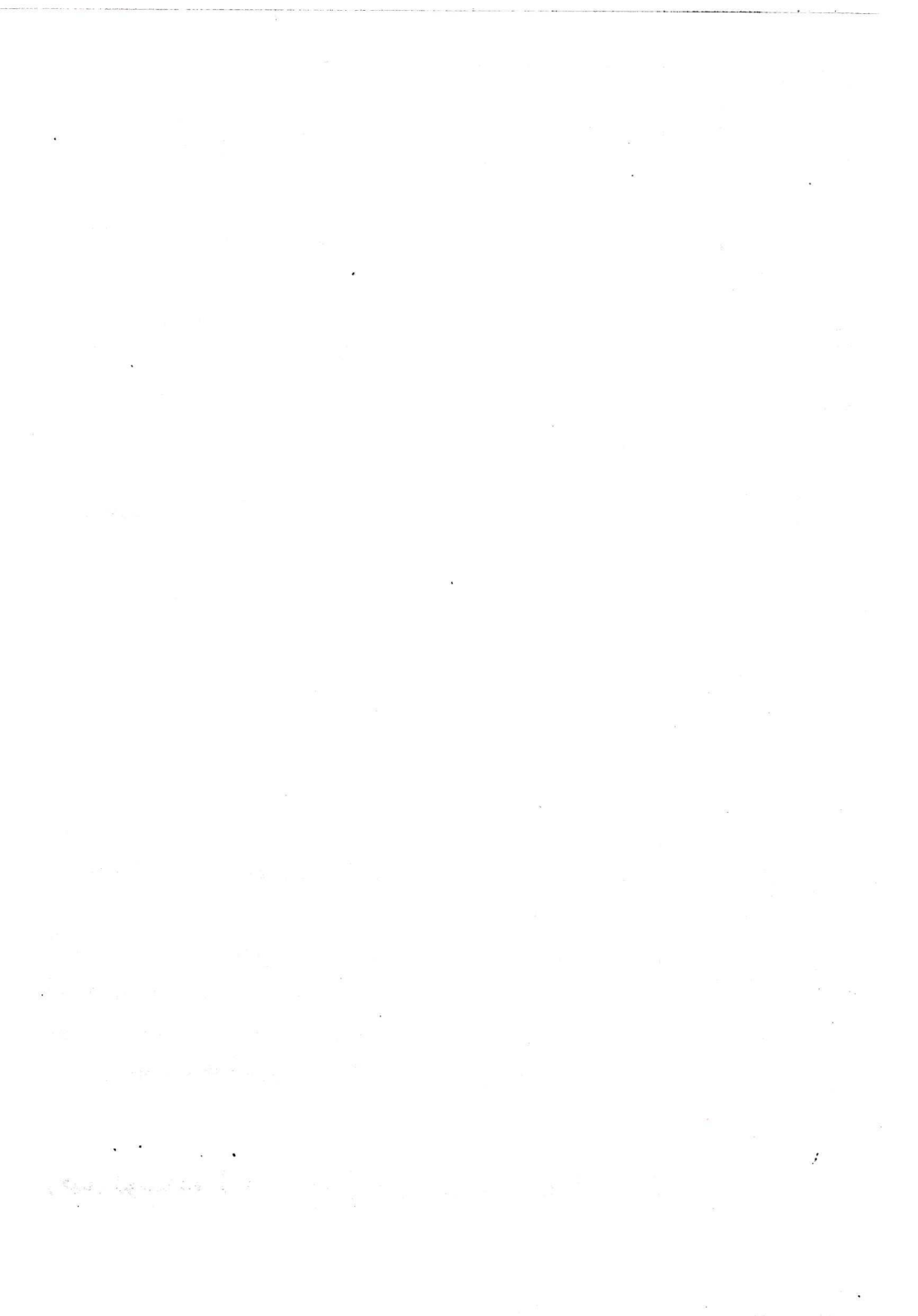
حال بگذارید دید رفیق را از مبارزه سیاسی نظامی (مسلحانه) بهتر درك کنیم. رفیق در ص ۲۲ می‌گوید: "چرا وقتی می‌گوییم که عضو سازمان باید سیاسی نظامی باشد، عده‌ای روتیش می‌کنند و می‌گویند نه این درست نیست. باید فقط سیاسی باشد. مگر سیاسی نظامی چیزی بیشتر از سیاسی نیست؟ از این "بیشتر" طبقه کارگر چه ضرری می‌بیند اگر کادر سازمان علاوه بر مهارت‌های سیاسی، از مهارت نظامی هم برخوردار باشد....." رفیق تصور می‌کند اگر کادرهای يك سازمان علاوه بر آموزش سیاسی، آموزش نظامی نیز ببینند، آن سازمان و آن کادرها سیاسی نظامی خواهند بود. در حالی که يك سازمان وقتی سازمان سیاسی نظامی است و کادرهایش سیاسی نظامی اند که اساسا عمل سیاسی نظامی کنند، تبلیغات سیاسی نظامی کنند، افشاگری مسلحانه کنند. حال اگر سازمانی به تدارك و جمع‌آوری سلاح بپردازد، کادرهای خود را آموزش نظامی دهد، درصدد تصلیح توده‌ها برآید و حتی در جنگهای پراکنده محلی نوبت وارد گردد، دال بر سیاسی نظامی بودن نیست. آنچه که تعیین‌کننده است، عمل آن است و اینکه شکل عمده مبارزه او چیست. اگر بخواهیم این قسمت بحث

خود را جمع بندی کنم اینطور است: در گذشته یعنی قبل از سقوط شاه شکل عمده مبارزه، مبارزه مسلحانه بوده (توجه داشته باشید که منظور من از مبارزه مسلحانه، علیترین شکل مبارزه طبقاتی است و همچنین مبارزه مسلحانه را به شکل مبارزه مسلحانه توده‌ای طولانی در نظر می‌گیریم. بنابراین با مبارزه نظامی فرق دارد) و توسل جستن به مبارزه سیاسی و حتی اقتصادی را مشروط می‌دانم. و منظور از مبارزه سیاسی و اقتصادی نیز اشکالی از مبارزه طبقاتی خلق علیه امپریالیسم در نظر می‌گیرم. بدین ترتیب ما در گذشته می‌توانستیم در همه جا، چه در شهر و چه در روستا، بر اساس امکانات خود دست به جنگ‌های پارتیزانی بزنیم و توده‌ها را در جریان جنگ سازماندهی کرده، متشکل نموده و آگاه سازیم. اما بطور کلی استفاده از مبارزه سیاسی و حتی اقتصادی برای ما مشروط، گذرا و موقتی بود. بنابراین سازمانی که اینگونه عمل می‌کرد، آنها سازمان سیاسی نظامی می‌نامیدیم و کادرهای آنها سیاسی نظامی. اما بنظر من امروز شکل عمده مبارزه خلق و امپریالیسم تغییر کرده است. شکل عمده مبارزه سیاسی است و هدف از مبارزه سیاسی، تدارک جنگ است (در سطحی بالاتر). پس بنابراین تهیه سلاح، آموزش نظامی، تسلیح کادرها و توده‌ها و حتی ایجاد پایگاه‌های توده‌ای و تهیه نقشه جنگی در بعضی از مناطق مساعد برای جنگ انقلابی بعنوان بخش فنی و تکنیکی این مبارزه بدل می‌گردند و استفاده از مبارزه مسلحانه دیگر مشروط، موقتی، گذرا و محلی و حتی منطقه‌ای تبدیل می‌گردند. بنابراین ما این سازمان را که تغییر تاکتیک داده است، را دیگر سازمان سیاسی نظامی نمی‌نامیم. چنانچه سازمانی نتواند اینچنین خود را با مبارزه طبقاتی وفق دهد حتما از توده و مبارزه توده‌ای جدا می‌افتد.

سیاست جنگ را تدارک می‌بیند و جنگ سیاست را.

خرداد ۵۸

رفیق نویسنده (د) از ارتش‌رهاثیبختر، خلقهای ایران



در رابطه با جزوه رفیق (د) " انتقاد از جزوه مصاحبه با "

۱ - در رابطه با نقل قول لنین صفحه ۳ : اتفاقا لنین درست مثل ما استدلال کرده با این تفاوت که ما وارد جزئیات امر نشیم و به بررسی سیاست داخلی رژیم حاضر نپرداختیم تا دقیقا نشان دهیم ، که همه آنچه که شده است در زمینه منافع بورژوازی وابسته است و این امر را بدو چیز احاله کردیم ، یکی اطلاعاتی که هر فرد کم و بیش از کارکردهای دولت در حال حاضر دارد و هر روز حتی در بیش پیا افتاده ترین مقالات و بیش پیا افتاده ترین روزنامه ها نیز مطرح میشود و دیگر آنکه وعده کرده ایم که در جای دیگر این تحلیل را انجام دهیم و اساسا تذکر داده ایم که همه نیروها باید به اینکار بپردازند اما اینکه چون حکومت تزاری نماینده فئودالها بود ، پس از سرنگونی بدون تغییر وضعیت طبقاتی دولت جدید نیز طبق استدلال ما می بایست فئودالی باشد در حالیکه لنین با تحلیل کارکرد این دولت آنرا بورژوازی می داند . در اینمورد لنین با یک فرض به تحلیل می پردازد و آن اینکه وضعیت اجتماعی - اقتصادی جامعه روسیه برای خواننده مشخص است . درست است که تزار نماینده فئودالها بود ولی در روسیه تزاری سیستم تولید بورژوازی رشد بسیار بزرگی کرده بود و فئودالیسم را تا مقدار زیادی تحت سیطره خود گرفته بود . این بورژوازی آنچنان قدرتی گرفته بود که تزار روسیه را به جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ کشاند پس این انتقال قدرت تمام زمینه های اقتصادی موجود بود . لنین دقیقا توضیح می داد که چگونه تزاریسم در اواخر کار ابزار دولت بورژوازی لیبرال شده بود . اگر چه خواستگاه اجتماعی تزاریسم فئودالیسم بود ، پس در روسیه سیستم تولیدی بورژوائسی آنچنان قدرتی داشت که فقط کافی بود دولت را بورژواها تشکیل دهند و لازمه اش تغییر اساسی در روابط تولید نبود . ولی در اینجا چه کرد اینجا

غیر از بورژوازی وابسته کدام طبقه دیگر است که سیستم تولیدی حاضر و آماده داشته باشد که فقط دولت را او تشکیل دهد و فقط کافی باشد با اصطلاح که قدرت به او منتقل گردد. غیر از بورژوازی وابسته هیچ طبقه دیگری نیست پس اگر طبقه دیگری بخواهد قدرت را در دست گیرد و یا قدرت بدستش افتاده باشد، فاگزیر باید برای حفظ منافع و تحکیم قدرت خود دست بیک انقلاب در روابط تولیدی بزند و این است تفاوت مهم بین وضع ایران در شرایط حاضر با روسیه ۱۹۱۷.

مطلب دیگری که تذکر آن در اینجا ضروری است، این است که این روزها صحبتهایی در این زمینه مطرح می شود که گویا در ایران يك انقلاب سیاسی رخ داده بدون آنکه يك انقلاب اجتماعی رخ داده باشد به این ترتیب که گویا قدرت سیاسی از طبقات وابسته به امپریالیسم به طبقات ملی منتقل شد ولی تغییرات لازم در روابط تولیدی صورت نگرفته. این تحلیل تا حد زیادی زائده الگو برداری است، در تاریخ انقلاباتی صورت گرفته که در وهله اول در روابط تولیدی تأثیر نگذاشته و فقط دولت را دست بدست کرده ولی در اینگونه موارد می بینیم که تمام شرایط و روابط تولیدی طبقه ای که حکومت تازه بدستش افتاده قبلاً در جامعه بوجود آمده و بسط یافته و با انتقال قدرت در واقع حق بهقادر رسیده. این "انتقال" احتیاجی به تغییر بنیادی روابط تولیدی ندارد و اگر کسی دلش بخواهد می تواند آنها را انقلاب سیاسی بنامد. ولی آیا در ایران که طبقه حاکمه آن بورژوازی وابسته است و روابط ناشی از این وابستگی تا کوچکترین سلولهای جامعه رخنه کرده است و سیستم ملی تولید بطور کلی در جنگال اسارت آن قرار گرفته نیز می توان صحبت از يك "انقلاب سیاسی" بدون "انقلاب اجتماعی" کرد؟ اگر دولت به يك طبقه ملی منتقل شده آن طبقه ملی روابط تولیدی خود را در کجا گسترش داده که امروز احتیاجی به تغییر روابط به نفع خود ندارد؟ در کشور ما "انقلاب سیاسی" حتماً باید با "انقلاب اجتماعی" توأم باشد زیرا هیچ طبقه ای جز بورژوازی

وابسته در تولید جامعه نقش مسلط ندارد و هر طبقه ملی که قدرت دولت را بدست گیرد باید بلافاصله روابط تولیدی را مطابق منافع طبقاتی خود دگرگون نماید. یعنی دست به انقلاب اجتماعی بزند و اگر دولت کنونی چنین کاری نمی کند ساده ترین دلیل آن این است که نماینده یک طبقه ملی نیست.

۲ - صفحه ۳ در مورد کودتای رضاخان: امپریالیسم قبل از آنکه با کودتای رضاخان بنا به این نوشته قدرت را از فتووالیسم بگیرد، از سالها پیش فتووالیسم را به اسارت مالی و اقتصادی و سیاسی خود درآورده و سالها قبل از این کودتا نیز حکام تهران بدون اجازه سفارت خانه های خارجی هیچ تصمیم مهمی نمی گرفتند. پس زمینه عینی این انتقال قدرت (تا جائیکه واقعا صحت داشته باشد) قبلا به وجود آمده بود. لذا افتادن قدرت بدست امپریالیسم با تغییرات اجتماعی چندان مهمی همراه نبود - ولی در شرایط کنونی مثلا اگر فکر کنیم طبقه دیگری غیر از بورژوازی وابسته پایگاه طبقاتی دولت است، چگونه روابط قبلا در جامعه بوجود آمده که می تواند امروز پایگاه آن دولت باشد، بطوریکه این دولت که نماینده طبقه جدیدی است غیر از دولت قبلی بتواند بدون تغییرات انقلابی در روابط تولیدی باقی بماند. به انقلاب روس برگردیم، بورژوازی توانست دولت را از دست فتووالها بگیرد، بدون اینکه تغییرات عمیقی در روابط تولیدی بوجود آید. و دلیل آنها این بود که این روابط قبلا بوجود آمده بود. ولی آیا وضع پرولتاریا هم همینطور بود؟ آیا وقتی در اکتبر ۱۹۱۷ پرولتاریا قدرت را بدست گرفت دیگر می توانست بدون تغییرات بزرگ در روابط تولید حتی یکماه سرکار بماند. چرا پرولتاریا دست به چنین تغییراتی زد؟ برای آنکه قبلا آن روابط تولید که بتواند اساس قدرت دولتی اش باشد وجود نداشت. پس دولت پرولتاریا می بایست این روابط را ایجاد کند. در شرایط کنونی کشور ما نیز وضع بهمین

منوال است. هر طبقه ملی که بخواهد قدرت دولتی را در دست بگیرد و آن را حفظ کند باید سراسر روابط تولید را دگرگون نماید. زیرا سراسر روابط تولید در حال حاضر به بورژوازی وابسته تعلق دارد و کسی در آن شریک نیست. البته این بحث نظری است، در عمل باید گفت جز کارگران و دهقانان طبقه دیگری که بتواند دست به چنین اقدامی بزند، در جامعه ما وجود ندارد.

بہتر است با توجه به این دیدگاه تحلیلی از وضع دولت در ایران بنمائید، تا آنگاه بتوان در یک زمینه روشن بحث را ادامه داد. اینکه بگوئیم دولت نماینده امپریالیسم است کافی نیست. امپریالیسم بعنوان عامل خارجی وقتی می تواند در یک جامعه نقش تعیین کننده داشته باشد که در درون آن جامعه پایگاه طبقاتی داشته باشد و با اصطلاح از طریق تضادهای درونی جامعه عمل شود. دولت رضا خان نماینده امپریالیسم بوده و پایگاه امپریالیسم در آن زمان، فئودالها و بورژوازی وابسته بود. پس از "انقلاب سفید" پایگاه طبقاتی امپریالیسم فقط بورژوازی وابسته میشود. اگر به اینصورت به موضوع نگاه کنیم تحلیل دیالکتیکی کرد. ایم و به آنصورت برخوردی مکانیکی شده است.

۳ - صفحه ۴ در مورد دولت قوام: در این انتقاد بحث از زمینه جامعه امروز به جامعه ۳۰ سال پیش و زمینه اقتصادی به زمینه سیاسی منتقل شده آنگاه نتایجی گرفته شده که درست نیست. مقایسه دولت شاه در زمانی که مورد بحث این مصاحبه است با دولت قوام در دهه ۲۰ بهیچوجه درست نیست، زیرا در این زمان دولت بخش بزرگی از تولید را تحت هدایت و اداره خود دارد و با اصطلاح بورژوازی بوروکرات را تشکیل می دهد، در حالیکه در آن زمان دولت صرفا اهمیت سیاسی داشت و در اداره تولید جامعه مداخله کمی می کرد و صحبتی از قشر بورژوازی بوروکرات مطرح نبود. مسئله دیگر اینکه از ما خواسته می شود که نشان دهیم که کدام قشر از بورژوازی کمپرادور نماینده کدام قشر از امپریالیسم است

درخواست نابجایی است يك نظر سطحی نشان می دهد که چه در بسبب روزاوی
کمپرادور خصوصی و چه در بسبب روزاوی بوروکرات وابستگی به انواع قدرتهای
امپریالیستی موجود است که در رأس آنها امریکا قرار دارد. ولی اینکه
با تضادهای بین قشرهای مختلف بسبب روزاوی وابسته را در داخل و عیناً
انعکاس تضاد قدرتهای امپریالیستی در خارج بدانیم، به هیچوجه درست
نیست و دلیل عینی ندارد. زیرا هر يك از قشرها پس از آنکه تشکیل شد
در همین وابستگی به امپریالیسم در داخل يك کشور منافع مشترك پیدا
می کنند و با قشرهای دیگر در شرایطی تضاد منافع پیدا می کنند و در
اینجاست که بسادگی می توان فهمید که گاه منافع يك سرمایه دار آمریکائی
با سرمایه دار وابسته به امریکا در بخش خصوصی با سرمایه دار امریکائی یا
سرمایه دار وابسته به امریکائی دیگر در بخش بوروکرات تضاد پیدا
می کنند. در حالیکه همان سرمایه دار با فلان سرمایه دار فرانسوی در
در بخش خصوصی بدلیل موقعیت اقتصادی واحد منافع مشترك پیدا می کنند.
این تضادها بین سرمایه های يك کشور امپریالیستی حتی در خود کشور
متروپل نیز به چشم می خورد چه رسد به کشور وابسته که در آن روابط
بسیار پیچیده تر است. از اینها گذشته حتی امروز در صحنه بین المللی
نیز تفکیک سرمایه ها از یکدیگر و تعیین آنکه کدام سرمایه به کدام
امپریالیسم تعلق دارد کار آسانی نیست و کمتر بررسی خوابداری است
که منتشر شده باشد و نشان ندهد که چگونه تفکیک سرمایه های امپریالیستی
از یکدیگر تقریباً غیر ممکن است. اما سیاستهای امپریالیستی کسبه در
سال مورد تحلیل رفیق به آن اشاره شده مقوله دیگری است. زیرا این
سیاستها منشاءات بسیار متنوعی است که در داخل و چه در خارج
کشور دارد که یکی از آنها نیز منافع اقتصادی بالفعل امپریالیستها در
خود کشور وابسته است. مثلاً رقابت سیاست انگلیس و امریکا در داخل
ایران در دوران مورد بحث این رفیق، یکی از مهمترین علتهای این بود که
امریکا در جنگ بین الملل دوم نیرومندتر از قبل از جنگ و انگلیس

بسیار ضعیفتر از قبل ، از جنگ بیرون آمد و در اثر جنگ در کشورهای
تحت سلطه انگلیس جنبشهایی بوجود آمد که انگلستان قادر به سرکوب آنها
نبود در حالیکه امریکا این قدرت سرکوب را داشت . این عوامل بیشتر از
منافع اقتصادی امریکا در ایران به امریکا کمک کرد تا موضع مسلط را در
سیاست داخلی ایران بدست آورد .

۴ - صفحه ۵ در مورد اعدامها : آنچه در اینجا نادیده گرفته شده
این است که خلق در اینجا انقلاب کرده و بر علیه کسانی که سالها بر او
ظلم کرده اند حتی دست به سلاح برده ، امپریالیسم و بورژوازی وابسته
دست به يك سازش حساب شده زده اند . حتی امپریالیسم ، شاه و دربار و
رژیم شاهنشاهی را نیز قربانی حفظ خود کرده است . درك اینکه چرا دست
به این اعدامها می زند بسیار ساده است . مگر نباید خشم مردم را
فروشانند . مگر نباید عناصری را که شدیداً خواستار شاه هستند از بین
برد تا این سازش حفظ شود ، خشم مردم فرو نشیند و مهار کردن تبوده
مجددا میسر شود . اگر از این دیدگاه نگاه کنیم امپریالیسم در قربانی
کردن عده ای از یاران خود خیلی هم خسست بخرج داده و همین باعث
شده که مردم هنوز خشمگین و غران خواهان مجازاتهای بیشتر باشند . تازه
کشتن يك سپهد شاهنشاهی برای بورژوازی وابسته ضایعه بزرگی نیست ،
گمان می کنید با هر يك از اینها يك ناپلئون از میدان جنگ خارج شده
است ؟ به اولین بی سرویایی که برخورد می کنید نرجه سپهدی بنهید .
لیاقتش کمتر از سپهدهای شاهنشاهی نیست . اینها مهره های بی اراده ای
بودند که درجه شان با میزان لیاقتشان نسبت عکس داشت و اما در مورد
اعدام سرمایه داران فکر می کنم اشتباهی رخ داده زیرا در لیست اعدام
شدگان از سرمایه داران وابسته فقط نام دوتن بود که آنها جنجال بزرگی بیا
کرد . پس از همه سروصداها بالاخره با فرمان امام دایر بر اینکه فقط
کسانی باید اعدام شوند که مرتکب قتل شده اند ، همه سرمایه داران وابسته
از مرگ جستند .

۵ - در مورد خرده بورژوازی وابسته : منظور از خرده بورژوازی وابسته در این نوشته قشر نسبتا وسیع خرده بورژوازی که در سالهای اخیر با ارتباط تنگاتنگ و برای انجام خدمات و امور مربوط به بورژوازی وابسته در ایران بوجود آمده و در همه جا یراکنده است ، از مقامهای بالای اداری گرفته تا وکلای دعاوی وابسته ، حسابداران رسمی ، فاحشه های لوکس و غیره و غیره .

۶ - صفحه ۵ در مورد حائل شدن شاه : وقتی ما می گوئیم مبارزه ضد امپریالیستی بصورت مبارزه با شاه و دستگاهش متجلی می شد ، یعنی دقیقا معتقدیم که شاه و دارو دستهاش دست نشانندگان امپریالیسم اند . ولی اینکه این حرف تا چه حد با حرف حزب توده نزدیک باشد دیگر مهم نیست ولی عینا بازگویی نظر رفیق مسعود است . رفیق مسعود شاه را مزدور امپریالیسم می داند . خودبخود مبارزه با شاه یعنی مبارزه با مزدور امپریالیسم توسط مردم شکل مبارزه با امپریالیسم است و اینکه شاه به علل تاریخی و اجتماعی اهمیتی کسب کرده بود و مخصوصا از نظر توده ها تجلی همه ظلم امپریالیسم بود و خود او و دارو دستهاش در سرکوب توده تجارب ویژه ای داشتند مسئله ای است که فکر نمی کنم نادیده گرفته شدن آن کمک به مارکسیسم کند و اینکه سازشکاران (من از منشاء طبقاتی شان حرفی نمی زنم چون ممکن است باز موجب عصیانیت شود) توانستند مبارزه ضد شاه را به یک مرحله جداگانه تبدیل کنند نیز واقعیتی است انکارناپذیر و نمی دانم به چه دلیل باید آنرا انکار کرد .

در مورد بحث نسبتا طولانی که در مورد خرده بورژوازی در اینجا عده بحث بسیار آموزنده ای است ولی به موضوع مورد بحث ما مربوط نیست . شما از ریشه های تفکر خرده بورژوازی صحبت می کنید از خیالاتی که مونتانی بر سر داشت . در انقلاب ۱۸۴۸ و امثال آن . در حالیکه بحث ما بر سر اقداماتی است که بنا به گفته شما خرده بورژوازی فعلا در حکومت باشد باید انجام دهد ، این دو بحث جداگانه است اینجا جای خیالات در بین نیست ،

اگر مارکس ایده‌آلهای مونتانی را مورد تحلیل قرار می‌دهد با این فرض است که او را هرگز لایق حکومت کردن نمی‌بیند و سخنان مونتانی در مورد طرز حکومت مارکس را بخنده می‌اندازد زیرا می‌بیند از چیزی سخن می‌گوید که شایسته‌تر نیست و امکانات عملی برای کسب آنرا ندارد و باصطلاح دچار اوهام است که از حکومت سخن می‌گوید. ولی رفیق وضوح ایده‌آلی را بوضع واقعی تبدیل کرده‌اید. پس این خرده‌بورژوازی که بسه حکومت رسیده باید آن خیالات خودرا که در نظر مارکس مضحک می‌نموده به‌نفع عمل برساند. مسلماً شما در اینجا خواهید گفت مارکسیسم نشان می‌دهد که خرده‌بورژوازی هم نمی‌تواند کاری خلاف منافع بورژوازی وابسته آنجسام دهد. اگر بنا باشد کار به اینجا بکشد پس از این همه بحث با استناد به یک اصل مارکسیستی آنرا فیصله دهیم، آیا بهتر نیست که از همان آغاز با استناد به یک اصل مارکسیستی که خرده‌بورژوازی نمی‌توانست حکومت را در دست گیرد، موضوع را فیصله دهیم و وارد اینهمه بحث‌های تودرتو نشویم. ولی صرفنظر از همه این مطالب فکر می‌کنم تفهاندن این رفیق برای اینکه خرده‌بورژوازی حاکم است استناد به وجود روحانیون در میان هیات‌حاکمه موجود است و اینجاست که من به این رفیق می‌گویم رفیق این تحلیل مارکسیستی نیست. خوب به‌رحال این بحث را باید مفه‌تر و در صحنه سیاسی اقتصادی موجود در کشور انجام داد. تا با روشنی بتوان نواقص آنرا تشریح نمود.

۷ - از صفحه ۵ به بعد در مورد مبارزه سیاسی - نظامی : این سخن رفیق وظایف کنونی ما، شکلی که باید داشته باشد و برداشت خودی را از نیروهای موجود بهتر است جداگانه و صرفنظر از انتقاد از مصاحبه تشریح کند تا با توجه به آن مطالب بتوان پاسخگویی کرد. آنچه مربوط بسه انتقادات این رفیق از مصاحبه است این است که بیشتر انتقاد این رفیق متوجه طرز برداشت خودش از مصاحبه می‌باشد. نه طرز عرضه مطالب از طرف مصاحب. مثلاً این رفیق کار درستی نکرده که همه مطالب مربوط

به سازماندهی مقاومت مسلحانه توده‌ها را پشت سر هم آورده بدون آنکه ذکر کند مصاحبه‌گر با چه تأکیدی طرق سیاسی و اقتصادی مبارزه را در شرایط کنونی لازم می‌داند. وقتی مسئله بدین صورت مطرح شود، خودبخود انتقادات هم که صورت می‌گیرد به خود مطلب نیست بلکه منتقد مشکلی را که خود بوجود آورده مورد انتقاد قرار می‌دهد. همین روش در مبانی سیاسی - نظامی سازمان مطرح می‌شود. در آنجا مصاحبه‌گر نخواستند همه دلائل مربوط به سیاسی - نظامی سازمان را مورد بحث قرار دهد. این دلائل را از همان آغاز مصاحبه به تئوری مبارزه مسلحانه حواله داده است. مسلماً مصاحبه‌گر می‌داند که خط مشی سیاسی نظامی باعث پیدایشی سازمان سیاسی نظامی شده و اساساً در این مصاحبه بدفاع از این مطلب پرداخته است و هنگامی نیز که به طرح شعار حزب برخورد می‌کنند از همین طریق آنرا انتقاد می‌کند و می‌گوید: خط مشی تعیین کننده شکل سازماندهی است. ولی در اینجا رفیق چه می‌کند و مطلب را چگونه می‌فهمد و ایرادی را که می‌گیرد آیا بطور فکری مصاحبه‌گر می‌گیرد یا به کار خودش که یک جمله از مصاحبه را گرفته و آنرا مطلق کرده است. مطلب دیگری که این رفیق مطرح کرده آن است که می‌گوید برگزیده برای ما مبارزه مسلحانه اصلی و مبارزه سیاسی و اقتصادی مشروط و گذرا و موقتی بود در حالیکه این سخن کاملاً اشتباه است و رفیق مؤمنی بخوبی تشریح کرده است، که مبارزه نظامی ما کاملاً محتوای سیاسی دارد، قضض هم سیاسی است و اساساً هدف مبارزه سیاسی است و از نظر شکل مبارزه نیز تئوری مبارزه مسلحانه شکل نظامی را علاوه بر سایر موارد برای ایجاد زمینه جهت انجام شکل سیاسی و اقتصادی مبارزه می‌شناسد. لذا هرگز گذشته چنین درکی از مبارزه مسلحانه وجود نداشته و عکس آن را نیز که رفیق مطرح کرده صحت ندارد یعنی اینکه در حال حاضر شکل سیاسی مبارزه را شکل عمده و شکل نظامی را مشروط و گذرا بدانیم. از لحاظ کلی هر گونه مبارزه ما سیاسی است حتی مبارزه نظامی. ولی از لحاظ عملی بنظر

ما امروز خیلی بیشتر از سال ۴۹، مسئله نظامی تعیین کننده محتسواى سیاسى مبارزه است - بهر حال شکل برخورد و انتقال در اینجا خیلی ناقص و ابتدائى است بجای آنکه از کسی بپرسیم در صدد تشریح وظایف امروزى خود باشیم .

شهرنادر ۵۸

« رفیق نویسنده از چریکهای فدائى خلق ایران است »

بیمارخانه

« در رابطه با جزوه رفیق (د) (انتقاد از جزوه) »

۱ - هدف من از آوردن نقل قول از لنین و همچنین نمونه کوتاهی رضاخان و اصلاحات ارضی عمدتاً در رابطه با این سؤال "س: آیا شما تحلیلی از ماهیت طبقاتی دولت می توانید بدست بدهید؟ ج:" چون بورژوازی وابسته مسلمان در تولید نقش مسلط را دارد و دولت فسطی عصر چه می کند در جهت تشریح این موقعیت است، خود بخود دولت نیز ابزار در دست بورژوازی وابسته است" بود. من در این نمونه (نقل قول از لنین) می خواستم نشان دهم که شرایط اقتصادی روسیه بعد از انقلاب قدرت از فئودالیسم به بورژوازی بطور کلی تغییر نکرده و دولت بعد از فوریه تقریباً همچنان عملکردهای گذشته خود را حفظ کرده است، اما لنین معتقد است که انتقال قدرت صورت گرفته است. اما چرا؟ خود رفیق منقد بدیشتی در این جمله کده سئله را می گوید: " پس در روسیه میسزم تولیدی بورژوازی آنچنان قدرتی داشت که فقط کافی بود دولت را بورژواها تشکیل دهند" در اینجا رفیق به دو مسئله اشاره دارد - پس برای اینکه طبقه ای بتواند دولت خاص خود را تشکیل دهد و آنرا در جهت پیشبرد منافع خود بکار گیرد: ۱ - باید تمامی شرایط اقتصادی لازم (که ناگزیر بعد طبقه به آن وابسته است) را دارا باشد (در مورد بورژوازی) و یا بوجود آورد (در مورد پرولتاریا) ۲ - دولت را نمایندگان سیاسی او تشکیل دهند.

اما رفیق اشرف تنها یک وجه قضیه را مورد بررسی قرار داده یعنی اینکه رفیق برای تعیین ماهیت طبقاتی دولت تنها باین امر اکتفا نموده که چون بورژوازی وابسته در اقتصاد مسلط است، پس دولت نمایندنده است. هر چند در پائین تر توضیح می دهد که من بجایش بحث می کنم، اما ظاهراً

از نوشته من این تعبیر حاصل شده که گویا من چنین اعتقادی ندارم . البته ، احتمالاتی تواند يك چنین تعبیری را بدهد . اما بگذارید توضیح بدهم .

جامعه ما همانطوریکه می دانیم يك جامعه زیر سلطه امپریالیسم است . البته در عالیترین شکل آن ، یعنی نو مستعمره ، در يك چنین سیستمی همانطوریکه رفیق منقذ بروشنی بیان داشت ، کل سیستم اقتصادی زیر سلطه انحصارات امپریالیستی و دارودسته وابسته به آنها یعنی بورژوازی کمپرادور قرار دارد و اساسا اقتصاد ملی یا بطور کلی نابود شده و با اگر بقایای آن نیز وجود داشته باشد ، تازه آنها زیر چنگال این انحصارات می باشد . دولت موجود (دولت شاه) در واقع توسط نمایندگان سیاسی بورژوازی کمپرادور (همه یا بخشی) تشکیل می شود . یعنی کسانی که عمال مزدور امپریالیسم بوده و مابین دولتی را جهت پیشبرد منافع امپریالیستی بکار می گرفتند . در يك چنین سیستم اقتصادی - اجتماعی دولت یکسری شبکه های وسیع با سرمایه مالی دارد (روابط سیاسی قراردادها) با انحصارات امپریالیستی خرید سهام شرکت های ورشکسته خود کشورهای امپریالیستی از بونجه مملکتی ، تهیه وام و يك مجموعه رابطه با بانکها ، بورس و کارخانجات داخلی وابسته و) این سیستم طسوری سازمان یافته که هرگاه نیروهای ملی غیر پرولتری در رأس این دولت قرار گیرند ، بهیچوجه نمی توانند حتی برای لحظه ای این دولت را در جهت پیشبرد منافع طبقاتی خود بکار گیرند (بواسطه فقدان يك اقتصاد ملی و وابستگی دولت به اقتصاد سرمایه داری کمپرادور - بوروکراتیک) و از آنجائیکه هر گونه استقلال سیاسی باید با استقلال اقتصادی همراه باشد و در شرایط موجود جامعه ما این تنها از طریق دگرگونی در روابط تولید و تغییر در شیوه تولیدی ممکن می گردد که این در واقع (همانطوریکه رفیق گفته) جز توسط پرولتاریا ، توسط هیچ نیروی سیاسی ملی دیگری ناممکن است . بنابراین ، اگر این نیروهای سیاسی ملی و غیر پرولتری بخواهد

با این عمل دست بزنند (که در واقع نمی تواند) یا باید خود را نفسی کرده و رهبری را به پرولتاریا بسپارد و یا اینکه روابطنی را با خلق قطع نموده و بر روی بورژوازی کمپرادور و اقتصاد وابسته تکیه زند .
یعنی دولت را بصورت ابزار سرکوب سرمایه مالی بدل سازد .

در این مورد که تکیه گاه طبقاتی دولت کنونی بورژوازی کمپرادور است و اینکه دولت کنونی روی اقتصاد سرمایه داری کمپرادوری تکیه زده است و یا اینکه بورژوازی کمپرادور در اقتصاد مطلق است و من بحثی ندارم ، و بنا بر این مشخص کردن آن تنها یک وجه قضیه است و همان طور که گفتم وجه دیگر مسئله در تعیین ماهیت طبقاتی دولت این است که دولت را چه کسانی تشکیل می دهند . در مباحثه رفیق اشرف موشیا به این مسئله نمی پردازد و بلکه در پاسخ به این سؤال " می - یعنی شما می گوئید پایگاه طبقاتی دولت " است که می توان فهمید که رفیق معتقد است در دولت کنونی اینک " تقریبا " تمام طبقه و بخش های خرده بورژوازی وابسته به آن در قدرت سهیم شدند . اگر منظور رفیق این است که دولت را اینک این نیروها تشکیل می دهند ، بنا بر این بررسی نیروهای گرداننده این قدرت دولتی بنظر من عکس اثر ثابت می کند . و درست همین مسئله است که بسیاری از نیروها را واداشته که تصور کنند که دولت نماینده خرده بورژوازی و یا بورژوازی ملی و یا بزعم آنها بورژوازی لیبرال است . در حالیکه من فکر می کنم بخش زیادی از نیروهای گرداننده دولت کنونی را نیروهای سیاسی ملی و ضد امپریالیست همراه با نمایندگان امپریالیسم ، چه شناخته و چه ناشناخته تشکیل می دهند . اما با وجود این ترکیب نیروها ، همان طوریکه گفتم دولت کنونی در تحلیل نهایی چیزی نیست جز ابزار سرکوب سرمایه وابسته . زیرا اگر بخواهسد فونکسیون خود را از دست بدهد ، باید تکیه گاه اقتصادی آن در هم ریخته شود و از آنجائیکه تنها پرولتاریا قادر به اینکار است ، پس ناگزیر همچنان فونکسیون خود را حفظ می کند .

بنابر این بنظر من، کنترل مستقیم و بلا منازع مزدوران امپریالیسم پسر ماشین دولتی تا اندازه زیادی ناست شده و امپریالیسم در واقع آن کنتولی را که در گذشته بر این ماشین دولتی داشت امروز ندارد.

اما با توجه به شرایطی که دولت کنونی در آن قرار دارد و بسا توجه به سازشی که بین نیروها با امپریالیسم صورت گرفته و سرمایه مالی البته نه به شکل کاملاً مستقیم اعمال حاکمیت می کند، با این وجود این شکل اعمال حاکمیت برای سرمایه وابسته دلخواه نبوده و زیرا همیشه امکان تهاجم از جانب خلق بر علیه سلطه انحصارات امپریالیستی وجود دارد. امپریالیسم خواهان يك قدرت مرکزی متمرکز که کاملاً در اختیار عوامل مزدور او باشد و با تکیه به اعمال دیکتاتوری وسیعاً و شدیداً قهرآمیز می تواند مواضع اقتصادی خود را حفظ نموده و به غارت و استثمار خلق بپردازد و

در اینجا نکته ای را متذکر شوم. من به هیچ وجه معتقد نیستم و نه مهمت که در جامعه ما می توان از يك انقلاب سیاسی صحبت کرد زیرا شرایط تاریخی جامعه ما و بطور کلی هر جامعه زیر سلطه امپریالیسم، اساس انقلاب آن يك انقلاب اجتماعی تحت رهبری پرولتاریا است. و این یکی از مهمترین تفاوت بین يك انقلاب بورژوازی کلاسیک با انقلابات بورژوازی دمکراتیک طراز نوین می باشد.

۲ - در مورد دولت قوام - منظور من از نمونه دولت قوام بساز در رابطه با این جمله رفیق اشرفی که معتقد است فراکسیون از بسورژوازی وابسته که باند شاه آنها را نمایندگی می کرد و اهرمهای قدرت را در دست داشت با فراکسیونهای دیگر بسورژوازی که برادور در تضاد قرار گرفت و می باشد. من در این مثال می خواستم بگویم که این فراکسیونهای مختلف بسورژوازی وابسته نیستند که با هم در حال مبارزه اند بلکه جریانهای امپریالیستی و گروههای مالی هستند که با هم بر سر غارت بیشتر خلق در ستیز می افتند. بنظر من این يك قانون عام می باشد و

در يك جامعه زیر سلطه در هر مرحله‌ای از سلطه امپریالیسم وجود دارد .
 اینکه رفیق منقد معتقد است که در شرایط کنونی بواسطه درهم فرورفتگی
 سرمایه‌های امپریالیستی و گروههای مالی عملاً تفکیک آن تقریباً غیرممکن
 است ، نمی تواند به معنی این باشد که این تضادها عمل نمی کنند . حتی
 با پیدایش شرکتهاى چند ملیتی ، نه تنها تضادهای امپریالیستی با و
 گروههای مالی را تخفیف نداده و از بین نبرده بلکه تضاد آنها را در يك
 مقیاس وسیعی شدت و حدت بیشتری بخشیده است . مثلاً امروز امپریالیسم
 امریکا برای احیای اقتصاد متزلزل خود و جلوگیری از سقوط دلار قیمت
 نفت را بالای می برد . تا بتواند ذخائر دلارهای بانكهای ژاپنی و اروپائی
 را به آمریکا برگرداند تا بدینوسیله مانع سقوط دلار گردد . اما اینکه
 " گاه منافع يك سرمایه‌دار آمریکائی یا سرمایه‌دار وابسته به آمریکا
 در بخش خصوصی با سرمایه‌دار آمریکائی یا سرمایه‌وابسته به آمریکائی
 دیگر در بخش بوروکرات تضاد پیدا می کند . در حالیکه همان سرمایه‌دار
 با فلان سرمایه‌دار فرانسوی در بخش خصوصی بدلیل موقعیت اقتصادی و احسن
 منافع مشترك پیدا می کنند " هیچ تضادی با حرف من ندارد . آنچه که من
 می خواهم بگویم دقیقاً همین است بندهیاست که توسط جریانهای کمپرادوری
 صورت می گیرد . اینکه مثلاً دارو دسته شاه وابسته به کدامیک از این
 دستجات می باشد ، من فکر می کنم بهیچوجه يك درخواست نابجائی نباشد
 شاید بتوان گفت که مشخص کردن آن بواسطه فقدان منابع و محدودیتهائی
 مشکل است اما نمی توان آنرا انکار کرد .

در اینمورد که " ولی اینکه ما تضادهای بین قشرهای مختلف
 بورژوازی وابسته را در داخل عیناً انعکاس تضاد قدرتهای امپریالیستی
 در خارج بدانیم بهیچوجه درست نیست و دلیل عینی ندارد " . در اینجا
 منظور من صرفاً اختلاف منافع بین قدرتهای امپریالیستی نبوده (در مورد
 قوام ، آن تنها يك مثال بود) ، بلکه گروههای مالی را نیز اضافه
 کردم . و گفتیم این انحصارات مالی و قدرتهای امپریالیستی در داخل

ایران دارای منافع هستند و هر يك توسط جریان‌هایی از بورژوازی کمبرادور و بوروکرات رهبری می‌شوند. اینکه این صف‌بندیها چگونگی تغییر و تحول می‌کنند، دقیقا به آرایش این سرمایه‌های وابسته بستگی دارد. حال فرض کنیم آنچه که شما می‌گوئید صحیح باشد. بنا براین این تضاد (یعنی بخش بوروکراتیک با کمبرادور) را توضیح دهید و نشان دهید که چرا بخشی از بورژوازی وابسته با بخش دیگر آن بر سر مسئله شکل دولت با هم اختلاف داشتند. زیرا رفیق اشرف در بررسی این مسئله که چه نیروهایی در حال حاضر در قدرت سهم هستند و رفیق معتقد است که اکنون کل طبقه و بخشی از خرده‌بورژوازی وابسته می‌باشد و برای اثبات آن معتقد است که خلق ما در جریان مبارزه ضد امپریالیستی خود ***** بر اینمورد من فکر نمی‌کنم دیگر يك در خواست نابجائی کرده باشم. اما در مورد بورژوازی بوروکرات که رفیق منقد معتقد است در نهه ۲۰ وجود نداشته فکر می‌کنم اشتباه می‌کند.

۳- در مورد اعدامها - در اینجا با جمله‌ای برخورد می‌کنم که دقیقا نفهمیدم: "***** امپریالیسم و بورژوازی وابسته دست به يك سازش حساب‌شده‌ای زده‌اند." آیا منظور رفیق در اینجا بمن بورژوازی وابسته و امپریالیسم سازشی صورت گرفته است؟ اگر این است، فکر می‌کنم درست نباشد. و این از همان دیدی برمی‌خیزد که بورژوازی کمبرادور را از امپریالیسم جدا می‌کند و به آن يك استقلالی می‌دهد. توضیح مسئله اعدام بنظر من کافی نیست. زیرا اگر بینیم اکنون همه طبقه و بخشی از خرده‌بورژوازی وابسته در قدرت سهم‌اند، آنوقت فشار توده‌ها و اینکه خشم توده‌ها را فروشانند دلیلی بر این اقدامات نخواهد شد. زیرا طبقه حاکمه برای تصفیه خودش محیارهایی دارد. این درست است که این مهره‌ها هرکدام يك ناپلئون نبودند، این درست است که این باصطلاح ژنرال‌های رنگارنگ يك مشت بی‌سروپا بودند، اما با اینحال اعدام این نیروها می‌تواند بی‌اعتمادی همین بی‌سروپاها را نسبت به

اربابان نشان برانگیزد چه دیدیم که چگونه بسیاری از عوامل ارتشی و بیوروکراتهای
 بزرگ و حتی بخشهای وسیعی از بورژوازی کمپرادور دچار وحشت شده و متزلزل
 گردیدند. بنظر من علت این اعداها را باید بواسطه دو جریان ملیتی
 و ضد امپریالیستی، و امپریالیستی در دولت جستجو کرد. و دقیقاً فشار
 توده‌ها بواسطه وجود همین نیروهای ضد امپریالیست است که مؤثر واقع
 می‌شود. این که این جریان چرا در این امر پیگیری ندارد، آن نیز
 همانطوریکه در تحلیل ماهیت طبقاتی دولت گفتم و همچنین بواسطه ماهیت
 طبقاتی و سازشکاری از یکطرف و ترس از خدشه دار کردن سازش با
 امپریالیسم از طرف دیگر و همچنین وحشت از رادیکالیزه شدن مبارزه و از
 دست دادن حاکمیت آنها می‌باشد. بنظر من در پیش‌رژها يك اشکال
 اساسی وجود دارد. شما تصور می‌کنید که اگر دولت را پرولتاریا تشکیل
 نهد و همراه با آن يك دگرگونی اساسی در شیوه تولید صورت نگیرد،
 هر نیرویی که در این دولت شرکت کند و حتی آنها تشکیل دهد، نمایندگان
 سیاسی بورژوازی کمپرادور می‌باشد. در حالیکه این مسئله برای شما
 کاملاً روشن است که مبارزه ما يك مبارزه اساساً ضد امپریالیستی و ملیتی
 است و اینکه پرولتاریا تنها نیرویی نیست که در این انقلاب شرکت
 می‌کند. صرفنظر از پرولتاریا و پيشاهنگان، سایر نیروهای خلق
 بنحوی دارای نمایندگان سیاسی هستند که این نمایندگان سیاسی دارای
 گرایش مختلف طبقاتی می‌باشد. حال در تحت شرایطی چنانچه این نیروهای
 غیر پرولتاری و در عین حال ملی در دولت شرکت نموده، حتی دولت را
 تشکیل دهند و یا بعبارتی سهم بیشتری را در قدرت داشته باشند، ولی
 بواسطه شرایط کنونی جامعه ما، آنها نتوانند حتی لحظه‌ای این قدرت را
 در جهت منافع خلق بکار گیرند (در این مورد من نظرم را در قسمتهای
 بالا گفتم) دال بر این نیست که آنها نمایندگان سیاسی بورژوازی
 کمپرادور بوده و یا اساساً وجود آنها را در قدرت دولتی و نقش آنها را
 در تصمیم‌گیری ناپاییده گرفت. و همچنین تصور کنیم که دولت، يك دولت

خرده بورژوازی است. بنا بر این بعضی اینکه آنها وارد این نظام دولتی شدند یا باید تابع این نظام سیاسی بوده و شرایط را برای تسهیل و استثمار امپریالیستی فراهم کنند و بنا بر این رابطه خود را بناچار با طبقات خلق قطع نمایند و اگر می خواهند بر علیه انحصارات امپریالیستی به مبارزاتشان ادامه دهند باید همانطوریکه گفتید، شیوه تولید را ماهیتا دگرگون ساخته و یک پایه اقتصادی برای دوام حاکمیت سیاسی خود برقرار سازند که البته در چنین حالتی باید خود ماشین دولتی را خرد سازند و این امر تنها از عهده پرولتاریا و پیشاهنگان پرولتری ساخته است.

۴ - در مورد خرده بورژوازی وابسته - اگر منظور شما این است، آن یک بحث دیگری است.

۵ - در مورد حائل شدن - در اینجا من بهیچوجه قصد ندارم کسیه رفیق اشرف را متهم کنم که اینگونه فکر می کند، بلکه منظور من این بود که کلماتی را که رفیق در محابه بکار می گیرد، می تواند این توهمات را ایجاد کند. اینکه سازشکاران توانستند مبارزه ضد شاه را به یک مرحله جداگانه تبدیل کنند، هیچ ارتباطی ندارد که ما کلمات صحیح بکار نگیریم و یا در توضیح آن سهل انگاری کنیم. به جملات رفیق توجه کنید: "..... خلق ما بالاخره می بایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد" (انگار تا کنون انجام نمی داده) و یا امروز دقیقا رویاروی آن قرار گرفته است....." (مثل اینکه قبلا دقیقا قرار نداشته).

۶ - در مورد خرده بورژوازی - نقل قول مارکس در رابطه با این جمله "..... چگونه دولت خرده بورژوازی است که قاعدتا باید حامیان قطعات کوچک زمین باشد" بود و می خواستم بگویم که اگر نمایندگان سیاسی خرده بورژوازی بفرض بتوانند دولت را تشکیل دهند این دلیل بر آن نیست که آنها مدافع قطعات کوچک زمین باشند. زیرا در یک جامعه

سرمایه‌داری (البته در مورد جامعه ما علیرغم اینکه اساسا با اشکال کلاسیکی سرمایه‌داری ماهیتا متفاوت است) از آنجائیکه این دولت ناگزیر است بر روی اقتصاد سرمایه‌داری قرار گرفته و تکیه خود را بر سر روی بورژوازی قرار دهد و بنابراین یناچار عداق نظم بورژوازی خواهد بود، بنابراین حداکثر کوشش او برای رهائی خودش در این است که تضاد پرولتاریا و بورژوازی را تخفیف دهد، ولی از آنجائیکه شیوه توزیع ثروت مادی تابع شیوه تولید همان جامعه است، بنابراین، این خواسته خرده‌بورژوازی توهمی بیش نیست. در این مورد من فکرنمی‌کنم که مارکس خیالات خرده‌بورژوازی را مطرح می‌کند بلکه قابلیت و توانائی این نیروی اجتماعی را در یک جامعه سرمایه‌داری بررسی می‌کند.

و بدین ترتیب در مورد جامعه ایران من گفتم این نیروها تکیه دولت را تشکیل می‌دهند (که البته همه آنها عناصر ملی نیستند، بلکه بخشی از آنها عوامل مزدور امپریالیسم و بخشی مشخصا با امپریالیسم همکاری می‌کنند) آیا سعی نمی‌کنند دست به اینکار بزنند، ولی این حرف من بهیچوجه بدین معنی نیست که من معتقد باشم که دولت نماینده خرده‌بورژوازی است. من گفتم " آنچه که این رهبری دست اندرکار آن است، احیای اقتصاد سرمایه‌داری وابسته و تجدید بنای سیاسی و فرهنگی جامعه، البته به سبک خودش، آمیزه‌ای از شکل‌های مسدود شده خرده‌بورژوائی " که در واقع همانطوریکه واقعیت بما نشان می‌دهد، این نیز پنداری بیش نیست.

۲ - در مورد مبارزه سیاسی - نظامی: در مورد وظایف کنونی ما و شکلی که باید سازمان مبارز داشته باشد و برداشتم از نیروهای موجود را من در " طرح کلی جهتگیری فعالیت ما و اشکال سازمانی و مبارزاتی " نوشتم و در آنجا می‌توانید برخورد کنید. اما در مورد انتقاد شما فعلا وارد بحث نمی‌شوم. اما فکر می‌کنم برای روشن کردن نظرگاه خودم در مورد مبارزه مسلحانه توضیحی دهم. وقتی من از مبارزه مسلحانه صحبت

می‌کنم ، در اینجا تنها به شکل مبارزه توجه دارم و نه محتوای آن ، زیرا محتوای هر شکل مبارزه آگاهانه و انقلابی پرولتری سیاسی بوده و دقیقاً هدفهای سیاسی را تعقیب می‌کند - بنابراین وقتی صحبت از مبارزه مسلحانه یا مبارزه سیاسی که بهتر است بگوئیم صرفاً سیاسی و همچنین مبارزه صرفاً نظامی ، همه اینها اشکالی از مبارزه طبقاتی اند که هدفهای سیاسی را تعقیب می‌کنند - بنابراین ، این اشکال (سیاسی و نظامی ، سیاسی - نظامی) هر يك تعیینات خاص خود را دارد - بدین ترتیب مبارزه سیاسی نظامی با مبارزه صرفاً نظامی متفاوت است - بنظر من مبارزه مسلحانه (سیاسی نظامی) يك ترکیب مکانیکی از دو شکل مبارزه که در کنار هم قرار گرفته و یکی مثلاً در مقطعی اهمیت پیدا می‌کند و دیگری در زمانی دیگر و یا اینکه منظور از مبارزه سیاسی - نظامی بدین معنی باشد که محتوای آن سیاسی و شکل آن صرفاً نظامی نخواهد بود ، بلکه يك شیوه عمل و سازمان است که خصوصیات خاصی دارد که آنرا از اشکال مبارزاتی و سازمانی ، مثل نظامی یا سیاسی تفکیک می‌کند -

(د) ۵۸/۴/۶۸

نویسنده این مقاله از (آر خا)

در مورد نقد رفیق (د)

بر مصاحبه با رفیق اشرف

۱ - صفحه ۹ سطر ۱۳ : " چون مرحله قبلی انقلاب هیچ يك از مسائلی را که انقلاب مطرح کرده بود حل نکرده است " ، آیا واقعا اینطور است ؟ بله رفیق ما اعتقاد داریم که انقلاب هیچ يك از مسائلی را که مطرح کرده بود حل نکرده است . انقلاب مسئله قطع کامل سلطه اقتصادی ، سیاسی ، نظامی و غیره امپریالیسم را وظیفه مرحله‌ای خود قرار داده بود ، و این امر تنها با قطع کامل آن سلطه و اتکاء به اقتصاد ملی امکان پذیر است . اگر شما معتقدید که از نظر سیاسی تحولاتی رخ داده است باید زمینه اقتصادی یا زیر بنای این تغییرات را توضیح دهید و آنرا بشکافید و با کلی گفتن اینکه تغییراتی صورت گرفته مسئله‌ای حل نمیشود . این تغییر از نظر سیاسی به چه صورتی میباشد . آیا قدرت سیاسی در دست نیروهای خلقی است و اصولا این قدرت سیاسی را برای چه میخواهد . مگر غیر از این است که برای قانونگذاری در جهت پیشبرد منافع اقتصادی يك طبقه ، بلافاصله این مسئله مطرح میشود کدام اقتصاد ، ملی یا امپریالیستی . اگر در جهت اقتصاد امپریالیستی باشد پس کمبرادور است و اگر در جهت اقتصاد ملی باشد ، ملی است . و در اینجا دیگر مطمئنا تغییراتی صورت گرفته و قدرت سیاسی در اختیار دولت ملی است هر چند به معنای قطع کامل سلطه اقتصادی امپریالیسم نباشد . البته ما

میخواهیم فقط برخورد غلط شما را با مسئله نشان دهیم که دوگانگی
 برخوردتان شما را به دوآلیم میکشاند. از طرفی میخواهید بگویند
 اقتصاد کمبرادوری مسلط است و از طرف دیگر دولت را در دست
 نیروهای خلقی بدانید. و از نظر خودتان این امر را از نظر
 مبارزه طبقاتی و توازن نیروها توضیح میدید. خوب، درست.
 محتوای مبارزه طبقاتی چیست؟ منافع اقتصادی، یعنی هر طبقه‌ای
 برای پیشبرد منافع اقتصادی خویش با دیگر طبقات به مبارزه بر-
 میخیزد و حال اگر از نظر توازن نیروها آن طبقه دارای قدرت
 اقتصادی، اگر نیروی مادی محرك را پشت سرش داشته باشد، میتواند
 قدرت سیاسی را در جهت این سلطه اقتصادی بکار گیرد. در تمام
 طول تاریخ این بصورت قاعده وجود داشته است. فقط در مناطقی از
 تاریخ بعنوان استثناء، نیروهای دارای قدرت اقتصادی بدلیل عدم
 داشتن نیروهای مادی تغییر، نتوانستند قدرت سیاسی را کسب کنند.
 که ما شاهد حکومت‌های دوگانه ای هستیم که در حقیقت دوران انتقالی
 نیز کوتاه مدت میباشد. یعنی چه از جنبه اقتصاد مسلط و چه از
 جنبه مبارزه طبقاتی و توازن نیروها بررسی کنیم یک نتیجه حاصل
 میشود، این مسئله مهم نیست که امپریالیسم در چه شکلی حاکمیت
 اقتصادی خود را اعمال کند، جمهوری باشد یا سلطنت، شاه باشد
 یا بختیار البته ما نیز معتقدیم که تغییراتی صورت گرفته و
 پایگاه داخلی امپریالیسم بسط یافته و بورژوازی کمبرادور با ضافه

خرده بورژوازی وابسته بنماینده گی امپریالیسم قدرت دولتی را گرفته اند . که این بمعنای تغییر رابطه خلق با امپریالیسم نیست بلکه بمعنای تغییر و تبدیلات درون طبقه حاکمه است که در این مرحله از تاریخ به این شکل در آمده ، چرا که نه خرده بورژوازی وابسته و نه بورژوازی وابسته هیچ يك در جنبه خلق نهوده اند . اگر قدرت از دست دربار و کمپرادورهاى نماینده انصار گران نفتی بدست کل طبقه بورژوازی کمپرادور و خرده بورژوازی وابسته افتاده ، بمعنای تغییر رابطه خلق با امپریالیسم نیست .

۲ - رفیق ایراد میگیرد که ماهیت طبقاتی دولت اینقدر ساده فهمیده نمیشود و در نتیجه برای بفرنگتر کردن و اینکه خود عمیقتر مسئله را بشکافد ، از لنین نقل قول میآورد ، بدون آنکه تمهیدی در آن کرده باشد . نتیجه ای که میخواهد و اساسا برای اثبات آن نیز هست ، میگیرد . و اینکه از دید رفیق اشرف دولت باید نماینده فئودال باشد نه بورژوازی ، این شما هستید که مارکسیسم را ساده کرده اید . زیرا بدون توجه به شرایط مادی و تاریخی که روسیه میگذارند با تشابهاتی که بین آن و مائیلی که در انقلاب ایران مطرح است قضاوت کرده اید . روسیه جامعه ای سرمایه داری است ، قدرت اقتصادی در دست بورژوازی میباشد یعنی عملکرد دولت مبیایستی در جهت تثبیت آن باشد ، قدرت سیاسی در اختیار تزاریسیم است . این قدرت سیاسی سعی در حفظ منافع

ملاکین دارد ، در نتیجه بورژوازی با آن تضاد دارد ، برای اینکه بورژوازی بتواند منافع اقتصادی خود را اعمال کند میبایستی قانونگذاری بورژوازی داشته باشد ، بوروکراسی اجرای این قوانین را بعهده بگیرد و ارتش از آن حفاظت کند ، پس مسئله مهم برای بورژوازی گرفتن ارتش تزاریم است ، چون اگر بتواند اینکار را بکند آنوقت قوانین خود را وضع میکند و بوروکراسی حتی اگر همان افراد قدیمی باشند باید این قوانین را ، اجرا کنند در نتیجه در خدمت بورژوازی قرار میگیرند برای بورژوازی فرقی ندارد که سلطنت باشد یا نباشد ، مسئله برای او ماشین دولتی است حتی اگر در این ماشین دولتی ملاکین نیز مقامی داشته باشند ، چون نمیتوانند جهت حرکت ماشین دولتی بورژوازی را تعیین کنند . اگر رفیق به این گفته لنین توجه میکرد که انحصارات در شرایط تزاریم رشد بسیاری توانسته بکند دیگر این را تشخیص میداد که بورژوازی آنها در مرحله انحصاری با زمینهای بزرگ سروکار دارد نه با خرده مالکی . او به بنگاههای بزرگ مالی و بانکهای بزرگ و احتیاج دارد نه برقابت آزاد ، چون اقتصاد روسیه بورژوازی آنها در مرحله انحصارات است بهمین خاطر است که لنین میگوید " دمکراسی داریم " تا " دمکراسی بورژوازی " . طبقه حاکمه جدید یعنی بورژوازی احتیاج به ادامه جنگ امپریالیستی دارد حتی اگر آنها در زیر پوشش دفاع از میهن بیوشاند . البته این نکته قابل ذکر است که خود تزاریم از اقتصاد بورژوازی

تغییر میکنند هر چند بدلیل پایگاه طبقاتیش سد راه حرکت آن میگردد
 بهمین دلیل نیز هر جنگ امپریالیستی حرکت میکنند. مسئله مهمی که
 شما در این نقل قول به آن توجه نکرده اید ، در بخش يك لنیسن
 میگوید : ارتش تزاریسم نابود شده و بدست بورژوازی افتاده است .
 شما به صرف تشابهات نمیتوانید ، تحلیل رفیق اشرف را ساده توصیف
 کنید . زیرا خود دچار ساده نگری شده اید . شما اعتقاد دارید باید
 برای تبیین ماهیت يك دولت ترکیب طبقاتی هیئت حاکمه را و مناسبات
 آنها را با طبقات اجتماعی مشخص نمود . خوب شما اینکار را بکنید ،
 ما این مسئله را از نظر اقتصادی توضیح میدیم زیرا خود این
 طبقات بر اثر نقششان در تولید مشخص میشوند . ولی در هر صورت
 نتیجه یکی است . آوردن نقل قول از بزرگان مسئولیت خاصی بمعنیه
 نویسنده میگذارد ، این مسائلی را که بزرگان جنبش کمونیستی
 بعنوان تجربه و درس برای ما بجای گذاشته اند را باید با توجه به
 شرایطی که خود آنها قبل از آن توضیح میدهند استفاده کرد ، اگر
 شما از روی کتابهای کلاسیک رونیسی کنید علاوه بر اینکه هیچ
 نتیجهای نداشته ، بلکه جوهر آنها نیز بهیچوجه نرک نخواهید کرد .
 بعد نویسنده برای پر بار کردن گفته های گذشته خویش میگوید از این
 نمونه ها بسیار است و بعد مثالی نیز میآورد که خود انحرافش را
 روشن تر از روز میگرداند میگوید : " دولت رضاخان نماینده
 امپریالیسم است و در جهت پیشبرد منافع آن حرکت میکند " بنا بر این

با کودتای رضاخان قدرت سیاسی از فتودالیم به امپریالیسم منتقل میگردد بدون آنکه بطور کلی در شرایط اقتصادی تفسیراتی حاصل گردد. بدون آنکه عملکردهای دولت بطور کلی تفسیر کند. نویسنده در اینجا با عدم شناخت کافی از تاریخ ایران تحلیلی کاملاً غلطی ارائه میدهد که نتیجه بیشتر از آن غلطی را بدست میدهد. قبل از اینکه دولت رضاخان با کودتای ۱۲۹۹ روی کار بیاید، امپریالیسم با توجه به مرحله‌ای که در ایران میگذراند و با توجه به ترکیب دولتهای امپریالیستی که در ایران نفوذ داشتند، دولتهای گذشته به ترتیب زیر نفوذ فزاینده امپریالیستها بسوده و تمامی قانونهایی که وضع میکردند مشخصاً در جهت منافع این یا آن امپریالیست بوده و خود این دولتها تا آنجا استقلال سیاسی داشتند که به منافع امپریالیسم لطمه‌های وارد نیاورند. و کودتای رضاخان وجه مشخصه تسلط سیاسی کامل امپریالیسم برتر، یعنی انگلستان بوده نه اینکه قدرت سیاسی از فتودالیم به امپریالیسم واگذار شده باشد. چون این قدرت اساساً در مقطعی که فتودالها متکی به سلاحهای آتشین امپریالیسم شدند و ارتش را مستشاران خارجی سازمان میدادند به امپریالیسم تفویض شده بود.

۲ - صفحه ۳ سطرهای آخر: «ما میگوئید "شرایط اقتصادی و عملکردها عامل بسیار مهمی هستند ولی نمیتوانند تعیین کننده

باشند در شناخت خصوصیت طبقاتی دولت بدون توجه به شرایط اقتصادی يك دولت چگونه میتوان فهمید چه طبقاتی در جامعه زندگی میکنند؟ پس عامل تعیین کننده چیست؟ چرا توضیح نمیدهید، جمله را بخوانید مثل اینکه خودتان نیز سر در گم شده‌اید که بالاخره چگونه باید ماهیت يك دولت را تحلیل کرد. وبه تناقض گویی پرداختید، علاوه بر کلی گویی‌هایی که میکنید.

۴ - صفحه ۴ سطر ۲: مبارزه امپریالیستها و گروههای مالی یعنی چه؟ و یا امپریالیستها و گروههای مالی چه مبارزه‌ای را دارند؟ شما کلی به مسئله برخورد میکنید. چرا این کمپرادورها با هم تضادی ندارند، باید بهر حال تضادهای درونی طبقه حاکمه را نشان داد. مثلاً بین بنی احمد و پزشکپور و شریف‌امامی و آموزگاران چه تضادی وجود دارد. شما اگر معتقد باشید که لنینیسم دنباله مارکسیسم و تکامل آنست در تمام پدیده‌های اجتماعی این حرکت دیالکتیکی را میتوانید ببینید و باید اینرا نشان دهید. حال چه در شکل خاص که تضاد بین کمپرادورها چه در شکل عامش تضاد بین انحصارات امپریالیستی.

۵ - صفحه ۵ سطر ۳: این اعدامها تنها چیزی را که نشان نمیدهد تضادهای طبقاتی است چیزی که نویسنده میخواهد القا کند. ماهیت این اعدامها دقیقاً در رابطه با وضعیت توده‌ها بررسی میشود یعنی این توده‌های سرشار از شور انقلابی هستند که دولت را وادار به

دست زدن به یکسری اقدامات میکنند . که اولاً حالت انقلابی و شور
توده‌ها را تخفیف دهد و ثانیاً این اقدامات لطمه‌ای به منافع
کلی اقتصادی امپریالیسم وارد نیآورد این اقدامها از این دست
از اقدامات است نه بیشتر .

۱ - صفحه ۵ سطر ۷ : رفیق معتقد است که خرده‌بورژوازی با
سرمایه مالی و سرمایه وابسته يك رابطه خارجی دارد و تفاوت در
محتوا را از نظر خویش توضیح میدهد ولی ترك رفیق از سرمایه
تنها پول است . بنظر ما اینطور نیست . خود وسائل تولید و کالا
وقتی در روابط سرمایه‌داری قرار بگیرند ، خود سرمایه هستند و
در حقیقت این خرده‌بورژوازی بدلیل همان دادوستد کردن کالاهای
امپریالیستی نقشی در تولید اقتصاد امپریالیستی در این جای
بازی میکنند . همان نقشی که خرده‌بورژوازی در رابطه با
بورژوازی در کشورهای کلاسیک سرمایه‌داری در روابط تولیدسازی
میکند که هستی وجودی آن متکی به همان نقش است . یعنی او در
روابط تولیدی که سرمایه انحصاری در اینجا دارد ، دارای نقشی
است . در نتیجه هستی وجودیش مستقل از آن روابط نیست و بسندون
آن روابط مفهومی ندارد . تنها قشری از خرده‌بورژوازی که ترکناز
کالاهای امپریالیستی ، کالاهای سنتی را نمی‌فروشند میتوان جزء
بیرونی سرمایه مالی دانست . همانطور که دهقانان بر اساس
اینکه در روابط سرمایه‌داری باغد یا فئودالیسم نام خرده‌بورژوا

یا سرفرا بخود میگیرد خرده بورژوازی بدلیل خصلت طبقاتیش همواره باید متکی و در خدمت یک اقتصاد قرار داشته باشد، زیرا دارای اقتصاد مستقلی نیست. حال اگر در خدمت اقتصاد بورژوازی ملی باشد در روابط تولید ملی قرار دارد و اگر در خدمت اقتصاد بورژوازی کمپرادور باشد در روابط تولیدی امپریالیستی قرار دارد و این تعیین خاص داشتن و رابطه با امپریالیستش را مشخص میکند. هر آنگاه این رابطه از بین رفت او نیز هستی وجودیش را از دست میدهد.

۷ - صفحه ۵ سطر ۱۶: بله این حکم کلی است که در همه شرایط مشخص بکار گرفته میشود. همواره در هر مبارزه پشاهانگ باید بخش ارتجاعی دشمن را ایزوله کرده و از این شکاف انداختن بسا توجه به شکل توده‌ها ضربه قطعی را برای پیروزی برد دشمن وارد آورد ولی این بمعنای حمایت از بخش دیگر نیست. مثلاً ما در جنگ دوم جهانی میبینیم که شوروی بر علیه آلمان امپریالیسم قدرتمند تر، با انگلیس، فرانسه و آمریکا متحد میشود ولی این بمعنای حمایت از آنها نیست بلکه مسئله منفرد کردن آلمان نازی و نابود کردن آن و سپس حساب بقیه را رسیدن. و یا همین امر در چین مشاهده میشود که توده‌ها در جریان جنگ با امپریالیسم ژاپنی چنانکایشک را نیز در کنار خود داشتند، اگر شما نوشته جبهه واحد ضد دیکتاتوری را دقیقتر بررسی کنید، اختلافات اساسی این دو را میباید. آنها در آن جبهه قصد حمایت از بورژوازی بقول

خود لیبرال را دارند نه استفاده از شکاف درون طبقه حاکمه .

۸ - صفحه ۱ سطر ۱ : ماهیت مبارزه خلق ما ضد امپریالیستی بود ، ولی در مرحله قبل بدلائل زیادی نمود خود را در شاه نشان داد و شاه نقطه گره این پیر خورد شد ، از این نظر است که میگوید : شاه ظاهرا حائل میان خلق و امپریالیسم شده و ضد خلق از همین مسئله و ضعف نیروهای انقلابی استفاده کرد . ولی اکنون که این حائل ظاهری از بین رفته کمپرادور را در مقابل خلق قرار داده است و این نزدیک شدن لحظه قطعی مبارزه بر علیه امپریالیسم و تکامل انقلاب است . ولی این بمعنای مبارزه بر سر علیه دیکتاتوری شاه نیست زیرا توده ها مسائل را همواره حس میکنند و وظیفه پيشاهنگ است که آنها بدرک تبدیل کند . و در رابطه همین حس کردن عمل میکنند در قبل توده ها امپریالیسم را در وجود شاه میدیدند . و بدلیل عدم نقش پيشاهنگ همین حالت ظاهری در مبارزه پیش آمد ولی اکنون دیگر خلق کاملاً رو در روی امپریالیسم قرار دارد و کسی نیست که این حائل را ظاهر ایجاد کند .

۹ - صفحه ۶ سطر ۸ : چرا خمینی حتماً باید نماینده یکی از این دو کمپرادور باشد . شما خود در صفحه ۳ میگوئید ، دولتی که شرایط سیاسی برای باز تولید سرمایه داری فراهم میکند از نظام سرمایه داری دفاع میکند اما نماینده بورژوازی فرانسه نیست . و یا در نقل قول از لغین کمانی را در دولت بورژوازی کورنیکو میبیند که نماینده ملاکین هستند ، چرا تناقض میگوئید . مبارزه

طبقاتی و آرایش نیروهای طبقاتی و نقش شخصیتها را شرایط عینی جامعه تعیین میکنند و نه ما و نه آنچه که در ذهن خویش داریم. البته ما خود معتقدیم که خمینی نماینده فکری خرده بورژوازی وابسته است ولی اینجا در مصاحبه صحبت بر سر شخص خمینی (نیست) که در دل بخشی از توده‌ها جای دارداست. صحبت بر سر این رابطه و چگونگی حل آن میباشد.

۱۰ - صفحه ۶ و ۷ سطر آخر و اول: در اینجا نویسنده به گفته رفیق اشرف بنا بر اینکه چطور دولتی که نه احتیاج به دیکراسی میباشد و نه حامی قطعات کوچک زمین است را میتواند نمایندنده خرده بورژوازی دانست انتقاد کرده و با آوردن نقل قولی از مارکس میخواهد این مسئله را رد نماید ولی رفیق در اینجا ما صحبت از دولتی میکنیم که باید نمایندگی یک طبقه را دارا باشد، ما به وضعیت اقتصادی جامعه نگاه میکنیم و در پرتو آن طبقات و مبارزه آنها را بررسی کرده و نتیجه میگیریم که دولت یک دولت خرده بورژوایی نمیتواند باشد و این نه بصرف اینکه چون حامی قطعات کوچک زمین نیست بلکه بدلیل آنکه اصولاً دولت پایگاه اقتصادی خرده بورژوازی ندارد و تمامی حرکاتش تمامی قوانینی که میگذراند، تمامی تصمیماتش در جهت تحکیم سلطه امپریالیسم میباشد، اینکه این دولت نمیتواند در جهت قطع کامل سلطه امپریالیسم حرکت کند، نه بدلیل ضعف طبقاتیش که منتصب به

خرده بورژوازی است بلکه بدلیل وابستگی طبقاتیش به سیستم سرمایه داری وابسته و امپریالیسم است. بعد شما روحانیت را از خرده بورژوازی جدا کرده تا آنجائیکه آنرا یک نیروی اجتماعی تلقی میکنید. در صورتیکه روحانیت بطور کلی از بالا به پایین نمایندگان فکری و ایدئولوژیک خرده بورژوازی هستند. ما نیز موافقیم که نمایندگان خرده بورژوازی در تئوری بدانجا میرسند که یک دکاندار در جریان پراتیک آنرا کسب مینمایند. یعنی هر دو همان اندازه مسائل را میشکافند که نفع میبرند. رفیق! شما آموزشهایی که بر مبنای م - ل باشد خوب ترک نکرده اید. از یک طرف صحبت از تخفیف تضادهای درونی جامعه بویژه خلق و امپریالیسم میکنید و از طرف دیگر رهبری را در جهت احیای اقتصادی سرمایه داری مورد نکوهش قرار میدهید چه چیزی تعیین کننده تخفیف یا تشدید تضادهای طبقاتی است؟ مگر نه اینکه با بررسی روابط تولیدی و نیروهای مولد و چگونگی برخورد آنها تعیین میکنیم که تضادهای طبقاتی در چه مرحله ای از رشد خویش قرار دارند با وجود تسلط اقتصاد کمپرادوری در جامعه که ما آنرا مجموعه روابط تولیدی میدانیم آیا این نقض آموزش رفیق احمدزاده در مورد فراهم بودن شرایط عینی انقلاب در زمان سلطه امپریالیسم نیست؟

۱۱ - صفحه ۸ سطر اول: وقتی شما صحبت از دگرگونی سلطه سیاسی امپریالیسم و تغییر ماهیت دولت و در نتیجه تخفیف تضاد خلق و امپریالیسم میکنید. بطور در چند سطر بعد مسئله ای دیگر

را که با مسئله قبل تناقض آشکار دارد مطرح میکنید و میگوئید مبارزات ضد امپریالیستی خلق شدت و حدت یافته است و گسترش پیدا کرده است.

۱۲ - صفحه ۸ سطر ۱۸: دقیقاً همین طور است منتها يك رابطه مکانیکی بین ما و دشمن برقرار میکنید. اول دشمن است چون ما هستیم و او يك نقش درونی در قانونمندی حرکت جامعه بازی میکند و هر حرکت او عکس العملی را در نرون جامعه بوجود میآورد و این دقیقاً نبوغ پيشاهنگ را میرساند که بتواند با تشخیص صحیح حرکت دشمن شیوه مقابله با آن را بیابد. و در ضمن ما فکر میکنیم شما در مطالب جزوه تعمق نکرده‌اید و برداشت سطحی از آن، نموده‌اید. زیرا در هیچ کجای جزوه نمیتوانید ببینید که نوشته شده باشد بعد از سرنگونی دیکتاتوری شاه مبارزه قطعی علیه امپریالیسم آغاز شده است و همچنین این برداشت شماست که رفیق میگوید: قدرت سیاسی از دست بورژوازی کمپرادور به کل طبقه رسیده است قدرت سیاسی در اختیار امپریالیسم است فقط صحبت از شرکت کل طبقه بورژوازی کمپرادور به اضافه بخشی از خرده بورژوازی وابسته در قدرت حاکمه است.

۱۳ - صفحه ۹ سطر ۵: این وظیفه از چه نظر مشخص شد آیا در مرحله قبل برای پرولتاریا و پيشاهنگانش مشخص نبود. ما با توجه به تحلیل خویش از شرایط ایران به این نتیجه میرسیم که

تنها با رهبری پرولتاریاست که سلطه اقتصادی، سیاسی و نظامی
 امپریالیسم بطور کلی از جامعه محو میشود و بسوی
 سوسیالیسم روان میشود. از طرف دیگر مسئله رهبری پرولتاریا
 وقتی میتواند بطور مشخص در دستور قرار گیرد که بتوانیم او را
 بسیج کنیم و حزب طبقه کارگر را تشکیل دهیم. مسئله‌ای که اکنون
 وظیفه پرولتاریا و پیمانه‌گانش را مشخص میکند، گسترش مبارزه
 خلق و رادیکالتر کردن آن و در نتیجه ایجاد شرایط رشد مبارزه
 پرولتاریا برای شکل او و رهبری پرولتاریا بعنوان یک حکم
 عام و کلی و ضروری برای ما مطرح است چون وقتی صحبت از
 مشخص بودن وظیفه رهبری پرولتاریا میکنیم در نتیجه باید
 عمدتاً برای بسیج این طبقه و تشکیل صف مستقل آن عمل نمائیم نه
 گسترش مبارزه خلق بطور عمده.

۱۴ - صفحه ۹ سطر ۱۵ : مبارزه طبقاتی تاریخ را به پیش
 میبرد و در شرایط امپریالیسم این مبارزه در حالت آنتاگونیسم
 میباشد پس بنابراین این جنگ طبقاتی وجود دارد منتهی مسئله بر
 سر این است در شرایط فعلی با توجه به اعتقاد ناآگاهانه بخشی
 از توده‌ها به رژیم وابسته به امپریالیسم و با توجه به اینکه
 بهر حال امپریالیسم تا مدتی میتواند از شیوه فریب
 استفاده کند و باز اعمال قهر برای او اصلترین شیوه است،
 اعمال قهر از طرف پیمانه‌گ در شرایط آمادگی خود توده‌ها برای

فریب، عملی جدا از توده و سکتاریستی میباشد. ولی از طرف دیگر با توجه به شیوه برخورد طبقه حاکمه با توده‌ها (شیوه فریب) لزومی ندارد که پیشاهنگ برای انجام وظیفه خویش یعنی بسردن ایده تسلیح توده‌ها و سازماندهی این مبارزه را خود در جریان مبارزه مسلحانه بمیان توده‌ها ببرد. ولی با تبلیغ و ترویج سیاسی و غیر نظامی نیز همین کار را انجام میدهد تا توده‌ها را از رژیم جدا کند (در شرایطی که سازماندهی مسلح توده‌ها مطرح است) و خود رفیق کاملاً این موضوع را توضیح میدهد که همین مسئله محور تمام فعالیت‌های سیاسی ما را تشکیل میدهد یعنی محوری بودن مبارزه مسلحانه. از طرف دیگر تاکتیک متحقق کننده آنرا سیاسی- غیر نظامی میداند. ولی این تاکتیک خود "مبارزه مسلحانه" است یعنی باز مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک مطرح است و اینکه کی جنگ اصلی آغاز شود به شرایط مربوط است. وقتی صحبت از هجوم نظامی امپریالیسم میشود آنهایی که درکی محدود دارند تنها کودتا را مجسم میکنند ولی در صورتیکه خود رفیق در مصاحبه این مطرح میکند این هجوم نظامی مهم نیست که از چه کانالی و به چه صورتی بوقوع بپیوندد. منظور از هجوم نظامی این است، وقتیکه توده‌ها در جریان جنبش ضد امپریالیستی خود مواضعی را از دست امپریالیسم خارج ساخته‌اند و یا اینکه در حال حاضر با تصور غلطشان نسبت به رژیم در صدد گرفتن حقشان (مثل ضبط زمینها، اضافه دستمزد و غیره) هستند امپریالیسم از کانال رژیم تعرض

میکند همانطوریکه در گنبد و کردستان نرده و الی آخر کرد ، این تعرض امپریالیسم طبیعتاً مقاومت خلق و مبارزه وی با امپریالیسم را بدنبال دارد ، یعنی توده‌ها عملاً درگیر جنگ با امپریالیسم میشوند و در این گیرودار توده‌ها به بهترین نحوی با رژیم و حتی رهبری انقلاب برخورد میکنند ، تا آنجائیکه بنهن پیمانهنگ نمایان هم نخواهند رسید . درک ما از هجوم امپریالیسم و مبارزه مسلحانه خلق این است .

۱۰ - صفحه ۹ سطر آخر صفحه ۱۰ سطر اول : اولاً ما نمیدانیم شما

محوری بودن مبارزه مسلحانه را از چه جنبه در کشورهای زیرسلطه در نظر میگیرد و اصولاً درک شما از نظرات رفیق احمدزاده در مورد مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تا کتیک چیست البته ما فکر میکنیم با تمام سعی و کوشش که شما بعمل میآورید تا بگوئید مبارزه مسلحانه را سیاسی نظامی میدانید ولی ریشه‌های تفکرستان همان تاکتیکهای نظامی است که جوهر نظرات جزئی را تشکیل میدهد شما فکر میکنید هر گاه صحبت از مبارزه مسلحانه شود یعنی پیمانهنگ باید عمل نظامی انجام دهد تا توده‌ها را به ضرورت این کار بکشاند ولی از نظر ما محوری بودن مبارزه مسلحانه و تاکتیکهای متحقق کننده آن از بعد وسیعتری برخوردار است ما معتقدیم که با توجه به قانونمندیهای جامعه و اینکه چه تضادی اساساً حرکت این پدیده را مشخص میسازد باید شیوه مبارزه‌ای را برای

تغییر () انتخاب کنیم که با توجه به حل این تضاد است. حال که تضاد اساسی جامعه ما خلق و امپریالیسم است اساساً شیوه حل این تضاد در پروسه یک جنگ توده‌ای دراز مدت و از طریق بسیج خلق و گسترش مبارزات آن امکان پذیر است. این است نقش استراتژیک مبارزه مسلحانه اصولاً انتخاب شیوه مبارزه برای متعادل کردن صف خلق از یکطرف و از طرف دیگر ایجاد شکاف در صف دشمن، که ضربه پذیری آن آسان می‌شود. ناتوانی دشمن را ناتوانی ارتش او یعنی بازوی نظامی دشمن برای اعمال حاکمیت، در بر می‌گیرد. آیا شما در کشورهای زیر سلطه بالاضحی نو مستعمره می‌توانید با ارتش مبارزاتی اعتصاب در ارتش دشمن شکاف انداخته آنطوری که در روسیه انجام گرفت و سپس با توده‌ها تکیه در جریان همین شیوه مبارزه سازماندهی کرده‌اید بآن یورش آورید. مسلماً خیر، از دو جنبه اولاً اجازه گسترش مبارزه داده نمی‌شود در ثانی این اعتصاب نمیتواند از نظر اقتصادی ارتش مزدور و چماق امپریالیسم که پایگاه داخلی ندارد را تا بدان حد که شرایط نابودیش فراهم شود تضعیف سازد. پس اعتصاب در اینجا نمیتواند مرکز ثقل مبارزه باشد. پس عالیترین شیوه مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه سیاسی نظامی که بعنوان تنها روش مبارزاتی که شکاف در دشمن می‌اندازد مورد استفاده قرار می‌گیرد. آنهم در دراز مدت. حال مسئله بردن این ایده و تبلیغ و ترویج آن در درون خلق مطرح است، اگر در قبل بدلیل شرایطی که وجود داشت ما میبایست

تبلیغ و ترویج این ایده و کلا تعرض سیاسی دشمن را تنها بر زمینه مبارزه مسلحانه از همه اشکال فرعی مبارزات استفاده کنیم و در جریان خود مبارزه مسلحانه که بوسیله پیشاهنگ آغاز شده توده‌ها را سازمان دهیم ولی اکنون ما باز برای همان کار بدلیک استفاده دشمن از شیوه قریب از همه اشکال فرعی مبارزه در جهت مبارزه مسلحانه بعنوان استراتژی استفاده میکنیم بلکه اینجا تاکتیک ما از نظر شیوه مبارزه (سیاسی، نظامی یا سیاسی، غیر نظامی) تغییر کرده است ولی صحت سیاسی، نظامی بودن همچنان با بر جاست، زیرا در جهت استراتژی مبارزه مسلحانه قرار میگیرد. به همین خاطر است که رفیق میگوید مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک تنها شکل انطباقی خلاق. ل در شرایط سلطه کامل بورژوازی کمپراهور است.

۱۶ - صفحه ۱۰ سطر ۵: پراتیک مبارزاتی خلق را چه چیزی مشخص میکند مگر نه اینکه موقعیت اقتصادی هر قشر یا طبقه در جامعه مشخص کننده پراتیک مبارزاتی اوست، شما پراتیک مبارزاتی خلقهایمان، دهقانان، کارگران را چه میبینید، از نظر ما خلقها و دهقانان بدلیل موقعیت تولیدی خویش برای اعمال منافع طبقاتی خویش یعنی تحقق مالکیت، دست به سلاح میبرند و این دست به سلاح بردن آنها زودتر از طبقه کارگر میباشد. که پراتیک مبارزاتی او در شرایط فعلی اعتصاب است، وقتی صحبت از گسترش مبارزات خلق و رادیکالیزه کردن آن در جهت سوسیال دمکراتیک و

ایجاد شرایط رهبری طبقه کارگر میکنیم بهمین خاطر است. ما با سازماندهی خلقها در دهقانان در پراتیک مبارزاتیمان شرایط رشد مبارزه طبقه کارگر را فراهم میکنیم. طبقه کارگر برای ایزوله نشدن در این مبارزه باید به اشکال متفاوت مبارزه و در پراتیک آنها شرکت نماید. شرایط را برای رهبری خویش هموارتر سازد. از طرف دیگر این مسئله ایرادی را که ماله است اپورتونیستها به مدافعین مشی مسلحانه میگرفتند و با ارائه تئوری مراحل میگفتند، که کارگران باید در مرحله اول از مبارزه اقتصادی شروع کرده و در جریان همین پراتیک سازماندهی شوند و مبارزه مسلحانه را غلط و جدا از مبارزه طبقه کارگر میپنداشتند. ولی رفیق احمدزاده بر اساس تحلیل از شرایط و مشخص قانونمندیهای جامعه زیر سلطه ما نشان داد: "تنها در جریان مبارزه مسلحانه است که طبقه کارگر شکل پیدا میکند، خود آگاهی مییابد، و بدین ترتیب حزب طبقه کارگر ایجاد میگردد..... و این مبارزه هدف خود را به بسیج طبقه کارگر بلکه بسیج کل خلق بایستد قرار دهد و به خلق تکیه کند....." پس وقتی مبارزه مسلحانه مطرح میشود که متکی بر مبارزه خلق باشد و اگر تنها اتکاء به طبقه کارگر بنماید غلط است چون طبقه کارگر باید در جریان پراتیک مبارزاتی خویش رشد یابد و سازماندهی شود نه پراتیک مبارزاتی کل خلق.

وقتی صحبت از قانونمندی جامعه و مبارزه طبقاتی و اشکال و شیوه‌های این مبارزه در پروسه خویش میشود برخوردار کلاسیکی است. چرا سعی میکنید با واژه‌ها بازی کنید، مبارزه طبقاتی در حالت آنتاگونیستی خویش دارای دو استراتژی مرتبط بهم میباشد، استراتژی سیاسی، استراتژی نظامی، استراتژی سیاسی همواره دارای جهت تعرضی و استراتژی نظامی بستگی به شرایط رشد استراتژی سیاسی دارای جهتهای دفاعی و تعرضی میباشد استراتژی نظامی در مقطعی حالت تعرض کامل میگیرد که توانسته باشیم اکثریت توده‌ها را از رژیم جدا کرده و یا بیتفاوت ساخته باشیم و حمایت مادی و معنوی آنها را داشته باشیم. استراتژی سیاسی از این نظر همواره تعرضی است که ما توده‌ها را بتدریج از رژیم جدا و در جهت سرنگونی رژیم بسیج میکنیم و از نظر استراتژی نظامی با توجه به شرایط حالت تدافعی و یا تعرضی میگیرد. پس وقتی صحبت از دفاع یا سازماندهی مقاومت نظامی خلق میشود از جنبه استراتژی نظامی مطرح است نه از نظر استراتژی سیاسی که شما به آن نام دفاع از خود مسلحانه یا تبلیغ مسلحانه میدمد. حتی رفقا احمدزاده و پویان نیز مبارزه مسلحانه را در مراحل اولیه از جنبه تعرضی سیاسی در نظر می‌گرفتند، نه تعرض نظامی.

۱۸ - صفحه ۱۰ سطر ۲۴: شما وقتی از آماده نبودن زمینه قیام در مقیاس وسیع صحبت میکنید منظورتان چیست؟ و اصولاً چه چیزی

آماده بودن یا نبودن آنها مشخص میسازد . بگذارید دیدتان را توضیح دهیم . اگر زمینه قیام نرمقیاس وسیعی فراهم باشد پیمانهنگ با دست زدن به تاکتیکهای نظامی توده‌ها را بسیج میکند ، و اگر این زمینه فراهم نبود پیمانهنگ تغییر تاکتیک میدهد و با تاکتیکهای سیاسی توده‌ها را بسیج میکند که در هر دو صورت استراتژی شما مشخص نیست و شما اساساً نمیتوانید با این دید مبارزه مسلحانه را به عنوان یک روش تبیین کنید . فرض من زمینه قیام را نه برداشت ذهنی توده‌ها از رژیم بلکه شرایط عینی موجود در جامعه است که تعیین میکند و بالاخره ما با بررسی برخورد روابط تولیدی و نیروهای مولده مشخص میکنیم که این زمینه وجود دارد یا خیر و سپس در این مقطع با توجه به اینکه رژیم از چه شیوه برخورد با توده استفاده میکند ، سرکوب یا فریب ، ما نیز تاکتیکهایمان را متعاقب آن تعیین میکنیم .

۱۹ - صفحه ۱۱ سطر ۲ : شما از تغییر تاکتیک صحبت میکنید

بدون اینکه مشخص سازید این تاکتیکهای جدید شما در خدمت چه استراتژی قرار دارد و چه هدفی را میبایست متحقق نماید زیرا میدانیم که ماهیت یک تاکتیک بسته به اینکه در خدمت چه استراتژی قرار بگیرد تعیین میشود . برخورد رفیق یک برخورد مارکسیستی است با توجه به اینکه اعتقاد دارد مبارزه مسلحانه هم . ا . هم . ت . درست است و شرایط را از نظر زیر بنائسی

تغییر نیافته بررسی میکند ، در نتیجه مسئله انطباق مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی است . ولی وقتی شما از تغییر تاکتیک صحبت میکنید این موضوع استنباط میشود که در قبل تاکتیکهای ما نظامی بوده و اکنون سیاسی میباشد یعنی همان دید جزئی آنها مبارزه مسلحانه را بعنوان يك روش مبارزاتی که در رابطه با حل يك تضاد عملکرد دارد نفی میکنند و شما نیز مبارزه مسلحانه را در حد يك تاکتیک در قالبی بر طمطراق مطرح میکنید .

۲۰ - صفحه ۱۱ سطر ۱۷ : سیاسی نظامی بودن يك سازمان راشیوه مبارزه اش تعیین میکند و آن است که اساسا تعیین میکند ما چه نوع تشکلی باید داشته باشیم .

۲۱ - صفحه ۱۱ سطر آخر : چرا فیل از سقوط شاه شکل عمده مبارزه مسلحانه بوده است و یا این استنباط نمیشود که شما شکل عمده مبارزه را در رابطه با دیکتاتوری شاه میدانید . از گفته های شما این چنین پیداست ، بنظر ما این امپریالیسم است ، که از گسترش مبارزات اعتصابی طبقه کارگر جلوگیری میکنند و کارآیی این شیوه از مبارزه را برای در هم شکستن اقتصادی ارتش بعنوان شکل عمده مبارزه منتفی میسازد و خلقها را مجبور به دست بردن بمسلاح مینماید نه دیکتاتوری شاه . مسئله بر سر شیوه مبارزه ای است که بتواند ارتش مزدور امپریالیسم را در هم شکند و شرایط بسیج توده ها را فراهم سازد و اگر معتقد به سلطه امپریالیسم در کشورمان باشیم باز این شیوه مبارزه است

که میتواند انجام این وظیفه را بعهده بگیرد نه بود و نبوشاه.
 شما مبارزه مسلحانه را نه بعنوان يك روش مبارزاتی بلکه بعنوان
 تاکتیکهای نظامی در نظر میگیرید (هر چند که میخواهید بگوئید
 سیاسی - نظامی است) که این تاکتیک در شرایط فعلی قابل اجرا
 نیست چرا که توده‌ها فریب خوردند و اساسا زمینه قیام گسترده
 فراهم نیست شما صحبت از مشروط دانستن اشکال سیاسی و اقتصادی
 مبارزه میکنید بدون اینکه توضیح دهید چرا قبل از سقوط شاه این
 اشکال مشروط بوده اند آیا این همان دید جزئی و کلیه همپالگمهای
 منحرف مافی مسلحانه‌اش که آنها را به عنوان يك روش مبارزاتی
 نمی‌فیرفتند و یا نمیتوانستند تبیین کنند ، نیست که در اینجا
 به این شکل تظاهر پیدا میکند و از طرف دیگر این شما نیستید که
 مبارزه اقتصادی را مشروط میکنید ، زیرا شما مبارزه اقتصادی
 انجام نمیدهید و این روش مبارزه توده‌ها است که بستگی بس
 قانونمندی جامعه که پیشاهنگ میشناسد ، میتواند بگوید ، کارآیی
 برای در هم شکستن دشمن دارد یا خیر . ما باز برای نشان دادن
 دید نظامی شما از مبارزه مسلحانه از خودتان نقل قول میاوریم :
 " تا قبل از سقوط شاه شکل عمده مبارزه ، مسلحانه بود " که باز
 میگوید " با مبارزه نظامی فرق دارد توسل جستن به مبارزه سیاسی
 و حتی اقتصادی را مشروط میدانیم . "

رفیق ! وقتی شکل عمده مبارزه معضد تمام اشکال مبارزه قابل

استفاده ، تنها در جهت این شکل اصلی قرار میگیرد . یعنی خود نیز مبارزه مسلحانه است و دیگر صحبت از مشروط دانستن سایر اشکال مطرح نیست یعنی میخواهیم بگوئیم خود این اشکال فرعی همانند شکل اصلی مبارزه در جهت تحقق استراتژی یکسانی میباشد و در نتیجه فرقی ندارد . این همان دید جزئی است که میگوید به عملیات نظامی و عملیات غیر نظامی . وقتی رفیق مسعود میگوید " مبارزه مسلحانه آنشکل از مبارزه است که زمینه آن مبارزه همه جانبه را تشکیل میدهد و تنها در این زمینه است که اشکال دیگر و پر تنوع مبارزه ضروری و سودمند میافتد " صحبت از مشروط بودن سایر اشکال نمیکند ، بلکه ضروری بودن و سودمند افتادن آنها را در وقتی میبینند که شکل اصلی، مبارزه مسلحانه است . یعنی اینکه مبارزه مسلحانه جریان داشته باشد . شما باید این چنین (*) ، وقتی میگوئید سازمان سیاسی - نظامی با عمل نظامی، افشاگری نظامی و تبلیغ نظامی مشخص میشود نه با شیوه مبارزه . یکبار دیگر دید نظامی شما را مشخص میکنیم :

" شکل عمده مبارزه شکل سیاسی است ، استفاده از مبارزه مسلحانه را مشروط میدانم ."

ببینید چگونه روش مبارزه را تا حد تاکتیکهای نظامی پایین آورده اید . در اینجا شما از تغییر تاکتیک صحبت میکنید و استفاده از تاکتیکهای نظامی را مشروط میدانید با توجه به اینکه در خدمت شکل اصلی مبارزه تان قرار دارد . بنا بر این (*) - در اینجا يك کلمه در متن اصلی قابل خواندن نبوده .

میگویند ما این سازمان را که با تاکتیک نظامی و نظامی - سیاسی میشناختیم ، اکنون که تغییر تاکتیک داده سیاسی می‌شناسیم ، بدون اینکه در نظر داشته باشید که استراتژی شما چیست و شیوه مبارزه‌تان کدام است آیا اگر تاکتیک تغییر کند سازمان تغییر میکند ؟ شما که صحبت از تغییر شکل عمده مبارزه ما در رابطه خلق و امپریالیسم میکنید، درست بودن استراتژی مبارزه مسلحانه را چگونه توضیح میدهید که البته مفاهیم مارکسیستی رانیز از محتوای خالی میگردانید .

محتوی مبارزه طبقات همواره اقتصادی است و طبقات برای وضعیت بهتر زندگی مبارزه میکنند که با توجه به مراحل رشد نیروهای مولده این محتوی تنها دو شکل بخوش میگیرد ، صنفی یا سیاسی و غیر از این دو شکل دارای شکل سومی نیست ، دو شکل اقتصادی - صنفی و اقتصادی - سیاسی . مبارزه صنفی در مراحل است که هنوز روابط تولیدی سد راه رشد نیروهای مولده نشده است و خصوصیاتش کمی و جزئی و در چارچوب مناسبات است. مبارزه سیاسی است که روابط تولیدی سد راه رشد نیروهای مولده شده است و خصوصیاتش کیفی ، کلی و در رابطه با دیگرگونی مناسبات است که البته در یک بستر جریان دارند . بهمین خاطر است که از جنگ بعنوان ادامه سیاست صحبت میشود نه شکل مبارزه طبقاتی .

حال عملکرد این شکل در محتوا شیوه مبارزه نامیده میشود و اصولا

وقتی از شیوه مبارزه صحبت میکنیم مرحله‌ای مورد نظر است که مبارزه اقتصادی - سیاسی وجود دارد ، یعنی شرایط عینی انقلاب موجود باشد و با توجه به عملکرد شکل در محتوی شیوه مبارزه سیاسی - غیر نظامی است یا سیاسی - نظامی . یعنی اینها دو شیوه مبارزه هستند که نقش عمده در رابطه با قانونمندی جامعه پیدا میکند از نظر استراتژیک .

با ایمان به پیروزی راهمان
تیسر ماه ۵۸

این مقاله توسط دو رفیق نوشته شده بود که یکی از آنان بعد از سازمان کنار گذاشته شد و رفیق دیگر چریک فدائی خلق بهزاد مسیحا بود که قبل از انشعاب دستگیر و سپس در تیرماه ۶۰ بدست دشمنان رژیم اعدام گردید .

نامه رفیق (ج) در باره "جبهه شمال"

رفقا!

چون مسئله ای که مطرح میشود ، فقط يك مسئله نظری نیست و پیشنهاد بلافاصله عملی را مطرح میکند همچنانکه در دو ماه پیش راجع به مسئله سازماندهی نیروهایمان و دستههای مسلح پیشنهاداتی مطرح شد و از طرف رفقا برخورد جدی به آن نشده است ، امید است رفقا فقط در زمینه نظری به این نوشته پاسخ نگویند ، بلکه پیشنهاد عملی خود را نیز مطرح کنند تا نظرات ما در حد موضوعگیری صرف نماند . در این نوشته پیش از اینکه يك مسئله نظری مطرح باشد (که باید در جای خود مفصلاً توضیح و باز شود تا دیدگاههای ما نسبت به مبارزه مسلحانه مشخص شود) يك پیشنهاد تاکتیکی مطرح میشود و آنها تقویت شمال و سازماندهی سیاسی - نظامی بدلیل داشتن حمایت توده‌ای در آنجا و رفقا باید آنرا بعنوان يك تاکتیک در نظر بگیرند . در ضمن خارج از این نوشته و طبق پیشنهاد قبلی ام ، رفقا تك تك یا جمعی ، موضعشان را راجع به شعار مستقیم و صریح " سرنگونی " در زیر اعلامیه‌ها معین نمایند .

* * * *

رفقا!

اکنون ما در دورانی طوفانی و انقلابی زندگی میکنیم و در اینجا همه متفق القولیم که جامعه در حال انفجار است و این

انفجار ، نه در آینده‌ای دور ، بلکه هر آن در انتظار هستیم ، بوقوع خواهد پیوست و نمودهای پراکنده را همه روز ، میبینیم . ما تشکیلاتی هستیم با توانائیهای مشخص و معلوم که میدانیم در وضعیت انفجاری ، آن کارآئی را نخواهیم داشت که نقش موثری در کل جامعه ایفا کنیم و انرژی توده‌ها را در يك سازمان انقلابی سازماندهی کنیم . اگر در کل جامعه نمیتوانیم این نقش را داشته باشیم آیا باید ناامید شد ، یا اینکه عدم توانائی در کل جامعه اینرا میرساند که در يك منطقه کوچک هم نباید به این امر ، یعنی سازماندهی مسلح توده‌ها ، مبادرت کرد ؟ و اگر در این حد کارآیی داشته باشیم . آیا نباید تمام توانمان را در این زمینه بکار اندازیم ؟

بنظرم جواب مثبت است و برخورد انقلابی میطلبد در حد توانمان در اینراه کوشش نمائیم . ما تنها نیروئی که داریم و تا اندازه‌ای در مسائل امور جنگ آشنائی دارد ، رفقای کردستان میباشد که میتوانند نیروهای ما را از نظر نظامی سازماندهی کنند . اگر قبول داریم که وضعیت يك سازمان در يك اوضاع بحرانی و انقلابی ، چنانچه بتواند در آن لحظات آمادگی قبلی را تدارك ببیند و ارزیابی درستی از نیروهای خود داشته و برنامه ریزی نماید و قادر شود ، هر چند محدود و کوچک ، توده‌ها را سازماندهی مسلح کند ، دستخوش تغییرات وسیعی گردیده و کیفیتی نوین بدست خواهد آورد .

اگر قبول داریم در شرایطی که توده‌ها وسیعا بمیگردان مبارزه گسیل مییهند . تنها يك نیروی مسلح میتواند انرژی توده‌ها را کانالیزه کرده و در مقابل یورش سرکوبگر رژیم ، ادامه مبارزه را تضمین کند و توده‌ها را در يك سازمان سیاسی - نظامی سازماندهی نماید و بسوی کسب قدرت سیاسی پیش برده . اگر آنها قبول داریم ، در ایجاد يك نیروی مسلح که دارای آنچنان کیفیتی باشد که بتواند نقش موثر خود را در يك منطقه کوچک

ایفا کند باید بکوشیم .

حال که اعتقاد داریم اوضاع جامعه ما سریمای بسوسوی انفجار بیش می‌رود و توده‌ها در آن هنگام خواهان مسلح شدن و احتیاج می‌برم به سازمانی دارند که آنان را سازماندهی کرده و رهنمودهای لازم را بدهد . بنابراین ما باید هم اکنون وضعیت خود را سروسامان دهیم . و دارای آنچنان کیفیتی باشیم که شایسته تاثیرگذاری باشد . اگر واقعا گامهای عملی بر نداریم و درست ارزیابی نکنیم با همه اعتقاد و صداقتمان ، کاری را از پیش نخواهیم برد . این بطور کلی ، ولی بطور خاص اکنون در شمال دارای روابط توده‌ای هستیم و علاوه بر حمایت ممنوی تا اندازه‌ای از حمایت مادی نیز برخورداریم . توده‌ها ما را می‌شناسند و تا اندازه‌ای به ما اعتماد دارند . بنابراین در بین نیروهای سیاسی در شمال این شانس برای ما هست که در وضعیت انفجاری و توده‌ها از ما انتظار داشته و بسوی ما روی آورند . بنابراین آنچه که برای ما حیاتی است این است که خود را برای چنین حوادثی که پیش بینی آن بسیار محتمل و واقعی است آماده کنیم تا بتوانیم در آن لحظات نقش خود را برای توده‌ها ایفا کنیم ، وگرنه اگر چنین نکنیم ، نه فقط توده‌ها دیگر به ما اعتماد نخواهند کرد ، بلکه فضائی را باز گذاشته‌ایم که رژیم با تمام توان خود توده‌ها را سرکوب کند و مبارزاتشان را در ابعاد وسیعتری بخون کشاند و بسیاری مسائل دیگر ، این آمادگی غیر از پیش بینی این حوادث و مقابله با آن ، آنچه که مهم است حرکت استراتژیکی این حرکت و آمادگی آن است که در پیرویه اش نطفه‌های ارتش خلق را در دل خود می‌پروراند . خود انفجار توده‌ها در وضعیت حرکت استراتژیکی ما کیفیت جدیدی می‌آفریند ، چرا که روی آوری توده‌ها در وضعیت انفجاری مناطقی حرکت ما را مشخص کرده و توانائی ما را سرعت برای شروع در مناطق دیگر بالا می‌برد . رفقای ما بارها راجع

بیم‌عمال و حمایت توده‌ها صحبت کرده‌اند. نیروهای بالقوه در
 عمال زیاد داریم، ولی از نیروی بالفعل آنچنان خبری نیست
 نیروی بالفعل ما در کوران کار و حرکت بوجود خواهد آمد،
 چراکه زمینه این امر در نیروهای بالقوه نهفته است.

ما در آن شرایطی که وضعیت تشکیلاتی ما و اوضاع جامعه
 می‌طلبید به کردستان آمده‌ایم. چرا این کار را کردیم؟ به
 خاطر آنکه مبارزه مسلحانه عملاً در کردستان در دستور روز بود
 و توده‌ها خود اقدام به آن کردند و اگر شمال هم مانده
 کردستان بود در اینجا چکار می‌کردیم؟ اگر همین نیرووهمان
 تشکیلات را داشتیم، طبیعی بود که ما بین کردستان و شمال
 شمال را انتخاب می‌کردیم، چراکه از پشتواقه توده‌ای برخوردار
 بودیم. و شکی دیگرش این است که اگر نیرو به اندازه کافی
 داشتیم قسمتی را به کردستان اختصاص میدادیم و قسمت دیگر را
 در شمال برای تدارک و حرکت سازمان سیاسی - نظامی باقی
 می‌گذاشتیم که نیروهای مشخصی شروع بعمل نماید و با اینکه برای
 وضعیتی که شمال مانند کردستان شد، اقدام به روبرویی با
 دشمن نمائیم. بنابراین ما ناچاراً فقط کردستان را انتخاب
 کردیم که وضعیت نیروهای ما از یکطرف و وضعیت کردستان بطور
 مشخص اینراه را برای ما باقی گذاشت و انتخاب ما هم کاملاً در
 آنزمان صحیح بود.

یکسال از حرکت ما در کردستان می‌گذرد ما واقعا از هیچ
 شروع کردیم با سه نفر و امروز دارای امکانات و موقعیتی
 شده‌ایم و بنابراین از این نظر دلگرم کننده، ولی امروزه
 وضعیت جامعه آنچنان شده است که بوجود آمدن کردستانهای دیگر
 در جامعه ما بسیار محتمل است. اگر این را اعتقاد داشته
 باشیم که وضعیت انفجاری جامعه کردستانهای دیگری را بوجود
 می‌آورد. باید تشکیلات ما دوباره اوضاع را تحلیل کند و نیروهای
 خود را بسنجد و مناطق مختلف و رابطه ما با توده‌ها را در نظر

گیرد و آنوقت راجع به تقسیم نیروها تصمیم بگیرد .
 خوب ، ما میگوئیم که اوضاع انفجاری است و شمال نیز
 منفجر خواهد شد و با توجه به وضعیت ما در شمال و حمایت
 توده‌ای ، باید هرچه سریعتر اقدام به تقویت شمال کنیم و
 سازماندهی سیاسی - نظامی آنرا به سرعت سر و سامان داد . برای این
 امر با اینکه نیروی اضافه و آماده و کارآمد در قسمت نظامی
 داریم که مسئله‌ای نیست و اقدام خواهیم کرد ، با اینکه از بین
 نیروهای موجود در جستجوی رفقای خواهیم بود که این قابلیت
 را داشته که سرما این نقشه شمال را بر طرف کنند و در تشکیلات
 ما رفقای کردستان یا ترکیب مشخص این قابلیت را دارند که
 سرما با توجه به اوضاع انفجاری تا اندازه‌ای این نقشه را بر طرف
 کنند ، اختلاف از این قسمت شروع میشود . چیزی که من مطرح
 میکنم این است که اگر این اعتقاد را داشته باشیم ، وضعیت
 انفجاری حتماً بوجود می‌آید و کردستان دیگر واقعتاً پیدا
 خواهد کرد . بنابراین ما باید راجع به جنگ و راجع به
 سازماندهی توده‌ها ، با توجه به وضع تشکیلات خودمان اینطور
 فکر کنیم که در کجا رابطه با توده‌ها قویتر است و کجا از
 امکانات پشت جبهه‌ای برخورداریم ، کجا سریعتر تماس با توده
 برقرار خواهیم کرد و کجا سریعتر کیفیت نوینی بدست خواهیم
 آورد و سریعتر تشکیلات در ابعاد توده‌ای مطرح میشود ؟ اگر
 اختلاف فاز کردستان با دیگر نقاط ایران بگوئیم بطور مثال
 همدان باغد که دیگر نقاط و بطور مشخص شمال همچون کردستان
 منفجر خواهد شد ، بنابراین ، اینمدت در کیفیتی که تشکیلات ما
 بدست خواهد آورد ، ضربه مهمی از نظر سیاسی برای ما بوجود
 نخواهد آورد اگر ما تشکیلات کردستان را ضعیف کنیم ، این
 ضعیفی بخاطر کیفیتش بسیار بالا خواهد بود که در همدان بعد راجع
 دیگر کسب خواهیم کرد . بنابراین ، این نوع محاسبات همیشه و
 همواره در یک تشکیلات باید وجود داشته باشد . ما ممکن است

از يك منطقه عقب نشینی کنیم بخاطر اینکه منطقه دیگری را با کیفیت بالاتری بدست آوریم. (منظور از منطقه برای من در رابطه وسیعتری و با کیفیت بالاتری با توده‌ها قرار گرفتن است) در اینجا دیگر نباید تعصب منطقه‌ای داشته باشیم که چون از قبل در منطقه کردستان بودیم، باید همچنان باشیم، این مکان از آن نظر مهم است که ما بتوانیم سریعتر بخاطر مبارزه حادی که در آن جاری است با توده‌ها تماس برقرار کنیم و آنها را مسلح کنیم. مسلماً جواب داده خواهد شد، حال که مبارزه حاد در آنجا وجود دارد، چرا همچنان آنجا کارمان را ادامه ندهیم؟ مسئله‌ای که مطرح میشود این است که وضعیت آنجا طوری است که در حال حاضر کومه‌له و دمکرات تمام نقاط را قبضه کرده‌اند و ما هم نه از امکانات پشت جبهه برخورداریم و نه امکانات نظامی داریم و نه بومی هستیم که بشود سریعاً از ناتوانیهای دمکرات و کومه‌له استفاده کرده و نیروهای آنها را سریع جلب کنیم. اینکه در تحلیل نهایی بودن ما در آنجا با توجه به اینکه میدانیم کومه‌له و دمکرات قادر به نگهداری توده‌ها نیستند به نفع ما تمام خواهد شد. حرفی نیست مسئله این است اگر ما در لحظه با توجه به نیروهایمان دو امکان مطلوب داشته باشیم، باید کدام امکان مطلوب را مورد توجه قرار داد؟ آیا شمال مانند کردستان در لحظه مطلوب است؟ بنظرم اگر اعتقاد داشته باشیم شمال نیز در چند مدت دیگر بطور حتم مانند کردستان خواهد شد، آری هر دو به يك اندازه امکان مطلوب است، علاوه بر اینکه ما در شمال از حمایت توده‌ای برخورداریم مضافاً بر اینکه موافق هم چون کومه‌له و دمکرات نداریم. بنابراین برخوردار به این نوع مسائل را باید اینگونه دید که چگونه میشود و بر کجا میشود با توده‌ها سریعتر ارتباط برقرار کرد و از حمایت مادی و معنویشان برخوردار شد و کیفیت بالاتری کسب کرد. جهتگیری باید اینگونه باشد، نه اینکه اگر از منطقه کردستان بهرون

بیائیم، آنجا را منحل میکنیم یا اینکه ضربه سیاسی میخوریم، آری ممکن است این حرکت در خودش انحلال کردستان را داشته باشد و یا این امکان را در خود دارد که منحل نشود و رفقای باقیمانده بتوانند با توجه به وضع انفجاری کل جامعه راهشان را ادامه دهند. باید دید کجا به صرفه کل تشکیلات جنبش در مجموع میباشد، اگر شمال کردستان دیگری شود و در آن پیشاهنگ مسلحی باشد، آنوقت جنبش ایران توان بیشتری خواهد داشت.

اما از نظر اینکه ضربه سیاسی خواهیم خورد، اول اینکه من مطرح کردم این جایگاهی در یک پیرویه انجام گیرد. ابتدا دو رفیق بیابندوسیس به ترتیب رفقای دیگری که احتیاج است وارد شمال شوند و این جایگاهی آنچنان انجام گیرد که وجود ما تا مادامی که وضعیت انفجاری شکل نگرفت، در آنجا محسوس باشد. گرچه ضعیف میشود، ولی دارای حرکت خواهد بود. و تازه ما این ضربه سیاسی را میپذیریم، چرا که آنرا در جای دیگری کیفیت بالاتری باید است آوردن ارزشمندی بالاتر سیاسی جبههبران خواهیم کرد. چون قبلا از زاویه دیگری مطلب را شروع کردم، دیدم اگر بخواهم ادامه دهم فرصت نخواهم داشت، بنابراین آن مطلب را پاره کردم و امروز سریم این مطلب را با عجلای نوشتم، در تنظیم جملات و انشای آن نارسائی وجود دارد از این نظر عذر میخواهم این بود خلاصه نظرم در مورد شمال.

با ایمان به پیروزی راهمان

۵۹/۷/۲ (ج)

« نویسنده مقاله از (آرخا) »

نقد دیدگاههای "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی"

(مقاله اول)

"از خسرو استا که کلان برمیخیزد" — لنین

رفقا! باید نسبت به مسائل ایدئولوژیک و سیاسی حساسیت فوق العاده نشان دهیم. چریکهای فدائی خلق همواره به مبتسازانه ایدئولوژیک اهمیت داده و عمق وحدت آنها از همین امر برمیخاست. و بنظر من یکی از دلایل این امر است که چرا برخی از بازماندگان نشان توانستند در موضع چریکهای فدائی خلق باقی بمانند. متأسفانه رفقای ما کم کم این خصیصه خوب را از دست میدهند. بهرحال، در آنچه که مورد سهل انگاری رفقا قرار گرفت، نویسنده این سطور هم سهیم است. و از نظر من این گناهی نابخودنی است، و تصور میکنم آنچه که از لنین آورده شده، توجه به مسائل اساسی را بصورت غول آسا جلو میدهد.

دو نکته را باید تذکر دهم، در این نوشته دو مسئله دیگر که از نظر من تا حدی جای بحث جداگانه و مفصل تری را دارد، اشاره نشد: یکی معیار تعیین ماهیت دولت است که اگر چه به توافق رسیدیم، ولی بهتر است با ریزه کاری بیشتری مورد بحث قرارگیرد و دیگری درباره شعار مستقل طبقه کارگر که امیدوارم بحث در این مورد نیز هر چه زودتر آغاز گردد. در ضمن برخی از جزئیات، بخصوص از برخی فرمولبندیها که میتواند مورد چروبحث باشد، چشمپوشی بعمل آید.

"اصل این است که در باره مسائل ایدئولوژیک باید سختگیر بود" *

اساسی ترین اشکال "مصاحبه"، خط سیاسی ایدئولوژیک — سیاسی آن است بنظر من روح بیژن جزئی در این مصاحبه زنده میشود، ولی باز هم تحت نام مسعود گوتی این تکرار دوباره کاری است که بیژن آغاز

کرده بود . و بیشک برای جویکهای فدائی خلق ایران که برای چندین سال انرژی خود را صرف مبارزه با آن ایده‌های انحرافی در درون مبارزه مسلحانه نمودند ، این امر تا سفاک است . و باعث تضعیف سنگرهای ایدئولوژیک آنها میگردد . اما ابتدا اجازه بدهید به بررسی اصلی ترین خطوط بپردازیم :

۱- تبیین " مصاحبه " از ضرورت مبارزه مسلحانه ، یک تبیین نادرست است به این سؤال و جواب دقت کنید :

" س- ببخشید ، ممکن است پیش از ادامه خطوط اساسی تئوری مبارزه مسلحانه را که این روزها خیلی از آن صحبت میشود تشریح کنید .

ج- با کمال میل ، و اساسا این را برای ادامه صحبت لازم میدانم . تئوری مبارزه مسلحانه بر اساس این تحلیل که در کشور ما خصوصا پس از " انقلاب سفید " بورژوازی وابسته (کمبرادور) کاملاً بر اقتصاد ما مسلط شده ، قرار دارد و توضیح میدهد که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم ، شکل حکومتی صرفا سیاه ترین شکل استبداد و دهها بار سیاه تر از فاشیسم میباشد که چنان وضع را بر توده‌ها تنگ میکند که هیچگونه مبارزه صرفا سیاسی نمیتواند بسط یافته ، از حالت محافل روشنفکری خارج گردد . لذا هر گونه مبارزه باید با تکیه بر عالیترین شکل مبارزه سیاسی ، یعنی مبارزه نظامی انجام شود و اساسا تصور اینکه از راه مبارزات صرفا سیاسی میتوان در چنین کشوری حاکمیت سیاسی امپریالیسم را نابود کرد و حتی از آن کمتر ، بدون تکیه به قهر میتوان سازمان سیاسی و اقتصادی مبارزه طبقاتی را ایجاد نمود ، غیر ممکن است . و برای این مطالب چه دلالی بارزتر از خود واقعیت است . بر اساس این خط مشی سازمان سیاسی - نظامی بوجود میاید که لازمه تحقق آن است "

خطوط اساسی مبارزه مسلحانه چنین میشود :

ج - صفحه ۵ و ۶ " مصاحبه " - چاپ دوم (شماره دوم)

الف - بعد از " انقلاب سفید " بورژوازی وابسته کاملاً به اقتصاد ما غالب است .

ب - شکل حکومتی بورژوازی وابسته به امپریالیسم ، دیکتاتوری سیاه است .

ج - نتیجه گیری عملی ؛ لذا هرگونه مبارزه با تکیه به عالیترین شکل مبارزه سیاسی یعنی مبارزه نظامی باید انجام شود .

در اینجا طبق معمول و همانطور که برای بسیاری از هواداران اولیه جنبش مسلحانه مطرح بود و بعدها بیژن جزئی آنرا با اصطلاح تئوریزه نمود ، ضرورت مبارزه مسلحانه اساساً در دیکتاتوری وحشیانه حکومت نهفته است .

بنظر من " مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک " این اعتقاد را ندارد و من فکر میکنم این مسئله صراحتاً در اثر مزبور آمده است ، ولی متأسفانه نه بصورت کاملاً صریح ، اما حتی در آشکار اخیر سازمان ، از جمله " نقدی بر گزارش به خلق " بر این نظر خورده گرفته شده است .

در هر حال ، تشریح ضرورت مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک همچنان باقی مانده است ، اما بطور مختصر و لااقل بصورت طرح گونه ، عوامل مختلفی را که در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت داشتند ، بیان کنم :

۱ - وضعیت اقتصادی جامعه .

۲ - وضعیت سیاسی جامعه .

۳ - وضعیت مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی جامعه (وضع مبارزاتی توده ها - حالات روانی - خصلت رابطه توده ها با پیشاهنگ وضع و موقعیت دشمن) .

۴ - وضعیت پیشاهنگ .

۵ - شیوه نهائی حل تضاد بین خلق و امپریالیسم .

وقتی ما در تحلیل ساخت اقتصادی به این نتیجه می‌رسیم که اقتصاد ما یک اقتصاد وابسته است و در حوزه سیاست به سلطه سیاسی امپریالیسم حکم می‌کنیم ، آنوقت طولانی بودن جنگ را نتیجه می‌گیریم و خود این طولانی بودن جنگ جزو عواملی است که بما اجازه میداد تا مبارزه مسلحانه را در آن شرایط نه فقط بعنوان یک تاکتیک ، بلکه بعنوان استراتژی هم تعیین کنیم . وضعیت بالفعل پشاهنگ ، نیروی بالفعل آن ، توانائیهای بالفعل آن و خلعت رابطه او با توده‌ها در انتخاب مبارزه مسلحانه بعنوان هم استراتژی، هم تاکتیک دخالت داشت، و همچنین رکود و خمود توده‌ها و سوابق مبارزاتی خلق ما و نتایج حاصل از آن مبارزات باز هم در انتخاب مبارزه مسلحانه بعنوان شکل اصلی مبارزه نقش ایفاء مینمود .

بنابراین توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه بر اساس یک عامل ، بدون در نظر گرفتن عوامل دیگر نادرست است . دیکتاتوری یکی از عواملی است که در قبول مبارزه مسلحانه نقش داشت .

ممکن است گفته شود ، ما میخواستیم عامل اساسی را تعیین کنیم ، اتفاقا نکته در همین جا است که از میان این عوامل ، هیچکدام نمیتوانند عامل اساسی باشند ، بلکه عامل اساسی چگونگی وضعیت و توازن نیروهای انقلابی و ضدانقلابی است . این عامل است که تعیین کننده تاکتیکهای انقلابی است و تمام عوامل یاد شده در متن این دو قابل بررسی هستند .

مثلا وقتی ما از سرکوب سیستماتیک رژیم منفور شاه صحبت میکردیم و یا وقتی عدم وجود جنبشهای وسیع خودبخودی را به دیکتاتوری شاه و تبلیغات جهنمی او نسبت میدادیم ، در حقیقت به چگونگی توازن نیروهای خلقی و ضدخلقی اشاره مینمودیم .

بنظر من حملاتی که از " صاحب " نقل شد ، مبارزه مسلحانه را

فقط در رابطه با دیکتاتورسیه تبیین میکند و این همان چیزی است که بیژن جزنی برجسته‌ترین نماینده آن بوده است. این موضع درست بعلمت نادرست بودن خود، موضع ما را در مبارزه ایدئولوژیک تضعیف میکند و در ثانی موجب آن میشود که ایده‌های بیژن جزنی از طریق ما و زیر نام رفیق مسعود، همچنان به حیات خود ادامه دهد. *

۲ - " مصاحبه " تضاد عمده را تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه میدانند و این دقیقاً همان‌تر بیژن جزنی است. صفحه ۲۵ را بخوانید، اینگونه نوشته شده است:

" ج - بلی خلق ما در مرحله مبارزه ضد امپریالیستی قرار دارد، تا وقتی شاه بود، این مبارزه بصورت مبارزه با حکومت شاه متجاسمی میشد. " **

* - البته نکات دیگری هم از همین سطور (آنچه که از مصاحبه نقل شد) میتواند مورد بحث قرار گیرد اما فعلاً فرصت آن نیست تا به جزئیات پرداخته شود و هدف آن است که خطوط اساسی بررسی گردد. به همین جهت از آن مباحث صرف‌نظر میکنیم و این شیوه را در بقیه موارد نیز ادامه خواهیم داد .

** - در دنباله این مطالب ترهائی ارائه میشود که سراپا نادرست است. حداقل اینک بسیار بسیار بد بیان شده است و تنها با تعبیر و تفسیرهای فراوان میتوان آنرا توجیه نمود. مثلاً اپوزیسیون درونی هیئت حاکمه را در کنار خلق قرار میدهد. این نادرست است. وقتی نیروی در کنار خلق قرار میگیرد که منافع مشترکی با خلق داشته باشد. اپوزیسیون درونی هیئت حاکمه هیچ منافع مشترکی با خلق نداشته فقط میخواست از نیروی خلق و با فریب توده‌های تحت‌تتم برای برکناری شاه استفاده کند. بنظر میرسد بار دیگر ایده بیژن جزنی خود را نشان میدهد. تنها به یک شرط میتوان اپوزیسیون درونی هیئت حاکمه را در کنار خلق قرار داد و آن این است که قبول کنیم در آن مرحله تضاد عمده جامعه ما، تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه است و در نتیجه هر کس در مقابل دیکتاتوری شاه قرار گیرد، در صف خلق جای میگیرد. برای کسانی که با ایدئولوژی مبارزه مسلحانه - هم استراتژی هم تاکتیک آشنائی دارند روشن است که هیچگاه رفیق مسعود قضا را به این شکل نمیدیده.

شاید این جمله بخودی خود قابل توجیه و تفسیر باشد. ولی جملات بعدی کاملاً روشن میسازد که این تز هیچ تفاوتی با تز "هرم تفسیر" بیژن جزئی ندارد. بیژن میگفت: تضاد خلق و امپریالیسم در مراحل مختلف خود را در یکی از این وجوه نشان میدهد، مثلاً در این مرحله (در آن مرحله) تضاد بین خلق و دیکتاتوری فردی شاه تحلی تضاد بین خلق و امپریالیسم است و در نتیجه تضاد عمده است. به این جملات دقت کنید:

"س - یعنی شما میگوئید جنبش با شکست روبرو شد؟ ج - بهیچوجه، من به آینده بسیار خوشبینم. خلق باید بدانند که هنگامی که به مبارزه جدی برمیخیزد، همه دشمنانش متحد میشوند و همه سلاحها و شیوههای مبارزه خود را صیقل میدهند و در مقابل وی قرار میگیرند. خلق ما بالاخره میبایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد و امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته و شاه که وجودش ظاهراً بین خلق و دشمنان اصلی حائل شده بود، از بین رفته و مبارزه قطعی نزدیکتر

شده است". (ص ۲۶ و ۲۷)

رفقا؛ روی سطوری که بر آن تاکید شده است دقت کنید. "خلق ما بالاخره میبایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد و امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته است". امروز چه روزی است؟ روزی است که "شاه که وجودش ظاهراً بین خلق و دشمنان اصلی حائل شده بود، از بین رفته و مبارزه قطعی نزدیکتر شده است".

خوب، طبق تعاریف ساده و رایج، تضاد عمده، تضادی است که حل تضاد اصلی منوط به حل آن است. در حقیقت جملات بالا این را میگویند: برای آنکه مبارزه قطعی را آغاز کنیم ابتدا میبایست شاه را بیرون میراندیم. جملات بالا این را میگویند: شاه را بیرون رانندیم، اکنون نوبت آمریکا است و مبارزه قطعی تازه آغاز شده است (البته در متن میگوید نزدیکتر شده است). میبینید که باز هم به همان تفسیر معروف بیژن جزئی میسریم، یعنی به تز عمده بودن تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه.

حتی این جواب که " نه ، من اعتقاد ندارم که جنبش شکست خورده است " بر منطقی غلط استوار است ، نه بر منطقی درست . از آنجا جنبش شکست نخورده است که ابتدا میبایست شاه را انداخت ، بنا بر این ما در آن مرحله پیروز شدیم و سرنگونی شاه یک پیروزی مرحله‌ای بود و اکنون زمان مبارزه جدی و قطعی فرا رسیده است . فکر نمیکنم این منطق و شیوه تفکر از آن رفیق مسعود باشد .

۳ - آنچه که درباره ایثار تاریخی پرولتاریا گفته میشود باز هم حامل نظرات بیژن است . به این جملات دقت کنید :

" میفهمید ، گمان نکنید که ما نمیفهمیدیم چه کسانی را از اسارت نجات میدادیم ، کاملاً آنچه را که رخ داد پیشبینی میکردیم . ایثار تاریخی پرولتاریا و بزرگ منشی این طبقه در همین است که بند از پای دژخیمان خویش باز میکند ، در حالیکه خود همچنان در اسارت قرار دارد ، وقتی بفکر باز کردن زنجیرهای پای خود میافتند که دیگر همه را از اسارت رهانیده باشد و چاره‌ای هم جز این ندارد که فداکار و با گذشت باشد " . (صفحه ۵۲ و ۵۳)

" گمان نکنید که ما نمیفهمیدیم چه کسانی را از اسارت نجات دادیم " همانطور که از دنباله آن معلوم میشود ، سطر مذکور دال بر حرکتی آگاهانه از جانب پرولتاریاست این واقعیت ندارد . حقیقت این است که پرولتاریا در جریان انقلاب حرکتی آگاهانه به مفهوم مارکسیستی آن - نداشته است و ثانیاً اینکه هیچ نماینده سیاسی واقعی نیز نداشته ، اما نمیخواهم بر این قسمت از مسئله تاکید کنم ، تاکید من بیشتر بر مسئله دیگری است :

گفته میشود که ما میفهمیدیم که چه کسانی را از اسارت نجات میدادیم و در دنباله آن از ایثار و گذشت پرولتاریا و چاره‌ناپذیری آن صحبت بمیان میآید یعنی در حقیقت آن یک مرحله ضروری بود که میبایست از سرگذرانند و ما مجبور بودیم که آنرا از سر بگذرانیم ، شرایط تاریخی طوری بود که نمیتوانستیم هژمونی خود را اعمال کنیم و در این راه نیز چاره‌ای نبود . بار دیگر تضاد عمده بیژن چرنی خود را

نشان میدهد ، حتی با انکار هژمونی پرولتاریا .

۴ - نظراتی که در باره آیت الله خمینی میآید باز هم از همان دیدگاه آپ میخورد گفته میشود که آیت الله خمینی تا قبل از سقوط شاه رهبری مبارزه ضد امپریالیستی را بعهده داشت ، ولی پس از آن آگاهانه پرچم این رهبری را بدور افکند . اکنون این سؤال پیش میآید : آیا آقای خمینی در پروسه مبارزه اخیر خلق ما هیچگاه ضد امپریالیست بوده است ؟ بنظر ما این باایده آثار دیگر ما کاملاً مغایرت دارد .

تا وقتی که مبارزه ضد امپریالیستی در مبارزه با شاه "متحلی" میشد ، آقای خمینی میتوانست این مبارزه را رهبری کند ، ولی اکنون که هنگام مبارزه ای جدی و قطعی نزدیک شده است ، آقای خمینی ناتوان است . در اینجا همانطور که در قسمت دوم اشاره کردیم ، هرگونه مبارزه با شاه بدون در نظر گرفتن محتوای طبقاتی آن ، مبارزه ای ضد امپریالیستی تلقی میشود . مرز بین مبارزه ضد امپریالیستی ، توده ها و مخالفت آقای خمینی با شاه مخدوش میشود .

همانطور که مشاهده میشود ، چه در قسمت تشریح ضرورت مبارزه مسلحانه و چه در تشخیص تضاد عمده و اصلی جامعه ، " مصاحبه " کاملاً و صراحتاً موضع بیژن جزئی را میگیرد و همه جنبش کمونیستی میدانند که این موضع در ضدیت کامل و رویاروی موضع رفیق مسعود قرار دارد .

۵ - برخورد " مصاحبه " با " مذهب " بغایت غیر مارکسیستی - لنینیستی است و بهیچوجه قابل توجیه نیست :

" برای کمونیستها مبارزه با مذهب بهیچوجه هدف نیست ، بلکه مبارزه با مذهب را فقط در کادر مبارزه طبقاتی انجام میدهند . یعنی در صورت لزوم با مذهب استثمارگران مبارزه میکنند نه مذهب استثمارشوندگان بهر حال هرگز صرفاً به مبارزه ضد مذهبی نمیپردازند " . صفحه ۳۳

شاید منظوری که در پشت این جملات است بد بیان شده است . ولی بهر حال این احکام ضد مارکسیسم - لنینیسم هستند . کمونیستها اعتقاد دارند :- مذهب افیون توده ها است . زیرا مذهب بیان از خود بیگانگی

انسان است. مذهب با حواله دادن تمام توانائیها و نارسائیها به " مشیت الهی " پراتیک انسانها را از محتوای غنی قابل حصول آن تهی میسازد. سلطه مذهب بر اذهان توده‌ها چون سدی محکم مانع از آن میشود تا آنها توانائیهای بالقوه خود را درک کنند، یا بدرک درستی از انرژی واقعی خود دست یابند و این همه باعث میشود تا انسانها نتوانند از اعمال خود درکی درست بدست آورند و جهان را آنگونه که هست دگرگون سازند که باید بسازند، که جهان را آنگونه بشناسد که هست و مارکسیسم که یک شیوه علمی تفکر است و همواره در پی آن است تا واقعیت را آنطور بشناسد که هست، نمیتواند برای یک لحظه تفکر مذهبی را قبول نماید. و بهمین جهت این حقیقت دارد که کمونیستها دشمن مذهب‌اند و این فرقی ندارد، چه مذهب است شمار کنندگان باشد، چه مذهب است شمار شوندگان.

دو مسئله را نباید با یکدیگر قاطی کرد: اول آنکه نباید مبارزه با مذهب را به معنای ضدیت با نیروی طبقاتی انقلابی که اعمالش دارای لغافه مذهبی است اشتباه گرفت و دوم اینکه ضرورت مبارزه با مذهب را با یک شکل مشخص از آن نباید تداعی کرد. برای کمونیستها مبارزه با مذهب ضروری است، کمونیستها همواره با مذهب بمثابه یکی از اشکال ایدئولوژی مبارزه کرده‌اند و مبارزه خواهند کرد. اینکه این مبارزه در چه شکل مشخصی صورت پذیرد، اینرا دیگر شرایط تعیین میکند.

وقتی ما میگوئیم باید ذهن طبقه کارگر را از تمام توهمات بزدا کنیم، وقتی از بالا بردن "شعور طبقاتی" سخن میگوئیم، در همه اینها مبارزه با مذهب نهفته است. ممکن است این مبارزه خود را در اشکالی بروز دهد که محتوای آن تا اندازه‌ای پوشیده باشد، ولی در هر صورت این مبارزه انجام میپذیرد. در شرایط ما این مبارزه از طریق مادی کردن یکسری ایده‌های انقلابی که دارای مبنای ماتریالیستی هستند و خارج کردن ایده‌های مذهبی از مدار پراتیک طبقاتی صورت میپذیرد. در

ظاهر مستقیماً به مذهب حمله نمیشود ، بلکه کوشش میشود تا آنها به امری خصوصی تبدیل کنیم تا بر اساسی ترین حوزه فعالیت طبقاتی اثر تعیین کننده بگذارد . بعدها با آموزش و پرورش ، انقلاب فرهنگی و غیره با مذهب مبارزه میشود . بنابراین این حکم درستی نیست که ما در صورت لزوم با مذهب استشارگران مبارزه میکنیم .

۶ - در صفحه ۶۲ اینطور آمده است (اینرا " ستادی " ها هم از موضع خود انتقاد کردند) :

" ولی میدانید که مبارزه صنفی بدون شرایط دمکراتیک تقریباً بی معناست ؟ و بلافاصله پس از آغاز به مبارزه سیاسی یعنی به مبارزه برای آزادی و دمکراسی در شرایط سلطه بورژوازی وابسته معنایش اعمال قهر انقلابی است و تا این طبقه بر نیفتد ، دمکراسی بوجود نمیآید . ملاحظه میکنید با چه سرعتی در اینجا مبارزه صنفی به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی تبدیل میشود همین پروسه را دقیقاً در جریان مبارزات یکساله اخیر مشاهده کردید ؟"

اینکه مبارزه صنفی بدون شرایط دمکراتیک تقریباً بی معناست ، درست نیست فاکتها و واقعیات تاریخی برخلاف این گواهی میدهند . حتی در ایران ، علیرغم همان دیکتاتوری سیاه ، مبارزه صنفی طبقه وجود داشت ، اما منحصراً این مبارزه خصلت انفعالی آن بود ، است . مبارزه صنفی برای مردم ویژه مبارزه در رابطه با طرح طبقه بندی مشاغل ، حتی اعتصابات کارگری بدون وجود شرایط دمکراتیک هستند که ایران ما شاهد آن بوده است . مبارزه مسلحانه ، این را که در شرایط دیکتاتوری توده ها میتوانند به مبارزه سیاسی دست بزنند انکار نمیکند ، آن ایده ها که در میان بسیاری از هواداران جنبش مسلحانه رواج داشت و هنوز هم رواج دارد ، یک درک نادرست از تئوری " مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک " است وقتی رفیق مسعود میگوید مبارزه مسلحانه زمینه تمام اشکال دیگر مبارزه است ، پس امکان وقوع محدود ، امکان مادیت یافتن آن اشکال را قبول میکند . بحث اصلی مبارزه مسلحانه بر

سر رابطه اشکال مختلف مبارزه با یکدیگر و نقش هر یک از آنها در مبارزه ضد امپریالیستی خلق ماست. بحث بر سر این است که اشکال صنفی و یا صرفاً سیاسی مبارزه بدون مبارزه مسلحانه نمیتواند راهجائی ببرد و اینکه تمامی این اشکال باید در جهت تقویت این شکل اصلی بکار افتد و نیروها را هر چه بیشتر باید بدون شکل اصلی کاتالیزر نمود.

بنظر من دو مسئله مهم را باید از یکدیگر تفکیک نمود: یکی پراتیک و دیگری نتیجه پراتیک است. مسئله این نیست که مبارزه صنفی هرگز در جامعه ما نمیتواند صورت پذیرد، بلکه مسئله این است که نتیجه و اهمیت این مبارزه چیست. کارگران اعتصاب میکنند، ولی این اعتصاب سرکوب میشود و بنابراین لااقل طی یک مدتی، نه تنها باعث خیزش پتانسیل انقلابی نمیکردد، بلکه باعث دلسردی و رویگردانی هر چه بیشتر آنها از امر مبارزه میشود، بنابراین شیوه مبارزه اعتصابی بخودی خود نمیتواند امر مبارزه را تداوم بخشد.

وقتی ما میگفتیم و میگوئیم شیوه حل تضاد بین خلق و امپریالیسم در جامعه ما جنگ طولانی توده‌ای است، این بدان معنی نیست که توده‌ها خود دست به قیام شهری نزنند، ولی خوب نتیجه چه میشود؟

یک تئوری انقلابی، مشی انقلابی و پراتیک انقلابی خود را طوری تدوین میکند که به نتیجه مشخص انقلابی برسد و باید توده‌ها را قانع کند تا برای رسیدن به آن نتیجه از شیوه‌های مشخصی استفاده کنند. مبارزه مسلحانه امکان حدوث و وقوع اشکال دیگر مبارزه را انکار نمیکند و حتی آنها را رد نیز نمیکند، بلکه اعتقاد دارد که بطور کلی نه مبارزه صنفی و نه مبارزه صنفی - سیاسی در شرایط سلطه حاکمیت امپریالیستی نمیتواند بخودی خود مناسبات آنها را با دولت و حاکمیت تغییر دهد، بلکه شرط چنین تغییری در قبول مبارزه مسلحانه بعنوان شیوه اصلی مبارزه است. بین آنچه که پیشاهنگ از قانونمندیهای حرکت جامعه درک میکنند و وظیفه دارد تا منطبق با آن، شیوه‌های تغییر آنها تعیین کند و آنها را به توده‌ها بفهماند و آنچه که توده‌ها مستقل از او انجام میدهند باید

تفاوت قائل شد . پیشاهنگ یا درک قانونمندیها به این نتیجه میرسد که تنها از طریق مبارزه مسلحانه میتوان رژیم را درهم شکست و امپریالیستها را بیرون نمود ، ولی توده‌هایی که هنوز جذب پیشاهنگ خود نگشته‌اند ، الزاما آنگونه عمل نمیکنند که پیشاهنگ میخواهد . مثلا آنها اعتصاب میکنند و در همان شکل از مبارزه برای مدتی در جا میزنند . اینکه اینهمه میگوئیم یکی از وظایف پیشاهنگ ارتقای سطح مبارزه توده است ، از همین حقیقت عملی نتیجه میشود . اما توده‌ها در یک پروسه که متناظر با کسب تجربه و عمیق شدن هر چه بیشتر پیوندها پیشاهنگ و توده است ، قول پیشاهنگ‌راستین را قبول میکنند و رهبری او را میپذیرند . مبارزه مسلحانه اعتقاد نداشت که مبارزه صنفی بلافاصله به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی بلافاصله به مبارزه نظامی تبدیل میشوند و از نظر عملی نیز در جامعه ما این تزاقد مبنای مادی است . اما مبارزه مسلحانه این اعتقاد را داشت و تجربیات مبارزه آنها ثابت کردند که شرط ارتقای مبارزه توده‌ها و دستیابی به اهداف مشخص انقلابی در تبدیل اشکال صنفی و یا سیاسی مبارزه به مبارزه مسلحانه است . اینکه در " مصاحبه " جریانات یکسال اخیر شاهد مثال آورده میشود ، نادرست است .

حالات مختلف عملکرد یک قانون را باید بدرستی تشخیص داد و آنها را از یکدیگر بدرستی تفکیک کرد . وقتی سنگی را به آسمان پرتاب میکنیم و به زمین برمیگردد ، در واقع از قانون جاذبه زمین تبعیت کرده است . همین طور وقتی هواپیمایی در آسمان سیر میکند ، باز هم از قانون جاذبه زمین تابعیت میکند . منتهی این دو پدیده ، دو حالت مختلف از عملکرد قانون جاذبه زمین هستند . هم وقتی اعتصابات و شورشهای مردمی سرکوب میشوند و در پی طوفانی توده فرو مینشینند و هم وقتی که اعتصابات صنفی بسرعت به مبارزات سیاسی و مبارزات سیاسی بسرعت به مبارزه نظامی تبدیل میشوند ، هر دو از یک ضرورت ناشی میشود . منتهی حالات مختلف آن هستند ، باید بین آنچه که انسانها باید

انجام دهند و آنچه که انجام میدهند ، تفاوت قائل شد .

مبارزه صنفی بلافاصله به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی تبدیل نشده ، بلکه تنها در مقطعی از طول پروسه بود که ضرورت خود را بدین شکل نشان داد .

۷ - " وقتی میگوئیم عضو سازمان باید سیاسی - نظامی باشد ، عده‌ای روتورش میکنند و میگویند نه این درست نیست ، باید فقط سیاسی باشد . مگر سیاسی - نظامی چیزی بیشتر از سیاسی نیست ؟ از این بیشتر " طبقه کارگر چه ضرری میبیند اگر کادر سازمان علاوه بر مهارت‌های سیاسی از مهارت‌های نظامی برخوردار باشد ، ضررش به چه کسی میرسد ؟ " (ص ۶۷)

این استدلال درباره امر مهمی همچون امر سیاسی - نظامی بودن سازمان و استدلالی کاملاً نادرست است . در حقیقت با توجه به جملات بالا ، سازمان سیاسی - نظامی چنین تعریف میشود : سازمانی که افرادش علاوه بر داشتن مهارت سیاسی و دارای مهارت نظامی نیز هستند . این تعریف بنظر من درست نیست . سازمان سیاسی - نظامی با عملکرد سیاسی - نظامی و مشی سیاسی - نظامی تعریف میشود . سازمانی که اهداف سیاسی را اساساً با اتکا به تاکتیک‌های نظامی پیمین میبرد . البته مسلم است که شرط انجام این وظایف آن است که افراد آن علاوه بر دارا بودن مهارت‌های سیاسی ، دارای قابلیت‌های نظامی نیز باشند .

در ضمن ، این استدلال که این بیشتر از آن است و یا اینکه چه ضرری دارد ، ابعاد ایدئولوژیک و سیاسی مسئله را مخدوش نموده و یک اختلاف بزرگ با اپورتونیست‌ها را تا سطح یک اختلاف مربوط به مسائل " فنی " پایین میآورد . شاید فقط اطلاع داشته باشند که حتی حزب رنجبران نیز به افراد خود آموزش نظامی میداد ، یعنی واقفاً اعتقاد داشت که این امر ضرری ندارد که هیچ ، فایده هم دارد ، ولی معذالک چه کسی سازمان آنها را میتواند سازمان سیاسی - نظامی قلمداد کند .

نتیجه گیری :

از " مصاحبه " چه میماند ؟ به عقیده من آنچه که در خور اخذ کردن است است . شعار " پیش بسوی سازماندهی مسلح تو‌دها " و " پیش بسوی تشکیل هسته‌های

مصلح کارگری" است .

بطور کلی "صاحبه" مواضع ایدئولوژیک - سیاسی ما را پایین میآورد و وضعیت ما را در مبارزه ایدئولوژیک با اپوزیسیونها دشوار میسازد . به همین جهت اعتقاد دارم باید "صاحبه" را بکنار نهاد . من بر خلاف این عقیده هستم که "صاحبه" را بازگو کننده چریکهای فدائی خلق میدانم . بنیای "صاحبه" بر پایه نظرات رفیق - مسعود احمدزاده استوار نیست . به اعتقاد من هنوز هم جزوه "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک" بنیای تفکر چریک فدائی خلق است و فکر میکنم در همین مختصر نشان داده باشم که محتوی و مضمون "صاحبه" در خطوط اساسی خود ، در مقابل و ضدیت کامل با اندیشههای "مبارزه مسلحانه هم استراتژی ، هم تاکتیک" قرار میگیرد .

نویسنده مقاله از ارتش‌رهای پیش‌خس خلقهای ایران

با ایمان به پیروزی راهمان

(خ) ۰۹/۲/۱۳

پاسخ به مقاله اول رفیق (خ)

"مقدمه"

این درست است که در تحلیل نهائی نوع طبقاتی هر فرد است که او را در صف انقلاب یا ضد انقلاب (مستقیم یا غیر مستقیم) قرار میدهد، ولی اینهم واقعیتی است که افراد میتوانند در پروسه‌ای با کسب ایدئولوژی انقلابی یا غیر انقلابی در این یا آن صف قرار بگیرند و گذشته از این، یک فرد انقلابی ممکنست در شرایطی خاص مبلغ ایدئولوژی غیر انقلابی شود و یعنی اپورتونیسم را اشاعه دهد و پس از برخورد بخود، موضع خود را اصلاح نماید، عوامل مختلفی در گماندن یک فرد انقلابی به دفاع از نظرات اپورتونیستی دخالت میکنند. بی‌تجربگی، خصوصیات خرده‌بورژوازی، از جمله این عوامل هستند. تشخیص‌طلبی، میل به فراكسیون‌بازی و خصالی از این قبیل ممکنست برای مدتی انقلابی‌ترین افراد را نیز بخود آلوده کند. بنابراین آنچه در مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی الزام‌آور است، توجه کامل به این مسئله است. باید در درون یک تشکیلات کمونیستی کوشش نمود مبارزه ایدئولوژیک در فضای سالم بدون جنجال و عمیانیست‌جریان‌یابد و آنطور که رفیق مائو میگوید، مبارزه ایدئولوژیک درونی باید بر مبنای اقتناع باشد. مائو به این اصل تا به آن حد معتقد

است که میگوید " حزب باید از یکسو مبارزه‌ای جدی علیه نظرات نادرست انجام دهد و از سوی دیگر به رفقای که مرتکب اشتباه شده‌اند امکان دهد تا به اشتباهات خود پی ببرند ، ولی چنانچه افرادی که مرتکب اشتباه شده‌اند ، روی اشتباه خود بایستند و آنرا عمیقتر کنند ، آنگاه ممکنست این تضاد به آنتاگونیسم بدل شود " (چهار رساله فلسفی - در باره تضاد) . ملاحظه میشود آن فضا و روحی که در این جملات ماثو وجود دارد ، روح اقناع و فضای امکان دادن به فرد برای تصحیح اشتباهات خود است .

بنظر من شیوه‌ای که رفیق (خ) در مقاله خود بکار میبرد مغایر با مطالب فوق است . او براحتی حرمت یک اثر تشکیلاتی را که حداقل مهر انتشارات چریکهای فدائی خلق خورده است ، میشکند و اثری که در شرایط بعد از قیام رهنمای عمل ما شمرده میشود و خط حرکت سازمان ما با آن شروع شده بود را با جملاتی از قبیل " مصاحبه روح بیژن جزئی را زنده کرده است؟ " این تکرار دوباره کاری است که بیژن تحت نام مسعود انجام داد " و غیره مردود می‌شمارد و حتی کوشش نمیکند بعد از اظهار مطالبش چنین نتیجه سنگینی را القاء نماید . رفقا باید توجه داشته باشند ، صحبت ما در حوزه تجرید نیست که گفته شود ، بهر حال این نظر رفیق (خ) است . بیشک ارائه نظر در چارچوب تشکیلاتی ، تعینات و محظورات انقلابی خاصی را میطلبد که با ارائه آن در محیطی خارج از این چارچوب بسیار

متفاوت است. بنابراین مطلب این نیست که رفیق چیزی را که معتقد است، ننویسد، بلکه صحبت بر سر چگونه نوشتن است، صحبت بر سر نقد سازنده است نقدی که در عین افشای انحراف، در عین برخورد قاطع و صریح، رفقا را به برخوردهای فعال و خلاق در جهت پیشبرد مشی انقلابی و نظرات انقلابی حاکم بر سازمان رهنمون شود، ولی آنهمه تاکید روی چند جمله مصاحبه از طرف رفیق (خ) و نتیجه گیری از آن که روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده شده، چه چیزی جز احساس خلاء در سازمان میتواندست بوجود آورد؟ روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده میشود. نتیجه منطقی آن چیزی نمیتواند باشد جز آنکه مصاحبه را از سری انتشارات خود حذف کنیم! بسیار خوب، ولی بشرطی که ادعا نداشته باشیم خطوط اساسی مشی ما در شرایط جدید و وظایف انقلابی ما در این مرحله همانها نیست که در مصاحبه تعیین شده، بشرطی که چیزی از مصاحبه باقی نگذاریم و نگوئیم دو شعار از آن اخذ کردنی است.

ولی رفیق (خ) با اتهام زنده شدن روح بیژن در مصاحبه، چه بجای آن میگذارد بجای آن خطوط اساسی که در مصاحبه ترسیم شده؟! هیچ چیز نمیگذارد.

آنچه را که من انتقاد غیر سازنده مینامم و بحثی که بر سر "چگونه نوشتن" میکنم، در حقیقت با توجه به مطالب فوق

است. آیارفیق (خ) موضعگیری و خطوط اساسی ایرا که صاحب
 ترسیم میکند، انقلابی میدانند و قبول دارد؟ با کمال تعجب
 باید گفت بلی. او با لحنی که نمیتوان آنرا لحن تحقیر آمیز
 تلقی نکرد* میگوید: "از صاحب چه میماند؟ به عقیده من
 آنچه در خور اخذ کردن است، دو شعار پیش بسوی سازماندهی مسلح
 توده‌ها و پیش بسوی تشکیل هسته‌های مسلح کارگری است".

* - وقتی رفیق در مقابل آن همه اتهاماتی که به صاحب وارد
 می‌آورد مینویسد "از صاحب چه میماند و" اصولاً باید
 از نظر وی یکی دو چیز پیش پا افتاده‌ترمانده باشد و بالنتیجه دو
 شعار "پیش بسوی سازماندهی مسلح توده‌ها" و "پیش بسوی تشکیل
 هسته‌های مسلح کارگری" هم چیز مهمی نیستند. بهتر است برای
 این تذکر را هم بدیم که رفیق (خ) فراموش کرده است که ما با
 تمام نواقص و اشتباهاتمان، تنها با زندگان چریکهای فدائیی
 خلق شهید بودیم که با طرح و الهام از این یکی دو شعار
 "پیش پا افتاده" و دیدگاهی که بهت آنهاست، توانسته‌ایم نام
 اندیشه رفقای شهیدمان را زنده نگهداریم و اگر چنین غیر
 مسئولانه به آنچه که انقلابی است برخورد نکنیم و نسبت به آنچه
 که انقلابی است تعصب یک چریک فدائی خلق را داشته باشیم
 میتوانیم سازمان را در ابعادی وسیع تر و با محتوایی پربارتر
 احیاء کنیم و در خدمت خلق قرارش دهیم.

از مصاحبه چه میماند؟ فقط موضعگیری انقلابی و خط
 اساسی انقلابی آن با این حال روح بیژن جزئی در مصاحبه
 زنده شده و چریکهای فدائی خلق غافلند که اندیشههای منحط
 بیژن بار دیگر تحت نام رفیق مسعود ارائه میشود؟ لا
 آیا موضع رفیق (خ) در مورد نوشتههای بیژن جزئی هم این
 چنین است؟ اگر جواب منفی است، آیا برخورد رفیق نسبت به
 مصاحبه غیر مسئولانه نیست که موضعگیری مصاحبه را انقلابی
 میدانند، ولی با تاکیدات فراوان (بهتر است بگویم با جنجال)
 مصاحبه را تجسم روح بیژن میخوانند؟ آیا مقاله رفیق (خ)
 کوهی نیست که موش میزاید؟

این بی حرمتی نسبت به یک اثر سازمانی، آنهم اثری با
 آن مشخصات که شرحی رفت، بدون آنکه خود رفیق (خ) بدانند و
 بخواهد جز در جهت بی ارزش خواندن و بالآخر از آن، در جهت نفی
 مسائل اساسی مطروحه در مصاحبه نمیتواند قرار بگیرد. چگونه
 میتوان سیر واقعیتهای جامعه را گواهی بردرستی خطوط اساسی
 مصاحبه گرفت و آنرا (مصاحبه را) بر سر اپورتونیستها کوبید
 که دیدید که ما درست میگفتیم (کاری که انجام میدهیم و کاملاً
 در آن محق هستیم)، در حالیکه این تفکر القاء میشود که مصاحبه
 روح بیژن جزئی را زنده کرده است؟ کدامیک را باید قبول کرد
 و کدامیک در جهت پیشبرد مملکت و نظرات انقلابی حاکم بر سازمان
 ماست؟ اشتباه نشود، صحبت بر سر آن نیست که هیچ انتقادی

نمیتوان و نباید به این یا آن جمله مباحثه کرد و صحبت بر سر درستی یا نادرستی جهتگیری و موضع سیاسی - ایدئولوژیک مباحثه است (رفیق (خ) نمیگوید این یا آن جمله مباحثه بیژنیستی است، بلکه میگوید بطور کلی مباحثه روح بیژن را زنده کرده است) - همچنین رفقا باید بدانند پاس داشتن حرمت یک اثر تشکیلاتی از نظر اخلاقی مطرح نیست کلمه "حرمت" درس اخلاق را در ذهن رفقا زنده نکند، بلکه مسئله را از دیدگاهی بنگرند که رفیق مائو میآموزد، به تعیینات تشکیلاتی و به مسئولیتهائی که از این نظر بر دوش هر رفیق انقلابی است فکر بکنند، هستی ما در هستی تشکیلات ماست، باید آنرا از نادرستی‌ها پیراسته و ولی فقط از نادرستی‌ها، نه اینکه نادرستی‌های اعتقادی خود را آنقدر بزرگ جلوه داد که درستی‌ها را نیز با خود از بین ببرد یا کمرنگ بنماید.

امیدوارم با برخورد فعال و مسئولانه همه رفقا بتوانیم با روشی کاملاً درست و روشن بحثهایمان را پیش ببریم.

*

*

*

*

رفیق (خ) معتقد است تبیین مصاحبه از ضرورت مبارزه
 مسلحانه يك تبیین نادرست است و برای اثبات سخن خود این جمله
 از مصاحبه را نقل میکند :

"س- ببخشید ، ممکنست پیش از ادامه خطوط اساسی
 تئوری مبارزه مسلحانه را که اینروزها خیلی از آن صحبت میشود؛
 تشریح کنید ؟

ج- با کمال میل ، و اساسا اینرا برای ادامه صحبت
 لازم میدانم . تئوری مبارزه مسلحانه بر اساس این تحلیل که در
 کشور ما مخصوصا پس از "انقلاب سفید" ، بورژوازی وابسته
 (کمپرادور) کاملا بر اقتصاد ما مسلط شده ، قرار دارد و توضیح
 میدهد که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم شکل
 حکومتی صرفا سیاه ترین شکل استبداد و نهها بار سیاه تر از فاشیسم
 میباشد که چنان وضع را بر توده ها تنگ میکند که هیچگونه مبارزه
 صرفا سیاسی نمیتواند بسط یافته ، از حالت محافل روشنفکری
 خارج گردد . لذا هر گونه مبارزه باید با تکیه بر عالیترین
 شکل مبارزه سیاسی ، یعنی مبارزه نظامی انجام شود و اساسا
 تصور اینکه از راه مبارزات صرفا سیاسی میتوان در چنین کشوری
 حاکمیت سیاسی امپریالیسم را نابود کرد و حتی از آن کمتر ،

بدون تکیه به قهر میتوان سازمان سیاسی و اقتصادی مبارزه طبقاتی را ایجاد نمود ، غیر ممکن است . برای این مطالب چه دلائلی بارزتر از خود واقعیت است . بر اساس این خط مشی سازمان سیاسی - نظامی بوجود میآید که لازمه تحقق آنست " و نتیجه میگیرد که از نظر مصاحبه ضرورت مبارزه مسلحانه اساسا در دیکتاتوری وحشیانه حکومت نهفته است . و بدون آنکه حتی نقل قولی از بیژن جزنی که گویا همان ایده مصاحبه را مطرح میکنید ، ذکر کند ، حکمی قاطع و " بی چون و چرا " صادر میکند که روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده شده و بسیار خوب ، از قدیم گفته اند مار گزیده از ریمان سیاه و سفید میترسد . ولی برای مارکیستها بهیچوجه جایز نیست به تبع يك فرد عامی رفتار کنند . اگر بیژن جزنی مدام از دیکتاتوری اسم میبرد ، روی آن تکیه میکند ، نابودی دیکتاتوری را پیش شرط رسیدن به آستانه انقلاب و مبارزه ضد امپریالیستی میپندارد ، دلیل نمیشود هر جابه کلمه دیکتاتوری یا استبداد بر خوریم ، بیاد بیژن جزنی بیافتیم و آنرا رد کنیم . آخر دیکتاتوری واقعیتی است و ما هم حق داریم و باید با تفسیر و برداشت خودمان به آن توجه نمائیم . بنابراین بیائید ابتدا بیژن جزنی را کنار بگذاریم و فقط به آنچه در مصاحبه آمده است فکر کنیم :

بورژوازی وابسته گاملا بر اقتصاد ما غالب است و در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم ، شکل حکومتی صرفا

سیاه‌ترین شکل استبداد است.

آیا این جماعات درست است؟ آیا این واقعیتی است که
 که استبداد و دیکتاتوری، آن شکل حکومتی است که ذاتی حاکمیت
 امپریالیستی میباشد؟ در مصاحبه گفته شده استبداد فقط
 يك شکل است که در قالب محتوایی با اسم حاکمیت بورژوازی وابسته به
 امپریالیسم (در ایران) خود را نشان میدهد. در اینجا به
 صراحت و وضوح کامل بیان میشود که دیکتاتوری لازمه حاکمیت
 امپریالیستی است و از آن منغاف نیست.

به اعتقاد من رد این حکم و جدا کردن دیکتاتوری از حاکمیت
 امپریالیستی یعنی تعیین خاص قائل شدن به دیکتاتوری همان ایده
 حزب توده است که بیژن جزینی بروشنی مطرح میکند. ولی قبل از
 ذکر جماعات جزینی، لازمست بگویم که رفیق (خ) با تمام اظهار
 نفرتی که از تزه‌های جزینی میکند، در مقاله "نقدی بر مهاجبه"
 حداقل در این قسمت از این ایده‌ها تبعیت میکند. خواهیم دید
 چگونه، ولی ببینیم جزینی در این مورد چه میگوید: "بنظر من
 جنبش حاضر که مرحله‌ای است از جنبش‌رهای بخش خلق، با شعار
 استراحت یک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص میشود" و "در حال
 حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دمکراتیک توده‌ای نمیتواند خلق را
 زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد در حالیکه تکامل
 اجتماعی در جامعه ما به مرحله‌ای رسیده است که برای انقلااب
 دمکراتیک توده‌ای، میباشد. تدارک ببینیم، و معذالك تا رسیدن به

انقلاب فاصله داریم . تدارك انقلاب ، بسیج نیروهای خلق و رشد و تکامل پیشاهنگ هر شرایط فعلی از راه مبارزه دمکراتیک ضد دیکتاتوری قابل وصول است " و " در اینجا مبارزه ما بر ضد دیکتاتوری شاه ، مبارزه ای رها نبیخس است و ماهیت دمکراتیک دارد ، ولی در برگیرنده تمام عناصر تضاد خلق با ضد خلق (امپریالیستها و همه مرتجعین داخلی متحد آنها) نیست " (البته اگر فرصت میبود ، جملات آشکارتر از اینها میشد از آثار جزئی نقل کرد) بطور کلی جزئی میگویند تضاد عمده ما اکنون دیکتاتوری شاه است (دیکتاتوری که قائم بذات است) و ابتدا باید این دیکتاتوری را از بین برد تا توبت مبارزه با ضد خلق ، یعنی " امپریالیستها و همه مرتجعین داخلی متحد آنها " فرارسد ، یعنی نابودی دیکتاتوری پیش شرط نابودی سلطه امپریالیستی است .

بنظر من بنقایسه دو مطلب مناسبه و نوشته جزئی خود گویا - است که تفاوت از کجا تا به کجاست . حداقل این مطلب آشکار است که چگونه اولی دیکتاتوری را شکل حکومتی حاکمیت امپریالیستی میدانند و نابودی این شکل را بدون نابودی محتوای آن ، یعنی حاکمیت امپریالیستی ، غیر ممکن میدانند و دومی بوضوح میگوید که دیکتاتوری دارای تعیین خاصی است و از حاکمیت امپریالیستی جداست (ابتدا باید دیکتاتوری را از بین برد ، بعد امپریالیسم را) ، ولی باید مطلب را ادامه داد .

همه رفقا میدانند که رفیق مسعود در تبیین ضرورت مبارزه

مسلحانه ، مسئله علت عدم وجود جنبشهای وسیع خودبخودی را در ایران مورد بررسی قرار میدهد . چرا ؟ چه نتیجه ای رفیق از این بررسی میگیرد ؟ او دو شرایط روسیه و ایران را از این لحاظ مقایسه میکند و در مورد شرایط روسیه میگوید که جنبشهای وسیع خودبخودی در آنجا وجود داشت ، محافل کارگری در رابطه با این جنبشها پا گرفتند ، محافل روشنفکری امکان یافتند با محافل کارگری که با توده های نسبتا وسیع در ارتباط بودند ، رابطه برقرار کنند ، در مبارزات کارگران شرکت کنند و آگاهی سوسیالیستی را به درون طبقه ببرند و و " بر زمینه همین جنبشهای خودبخودی و در ارتباط با آگاهی سوسیالیستی و رهبری آگاهانه ای که از طریق محافل روشنفکری انقلابی و بعد حزب طبقه کارگر تأمین میشود ، شرایط نهنگی انقلاب بتدریج پا گرفته و رشد میکند و بر همین زمینه و در همین اشکال سازمانی است که پیشرو انقلابی با توده های کارگر ارتباط برقرار میکند و سازمان انقلابیون که با توده را بطه مستقیم و فعال دارد ، تشکیل میشود " (م . م - هم . ۱۰ - هم . ت) بطور کلی رفیق مسعود اولاً و اساساً به شرایط روسیه توجه دارد شرایطی که امکان میدهد جنبشهای وسیع خودبخودی در آن جریان داشته باشد و ثانیاً مسیر انقلاب روسیه را مورد توجه قرار میدهد و ارتباط آنها با جنبشهای وسیع خودبخودی نشان میدهد . او می گوید پیشرو انقلابی در روسیه در اثر یکرشته مبارزات اقتصادی،

سیاسی ، ایدئولوژیک بوجود آمد و دیدگاه خود را نسبت به شکل - گیری پیشرو انقلابی هم بیان میکند و نشان میدهد که چگونه با نقب زدن به قدرت تاریخی توده ها و به میدان کفاندن توده ها - پیشرو انقلابی بوجود می آید ، بنابراین رفیق مسعود با بررسی علت عدم جنبشهای وسیع خودبخودی در ایران ، از طرفی تفاوت شرایط ایران با روسیه را نشان میدهد و از طرف دیگر نتیجه میگیرد که مسیر انقلاب ایران متفاوت از مسیر انقلاب در روسیه است . مسئله مورد بحث در اینجا خط مشی انقلابی است ، نشان دادن راه است ، این که برای روشن کردن خط مشی و راه انقلابی برای شرایط خاص ، چه معیارهایی باید مورد نظر قرار گیرد . من خود چیزی نمیگویم ، کتاب رفیق مسعود گویاست . او از شرایط روسیه صحبت میکند و بطور زنده نشان میدهد در این شرایط با چه شیوه های مبارزاتی و چه اشکال سازمانی مبارزات توده ها رشد و گسترش یافتند و پیشرو انقلابی چگونه در ارتباطی دیا لکتیکی با این مبارزات شکل گرفت . حال به شرایط ایران برگردیم . رفیق میگوید در اینجا از جنبشهای وسیع خودبخودی خبری نیست و ثابت میکند که عدم وجود جنبشهای خودبخودی و شرایط سخت پلیسی با یکدیگر ارتباط نا - گسستی دارند و صریحا اظهار میدارد : باید گفت عدم وجود جنبشهای خودبخودی ناشی از سرکوب مداوم پلیس و بی عملی پیشرو است " (رجوع شود به صفحه ۷۵ کتاب رفیق مسعود قطع جیبی)

تمام مسائلی که رفیق مسعود در این رابطه ذکر میکند ، به

آن منتج میشود که در شرایط حاکمیت امپریالیستی که شکل حکومتی یعنی دیکتاتوری از آن منفک نیست نمیتوان شاهد گسترش مبارزات خودبخودی توده‌ها شد، بدون آنکه نقش خود پيشاهنگ در بوجود آوردن چنین جنبشهایی در نظر گرفته شود.

پس در اینجا نمیتوان همچون شرایط روسیه خودبخود شاهد گسترش مبارزات خودبخودی شد، یعنی خود شرایط چنین گسترشی را ایجاب نمیکند و بالنتیجه وجود سازمان انقلابی وسیع را به وجود جنبشهای وسیع تعلیق کردن، تعلیق به محال است. بنا بر این پیشرو انقلابی باید چنان نقشی بازی کند و چنان خنده‌ای بسازد آن "سد عظیم" وارد آورد تا قادر شود آن جنبشها را در سطحی وسیع به جریان بیاورد.

در حقیقت رفیق مسعود با يك شیوه مارکسیستی از حال به گذشته بر میگردد و دوباره برای حرکت و تعیین راه، شرایط حال را در نظر میگیرد. از حال به گذشته بر میگردد، یعنی عدم وجود جنبشهای وسیع خودبخودی، عدم پذیرش آگاهی سیاسی از طرف توده‌ها، عدم مقبولیت روشنفکران انقلابی در میان توده‌ها، عدم اعتقاد به مبارزه از طرف توده‌ها، روی آوردن آنها به مبتذلترین فرهنگ (فرهنگ امپریالیستی) را میبیند و علت آنرا در گذشته بررسی میکند. شکست مبارزات توده‌ها، خیانت رهبران، فقدان يك پیشرو انقلابی و جاری نبودن مسائل سیاسی در جامعه و در این حلاله و در شرایط خفقان که هر گونه مبارزات در نطفه خفه میشود،

روی آوری توده‌ها بسوی فرهنگ امپریالیستی و مؤثر واقع شدن تبلیغات جهانی رژیم متکی به سر نیزه همه را علت‌های میبند که باید در دو حوزه مورد توجه قرار بگیرند: سرکوب و خفقان ناشی از دیکتاتوری حاکمیت امپریالیستی و بی‌عملی پیشرو، وقتی درد شناخته شود، کشف درمان آنقدرها مشکل نیست، درد آن است که در نتیجه بی‌عملی پیشرو و اثرات ناشی از آن، دیکتاتوری مانع از گسترش مبارزات توده‌ها میگردد و مسلماً تبلیغات جهانی او در چنین شرایطی مؤثر واقع میشود، ولی این دیکتاتوری را نمیتوان نابود کرد، مگر آنکه حاکمیت امپریالیستی را از بین برد، مگر آنکه نفوذ امپریالیسم را از ایران قطع کرد، پس پیشرو انقلابی باید خطر کند وارد میدان شود و معادله را به نفع خلق بر هم زند، خود رفیق میگوید: "در شرایطی که قدرت سرکوب‌کننده رژیم عده‌ای از روشنفکران "انقلابی" را واداشته که درک نکنند که درست‌همین قدرت سرکوب‌کننده ارتش ضد خلقی عمده‌ترین عامل بقای سلطه امپریالیستی است، توده چگونه میتواند به قدرت تاریخی خود واقف شود چگونه میتوان آن مبارزه‌ای را که در تاریخ جریان دارد، مبارزه‌ای که هرورتهای تاریخی پیروزی آنها تضمین کرده‌اند ... عملاً به توده نشان داد." (تأکیدها از من است) تمام این سخنان بیانگر آن هستند که مسئله بر سر تعیین راه است. وقتی مشخص شد در اینجا حاکمیت امپریالیستی برقرار است و امکان گسترش به مبارزات توده‌ها و در نتیجه امکان شکل-

گیری پیشاهنگ را به شکلی که مثلا در روسیه مطرح است نمیدهد ، پس باید دید مسیر و راه ما کدام است . آنچه در اینجا مورد بحث است ، این است که چگونه میتوان مبارزه ضد امپریالیستی را عملا به توده ها نشان داد ، چگونه میتوان آن جریانی را بنا نهاد که در مسیر آن توده ، برخورد ، بر منافع واقعی خود ، بر قدرت سهمگین و شکست ناپذیر خود واقف شود و به جریان مبارزه گشانده شود و در عین حال گفته میشود ، تنها راه عمل سلحانه است . " در جریان این عمل است که آن انرژی تاریخی توده ها که در پشت این سد عظیم قدرت سرکوب کننده انباشته شده ، اما ساکت و ساکن است ، بتدریج جریان یافته و در همین جریان است که توده بتدریج و در بطن مبارزه سلحانه طولانی برخورد ، بر نقش تاریخی و بر قدرت شکست ناپذیر خود آگاهی پیدا میکند . (ص ۸۰)

شاید بنظر رفقا توضیح مطالب فوق غیر ضروری بنظر برسد ، به اعتقاد خودم نیز چنین بود ، منتها اگر درست همین مطالب از قلم رفیق (خ) نمیافتاد و اگر در نوشته رفیق با تبیینی کاملا جدید و غیر علمی و حتی غیر منطقی از ضرورت مبارزه سلحانه مواجه نمیبودیم . بهر حال ابتدا ارتباط مطالب فوق را با مطلب " مصاحبه " روشن میکنم تا مقاله رفیق (خ) را در این رابطه بررسی کنیم .

اگر سخنان فوق درست باشد ، آنها را اینگونه میتوان جمع بندی کرد : در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم ،

شکل حکومتی صرفا سیاه‌ترین شکل استبداد و دهها بار سیاه‌تر از فاشیسم می‌باشد که چنان وضع را بر توده‌ها تنگ‌میکند که هیچگونه مبارزه صرفا سیاسی نمیتواند بسط یافته از حالت محافصل روشنفکری خارج گردد. لذا هرگونه مبارزه باید با تکیه بر عالیت‌ترین شکل مبارزه سیاسی، یعنی مبارزه نظامی انجام شود. آری حاکمیت امپریالیستی با شکل حکومتی دیکتاتوری چنان وضع را بر توده‌ها تنگ‌میکند که امکان گسترش به مبارزات آنها نمیدهد و نمیتوان شاهد پیدایش محافل کارگری بود. بالنتیجه نمیتوان در میان کارگران به آن شکل که در روسیه بود، کارکرد در آنجا مبارزه صرفا سیاسی در رابطه با محافل کارگری بسط مییافت و زمینه رشد محافل روشنفکری وجود داشت، ولی در اینجا هیچگونه مبارزه صرفا سیاسی نمیتواند بسط یافته و از حالت محافصل روشنفکری خارج گردد. لذا در اینجا هرگونه مبارزه باید با تکیه بر عالیت‌ترین شکل مبارزه سیاسی انجام شود. در اینجا پیشرو تنها با توسل به حادثه‌ترین شکل عمل انقلابی، یعنی عمل مساحانه و همدشه‌دار کردن آن سد عظیم میتواند مبارزه‌ای را که در تاریخ جریان دارد به توده‌ها بنمایاند.

اگر رفقا بیاد داشته باشند، جریان منطقی "کار" بدلیل دید غیر مارکسیستی و انحرافش نتوانسته بود ارتباط دیالکتیکی تنگ‌شدن اوضاع بر توده‌ها و عدم امکان رشد پیشرو در شرایط ایران را در مبارزه صرفا سیاسی در یابد و با دلائل مضحک و مسخره

این جمله را بیاد نقد گرفته، ولی رفیق (خ) در این رابطه ساکت میکند و بدون اینکه کمترین کوششی در تشریح این جمادات بکند و نشان دهد برداشتن بطور مشروح از این جمادات چیست، حکم صادر میکند که روح بیژن جزئی در مصاحبه طول کرده، حکمی که که بر هیچ معیاری استوار نیست (ظاهرا معیار کتاب رفیق مسعود است، ولی حتی در رابطه با این حکم، مطب. مصاحبه با کتاب رفیق مسعود مقایسه نمیشود، بلکه با برداشتهای خود رفیق از ضرورت مبارزه مسلحانه مورد سنجش قرار میگیرد).

ولی این معیارها از نظر رفیق (خ) کدامند؟ یا به عبارتی دیگر "بصورت طرح گونه، عوامل مختلفی را که در تعیین خط مشی مسلحانه بحالت داشتند" چگونه میتوان بیان داشت.

بنظر رفیق (خ): ۱- وضعیت اقتصادی جامعه ۲۰ - وضعیت سیاسی جامعه ۳ - وضعیت مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی جامعه (وضع مبارزاتی توده‌ها - حالات روانی - خصلت رابطه توده‌ها با پیداهنگ و موقیعت دشمن) ۴ - وضع پیداهنگه - شیوه نهائی حل تضاد خلق و امپریالیسم.

یعنی ضرورت مبارزه مسلحانه اساسا در این ۵ عامل نهفته است، چگونه؟ رفیق (خ) میگوید "وقتی ما در تحلیل ساخت اقتصادی جامعه به این نتیجه میرسیم که اقتصاد ما یک اقتصاد وابسته است و در حوزه سیاست به سلطه سیاسی امپریالیسم حکم میکنیم، آنوقت طولانی بودن جنگ را نتیجه میگیریم." ظاهرا

رفیق مسئله را آنقدر بدیهی و پیش پا افتاده میدانند که لزومی به تشریح موضوع نمی بینند، ولی اتفاقاً مسئله این است که چرا جنگ طولانی؟ این خود حکم است و تازه جنگ طولانی با چه دیدگاهی؟ خود رفیق مسعود در توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران لازم می بینند که انقلاب چین و ویتنام را مورد بررسی قرار دهد. او ابتدا نتیجه می گیرد که "تنها راه، عمل مسلحانه است" و برای توضیح هر چه عمیق تر این ضرورت، چگونگی جنگ طولانی را در چین و ویتنام بررسی میکند و نشان میدهد که در آنجا نیز تنها راه، عمل مسلحانه بود، منتها شرایط خاصی اولاً به انقلابیون چین و ویتنام اجازه داد حزب تشکیل بدهند و خود ایمن احزاب در شرایط خاصی توانستند جنگ انقلابی را از همان آغاز به مقیاس وسیعی و فی المثل با يك ارتش آغاز کنند. بنا بر این ضرورت جنگ طولانی باید در شرایط مشخص ایران تشریح شود و اگر این امر ضروری باشد، آنوقت باید موضوع را به کلی توضیح داد، که رفیق مسعود توضیح میدهد (چون معیار ما کتاب رفیق مسعود است). ولی تازه اگر روی این موضوع زیاد یا فشاری نکنیم و تصور کنیم که اعتقاد به جنگ طولانی در شرایط جامعه تحت سلطه در حرف همان اعتقاد به مبارزه مسلحانه در عمل است*، این مسئله باقی میماند

* - آپورتونیستها (در گذشته) در حرف می گفتند چون جامعه ما مثل جامعه چین تحت سلطه است، نابودی امپریالیسم (مثل چین و ویتنام) در بغیه در صفحه بعد

که مبارزه مسلحانه در شرایط مشخص ایران بعنوان تاکتیک چیرا؟
 ضرورت مشی مسلحانه اساسا در چه نهفته است. رفیق (خ) برای اینجانب نیز
 صورت قضیه را حل آن بحساب میآورد و میگوید طولانی بودن جنگ
 جزء عواملی است که بما اجازه میدهد تا مبارزه مسلحانه را در آن
 شرایط، نه فقط بعنوان یک تاکتیک، بلکه بعنوان استراتژی هم
 تعیین کنیم. مگر سؤال این نیست که ضرورت مبارزه مسلحانه
 اساسا در چه نهفته است، مگر نباید ثابت کرد که مبارزه
 مسلحانه تاکتیک هم هست؟! بالاخره معلوم نیست رفیق (خ) به چه
 چیز جواب میدهد. در مصاحبه که صحبت بر سر خط مشی مسلحانه
 است و اگر صحبت بر سر این است که چرا مبارزه مسلحانه

بقیه زیرنویس از صفحه قبل

پروسه جنگ توده‌ای طولانی امکان پذیر است. ظاهر اما و آنها
 استراتژی همسان داشتیم، ولی واقعیت اینطور نبود. چرا که آنها
 با الگوبرداری از انقلاب چین، با خط مشی صرفا سیاسی میخواستند
ابتدا حزب درست کنند، یعنی در عمل به آن چه که ادعا میکردند،
 عمل نمی نمودند. در واقعیت مشخص ایران، اعتقاد به جنگ مسلحانه
 طولانی با خط مشی مسلحانه مشخص میشود. بنا بر این بدون توضیح
 این مطلب (ضرورت خط مشی مسلحانه در ایران) و با توجه به
 تجارب انقلاب چین و ویتنام که ابتدا بکار سیاسی - تحکیماتی
 پرداختند، نمیتوان با ذکر اعتقاد به جنگ طولانی، الزاما اعتقاد
 به مشی مسلحانه را توضیح داد یا حداقل آنرا در شرایط ایران
 توضیح داد.

استراتژی و هم تاکتیک است، چرا رفیق به این مسئله جواب
نمیدهد؟ ولی بگذارید با همین منطقی که رفیق در پیش گرفته
مطلب مصاحبه را مورد توجه قرار بدهیم.

او میگوید وضعیت اقتصادی و سیاسی جامعه از عواملی است
که در تعیین خط مشی مسلحانه نقش داشتند و معتقد است که مصاحبه
آنها بحساب نمیآورد، ولی خود در تشریح این وضعیت چیزی بیشتر
از آنچه در مصاحبه آمده است، نمیگوید: "وقتی در تعلیل
ساخت اقتصادی باین نتیجه میرسیم که اقتصاد ما یک اقتصاد
وابسته است و در حوزه سیاست به سلطه سیاسی امپریالیسم حکم
میکنیم....." اگر این یعنی در نظر گرفتن وضعیت اقتصادی
و سیاسی جامعه، در مصاحبه نیز آمده است: تئوری مبنا-ارزه
مسلحانه بر اساس این تحلیل که در کشور ما مخصوصاً پس از انقلاب
سفید "بورژوازی وابسته (کمپرادور) کاملاً بر اقتصاد ما
مسلط شده، قرار دارد و توضیح میدهد که در شرایط حاکمیت
بورژوازی وابسته به امپریالیسم.....

پس خط مشی مسلحانه در مصاحبه هم جز با در نظر گرفتن
دو عامل "وضعیت اقتصادی جامعه" و "وضعیت سیاسی جامعه"
تعیین نشده است، ولی یک فرق مهم در همین مورد بین مطالب
مصاحبه و نوشته رفیق (خ) وجود دارد و آن اینکه رفیق (خ)
باین گفته که در تعیین خط مشی مسلحانه وضعیت اقتصادی جامعه
دخالت دارند، قانع است و توضیح نمیدهد که چگونه دخالت دارند.

ولی در مصاحبه منحصراً این توضیح داده میشود . وقتی رفیق (خ) مینویسد : طولانی بودن جنگ عواملی بود که بما اجازه داد مبارزه مسلحانه را در آن شرایط ، نه فقط بعنوان يك تاکتیک ، بلکه بعنوان استراتژی هم تعیین کنیم " . معلوم میشود که از دیدگاه رفیق ابتدا تاکتیک تعیین میشود و سپس استراتژی . این اگر يك اشتباه قابل اغماض نباشد و بیانگر دید رفیق تلقی شود ، باید از آن نتیجه گرفت که گویا تئوری مبارزه مسلحانه ابتدا تاکتیک را تعیین کرده و گویا مبارزه مسلحانه میتواندست بی ارتباط با استراتژی و جدا از آن مورد نظر باشد . دیدگاه رفیق روشن میکند که این دو جدائی پذیر هم هستند ، درحالیکه رفیق مسعود مغایر با آن سخن میگوید . او اتفاقاً میگوید جدائی ناپذیری این دو را نشان دهد والا مبارزه مسلحانه ابتدا بعنوان تاکتیک همان " تبلیغ مسلحانه " بیژن جزئی است (در وادین نظر مطالب روشنی در کتاب رفیق مسعوده بخصوص در مقدمه آن وجود دارد) . ولی مطالب بعدی که رفیق (خ) میگوید ، اساساً با بینش و معیارهای رفیق مسعود در تعیین خط مشی مسلحانه بیگانه است . مثلاً رفیق (خ) مسئله اساسی و کلی شیوه نهائی حل تضاد بین خلق و امریالیسم را یکی از ۵ عاملی میدانند که در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت دارند ، در حالیکه همین یک مورد کافی است که توضیح و تشریح شود تا ضرورت مبارزه مسلحانه روشن گردد . سومین و چهارمین عاملی که از نظر رفیق (خ) در تعیین

خط مشی مسلحانه دخالت دارند (داشتند) ، وضعیت مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی جامعه (وضع مبارزاتی توده‌ها - حالات روانی - خصلت رابطه توده‌ها با پیمانگ وضع و موقعیت دشمن) و وضع پیمانگ است. در تشریح این مسائل رفیق نتیجه می‌گیرد که عوامل فوق هم در انتخاب مبارزه مسلحانه بعنوان هم استراتژی و هم تاکتیک دخالت داشت (دارد) و هم در انتخاب مبارزه مسلحانه بعنوان شکل اصلی مبارزه نقش ایفا می‌نمود - (رجوع شود به صفحه ۳ نشریه ثئوریک-۱) - البته همانطور که قبلاً گفته شد ، کاملاً معنی نیست چرا رفیق در توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه بعنوان خط مشی ای که مورد نظر مصاحبه است ، از استراتژی و تاکتیک و در اینجا از شکل اصلی مبارزه اسم می‌برد . آیا بنظر رفیق این هر سه يك مفهوم است ، پس چرا همان عبارت مصاحبه را بکار نمی‌برد ؟ اگر اینها با یکدیگر تفاوت دارند ، چرا مسئله مورد نظر مصاحبه نمی‌پردازد ؟ آیا به این ترتیب مسئله مخدوش نمی‌شود ؟ - ولی اصل مطلب ، در اینجا نیز رفیق مسئله را بدیهی تر از آن دانسته است که آنرا توضیح دهد و مثل مورد قبل ، صورت قضیه را با حل آن یکی گرفته . ولی لازمت به جای خود رفیق (خ) این مطلب را بشکافیم تا ببینیم در توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه بعنوان خط مشی ، نقش هر يك از عوامل فوق چیست . اولاً رفقا باید توجه داشته باشند که رفیق (خ) بر خلاف مصاحبه که ضرورت مبارزه مسلحانه را از گذشته شروع کرده و به حال تعمیم

میدهد ، همواره از گذشته صحبت میکند . او میگوید عوامل مختلفی که در تعیین خط مشی مسلحانه "دخالت داشتند" مینمودند "در آن شرایط و آیا اکنون عوامل دیگری دخالت دارند و میتوان گفت فردامکن است عوامل دیگری بوجود آیند که اصلا ضرورت مبارزه مسلحانه را نفی کنند؟ شاید رفقا در اینجا بی حوصلگی بکنند و بگویند که بصورت ملا نقطی مسئله را بررسی می‌کنم ، ولی رفقا این تقصیر من نیست ، بلکه خود رفیق (خ) برای اثبات حطول روح بیژن در مصاحبه مطالبی عنوان کرده است (بی شک ناخود آگاه) که به آسانی میتوان از آن حکم بر عدم ضرورت مبارزه مسلحانه در شرایط کنونی داد .

اکنون صحبت بر سر آن است که چه عواملی در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت داشت: ۱ - وضع مبارزاتی توده‌ها - اگر مبنای کتاب رفیق مسعود باشد و خود رفیق (خ) هم به آن اشاره میکند ، همه میدانیم که با توجه به یکسری عوامل در گذشته توده‌ها در حالت رکود و خمود قرار داشتند و مبارزات خود بخودی بسیار پراکنده و کم وسعت بود ۲- حالات روانی - اگر منظور حالات روانی توده‌ها باشد - که منطقی همین است - در آن موقع توده‌ها آمادگی پذیرش آگاهی سیاسی را نداشتند ، نسبت به روشنفکران انقلابی بدبین بودند ، خود را ضعیف و دشمن را قوی میپنداشتند ، روحیه باس و تسلیم داشتند و ۳- خلط رابطه توده‌ها با پیمانهنگ - اساسا باید از جدائی پیمانهنگ با توده سخن گفت - وضع و موقعیت

دشمن - دشمن از ثبات نسبی برخوردار بود ، ارگانهای سرکوب و بطور کلی تمام ارگانهای مربوطه اش با قدرت و متمرکز بودند ۰۰۰۰ عامل چهارم وضع پیشاهنگ - پیشاهنگی وجود نداشت ، مردم فقط حزب توده را میشناختند که هیچگونه گرایشی نیز نسبت به آن نداشتند ، گروه رفیق مسعود احدزاده هنوز به بیرون از خود نپرداخته بود و با تدوین مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک به بیرون از خود پنا نهاد (البته من مدعی نیستم تمام عوامل را شرح دادم) میتوان تمام آنچه را که رفیق مسعود در این رابطه میگوید مبنا قرار داد ، در این مورد مناقشه ای نیست ، اصل مطلب چیز دیگری است) .

بسیار خوب ، اینها عواملی بودند که " در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت داشتند " بنابراین هر گاه این عوامل تغییر یابند ، دیگر نمیتوان از همان خط مشی مسلحانه صحبت کرد ، ولی آیا عوامل فوق بعد از قیام ۲۲ - ۲۱ بهمن تغییر کرده اند ؟ همه میدانند که تغییر کرده اند . پس دیگر چه ضرورتی برای مبارزه مسلحانه از لحاظ فوق وجود دارد ؟ یا حداقل اکنون در تعیین خط مشی مسلحانه عوامل فوق چه نقشی دارند ؟ و اگر این عوامل دائماً متغیرند ، چگونه میتوانند در تعیین خط مشی ، در تعیین راهی که باید به پیروزی انقلاب به سرنگونی ارتجاع ، به تصرف قدرت سیاسی بیانجامد ، نقش ایفاء کنند ؟ ولی اینها سخنان تازه ای نیستند ، دیروز بیژن جزنی تحت نام رفیق مسعود

از " ضرورت این عوامل " در تعیین خط منی مسلحانه سخن میگفت و امروز رفیق (خ) برای اثبات حلول روح بیژن در مصاحبه آنرا به رفیق مسعود نسبت میدهد و بهر حال هر چه انجام میگیرد، تحت نام رفیق مسعود گیر است. لازم است رفقا به نقل قولهای زیر از بیژن جزئی تحت عنوان مبارزه مسلحانه چه ضرورتی دارد؟ توجه کنند و ببینند آیا روح بیژن جزئی در خود مقاله " نقدی بر مصاحبه " زنده نمده است؟

" پیش از آنکه بخواهیم به این مسئله خاص پاسخ دهیم ، بگذارید ببینیم اصولاً چه عواملی شکل مبارزه را تعیین میکنند... بنظر ما برای تعیین شکل مبارزه در يك مرحله محین از جنبش باید عوامل متعددی را مورد بررسی قرار داد که عمده ترین آنها عبارتند از ۱ - موقعیت اجتماعی و اقتصادی و ترکیب طبقاتی جامعه ، تعیین سیری که جامعه میپیماید ، ۲ - موقعیت اجتماعی سیاسی جامعه که عامل تعیین تضاد عمده جامعه ، شیوه اعمال حاکمیت طبقات حاکم و امپریالیسم میزان قدرت و سازمان یافتگی رژیم ، کمیت و کیفیت جریانها و سازمان های مبارز خلق میشود. ۳ - موقعیت روحی توده ها ، میزان تحرك ، جسارت و روحیه تعرضی آنها (و یا روحیه تسلیم و ناامیدی آنها) - ۴ - سنتها و اشکال مبارزاتی که مردم در گذشته تاریخی نسبتاً نزدیک در مبارزه با دشمنان خود بکار بسته اند - ۵ - موقعیت سیاسی جهانی و

آیا سخنان رفیق (خ) با کسی تغییر همان سخنان بیژن جزنی نیست و آیا جزوه مسمود بدلیل آنکه برای تعیین خط مشی فقط به عوامل ثابت و پایدار جامعه توجه دارد، ناقص و حتی غلط نیست؟

بیژن جزنی بیک معنا حق دارد که در توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه عوامل ناپایدار مختلفی را ردیف کند، چون او فقط "مرحله معینی از جنبش" را در نظر دارد و الا با کدام معیار میتوان عوامل فوق را در تأیید مبارزه مسلحانه مورد نظر چریکهای فدائی خلق بحساب آورد (و مثلاً گفت اگر توده‌ها روحیه یأس و تسلیم طلبی دارند، باید مبارزه مسلحانه کرد و اگر صاحب روحیه پر شور مبارزاتی هستند، مبارزه مسلحانه نگردد) ولی چرا رفیق (خ) ما در دام تعیین عوامل به شیوه بیژن جزنی افتاده است؟ رفیق (خ) حتی بعد از برشمردن این عوامل میگوید عامل اساسی چگونگی وضعیت و توازن نیروهای انقلابی و ضد انقلابی است که تازه آنها تعیین کننده "تاکتیکهای انقلابی" است.

آیا رفیق قصد داشته است تمام معلوماتی که در مورد چگونگی تعیین تاکتیک کسب کرده است، بر سر صاحب در رابطه با تعیین خط مشی مسلحانه پیاده کند؟ بسیار خوب، در رابطه با تعیین این یا آن تاکتیک که در شرایط مشخص با توجه به وضعیت سیاسی جامعه و مسلماً منطبق بر استراتژی باید باشد، توازن قوا بین نیروی انقلاب و ضد انقلاب را باید در نظر داشت، ولی اینجا

صحبت بر سر تعیین خط مشی انقلاب است مگر وضعیت و توازن نیروهای انقلابی و ضد انقلابی در تمام طول پروسه ثابت است که از روی آن بتوان خط مشی انقلاب را مشخص کرد؟

بهر حال به نقل قول فوق از کتاب نبرد با دیکتاتوری برگردیم . از آن این نتیجه هم بدست می آید که بیژن جزنی در توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه فقط يك عامل دیکتاتوری را در نظر ندارد ، بلکه همانند رفیق (خ) عوامل مختلف را بر می شمرد ولی مطلب دیگری نیز از مقاله رفیق (خ) باید مورد توجه قرار بگیرد تا انطباق نظرات رفیق با بیژن جزنی در این مورد روشن شود . رفیق (خ) میگوید ، " دیکتاتوری یکی از عواملی است که در قبول مبارزه مسلحانه نقش داشت " . کدام دیکتاتوری؟ همان دیکتاتوری مورد نظر ما؟ دیکتاتوری ای که از حاکمیت امپریالیستی منفک نیست؟ یعنی در رابطه با " وضعیت اقتصادی جامعه " و " وضعیت سیاسی جامعه " مفهوم مییابد و بر " وضعیت مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی جامعه " و " وضعیت پیمانهنگ " تأثیر میگذارد؟ دیکتاتوری ای که بدلیل جدا نبودن از حاکمیت امپریالیستی در رابطه با " شیوه نهائی حل تضاد خلق و امپریالیسم " قرار میگیرد؟ نه خیر ، اگر اینطور بسنود ، دیکتاتوری دیگر در کنار ۵ عامل ، عامل ششمی نبود ، بلکه این همان دیکتاتوری قائم بذات است که بیژن جزنی از آن نام میبرد ، این همان دیکتاتوری است که خود مستقلا " یکی از عواملی است که

در قبول مبارزه مسلحانه نقش داشت " .

بنظر می‌آید رفیق (خ) از تشریحی که در کتاب م*م- هم
 ۱- هم در رابطه با وضع مبارزه ضد امپریالیستی جامعه -
 حالات روانی توده‌ها ، وضعیت پیشاهنگ خصلت رابطه توده‌ها با
 پیشاهنگ ، وضع موقعیت دشمن - صورت گرفته ، این استنباط را دارد
 که گویا مبارزه مسلحانه بعنوان هم استراتژی و هم تاکتیک صرفاً
 با بررسی اوضاع آنروزی جامعه تعیین شده ، در حالیکه اگر
 کتاب رفیق مسعود صرفاً باین بررسی محدود میشد ، نه از مشی و نه
 از استراتژی و تاکتیک نمیتوانست سخنی بر میان باشد ، آنچه در
 این کتاب مورد بحث است ، تعیین راه برای انقلاب ایران است و به
 این دلیل عوامل ناپایدار بهیچوجه نمیتوانست در تعیین
 اینراه مبنا قرار گیرد .
 در مورد بقیه مطالبی که در مقاله رفیق (خ) آمده ، بعداً
 برخورد خواهم کرد .

با ایمان به پیروزی راهمان
 (ر) ۵۹/۹/۱۲

رفیق نویسنده مقاله از چریکهای فدائی خلق ایران

نظری به نقد رفیق (خ) از مصاحبه

اکثر رفقای که "مقدمه" جوابیه من را به نقد رفیق (خ) در مورد "مصاحبه" خواندند، آنرا "برخورد تند" تلقی نمودند، بعضی از این رفقا در مورد نوشته رفیق (خ) نیز چنین عقیده‌ای داشتند. اصولاً این دسته از رفقا خواهان آن بوده و هستند که مبارزه آیدئولوژیک به معنی واقعی و در مجرای صحیح و بدور از کلمات سنگین و تحریک آمیز، جریان یابد.

بعضی دیگر از رفقا با کمال تعجب مدعیند که نوشته رفیق (خ) "تند" نبوده است، ولی مقدمه جوابیه را "تند" میدانند. بنظر من این دسته از رفقا، قبل از اینکه به واقعیتها همانطور که هست، هر چند تلخ و ناگوار، بیاندیشند، به تصورات شیرین خود بیشتر اهمیت میدهند. در تصور آنها نوشته‌های رفیق (خ) بدور از چنان برخوردهای "تند" تصویر میشود، ولی بر عوض مقدمه جوابیه بیش از حد خودش به نظرشان "تند" جلوه میکند. البته رفقای هم بودند که قبلاً در بین خود، خط مرزشان را با "مصاحبه" کشیده بودند. بنا بر این نوشته رفیق (خ) را بدون تعمق به چگونگی برخورد آن و محتوایشادی کنان پایان کار "مصاحبه" خواندند. و مسلماً از نظر این رفقا نیز مقدمه جوابیه اصولاً باید تندتر از حد خودش تلقی شود.

بطور کلی اگر به این واقعیتها توجه کنیم، میبینیم همه "تندی" هم از آن خود جوابیه نیست، بلکه برخوردهای عده‌ای از رفقا نیز به "تندی" آن میافزاید.

باری، مطالب فوق بهیچوجه دلیل بر آن نیست که به مقدمه من ایرادی وارد نباشد. اکنون فکر میکنم بهتر بود در مورد نحوه برخورد

رفیق (خ) مطلب جداگانه ، آنها بصورت كاملا مشروح ، مینوشتم ، اصولا ضعف كار من آن بود كه آنچه را كه خود در بروسه زندگي و با تعمق در نوشته رفیق (خ) به آن دست یافته بودم ، و عمیقا بسینه آن معتقدم ، بدون توجه به اینکه رفقا چنین بروسه‌ای را از سرنگذرانیده‌اند و بنا براین با خواندن يك مطلب نمیتوانند مفهوم انتقاد ~~مرا~~ درك نمایند ، به آن صورت بیان کردم ، شاید درست تر آن بود كه در مورد نحوه برخورد رفیق (خ) موقعی مطلب مینوشتم كه برخوردهای عملی او بیشتر خود را به رفقا نشان میداد و در نتیجه امکان درك سخنانم برای رفقا بیشتر میشد . البته این تجربه را من نه فقط از این برخوردارم ، بلکه از تمام برخوردهائی كه در اوایل نسبت به " سازمان " و یا خمینی ، می‌کردیم و با اصطلاح آنچه را در دل داشتیم ، بدون توجه به آمادگی ذهنی و روحی هواداران و مردم با آنها در میان گذاشتیم ، بدست آورده‌ام . باشد كه بتوانم این تجربه را در عمل بكار بینم .

اما در مورد " مقدمه " ، به توضیحی کوتاه بسنده میکنم و بهتر میدانم شرح مفصل را در رابطه با مسائل تشكیلاتی بدم .
تأکید من در آن مقدمه این بود كه رفیق (خ) از يك طرف مدعی بود كه " اساسی ترین اشكال ((مصاحبه)) ، خط سیاسی - ایدئولوژیك آن است " و از طرف دیگر در اثبات این ادعا ، فقط چند جمله را مورد بررسی قرار میداد و در آخر نیز میگفت دو شعار " پیش بسوی سازماندهی مسلح توده‌ها " و " پیش بسوی تشكیل هسته‌های مسلح كارگری " درست هستند و آنها را باید از " مصاحبه " اخذ كرد . بنا براین از نظر من

* - مثلا با کمی تعمق در این نوشته ، میبینیم كه رفیق بجای کلماتی كه در " مصاحبه " بكار رفته ، كلمه خاصی را كه بتواند ایده القائی او را تداعی نماید ، ذكر میکند و یا در جایی حتی بجای جمله اصلی ، جمله‌ای می‌آورد كه مفهوم عوض میشود .

تفکر خود را در پائین شرح خواهم داد) صرف این تناقض بیانگر آن بود که دیگر نمیتوان گفت روح بیژن جزئی بر "مصاحبه" حاکم است و یا کسی یا کسانی بار دیگر تحت نام مسعود کار بیژن جزئی را تکرار میکنند. معنی این جملات نمیتواند اعتقاد رفیق (خ) بر مبنای یک تفکر منطقی باشد (مگر آن دو شعار بر مبنای خط سیاسی - ایدئولوژیک "مصاحبه" داده نمیشود؟)

اگر قبول کنیم که هر مبارزه ایدئولوژیک (چه آگاهانه، چه نا آگاهانه) هدف و جهتگیری خاصی دارد، باید پرسید که هدف و جهتگیری رفیق (خ) در مبارزه ایدئولوژیک حول "مصاحبه" چه بود؟ آیا رفیق قصد داشت با یک دیدگاه غلط موجود در سازمان ما مبارزه کند؟ آیا رفیق واقعا معتقد بود که "مصاحبه" با دیدگاه جزئی نوشته شده و با این دیدگاه باید مبارزه کرد؟ آیا رفیق میخواست با دامن زدن به این مبارزه، برای جنبش خلق راهجویی تئوریک بنماید؟ اگر حقیقتا رفیق (خ) چنین اعتقاد و چنین هدفی داشت، ابتدا میبایست این دیدگاه خطرناک را، آنها نه فقط در "مصاحبه"، بلکه در نوشتجات دیگر سازمان که از طرف معتقدین به "مصاحبه" نوشته شده، نشان میداد و با ایده‌های آن نوشتجات نیز به مبارزه برمیخواست (این سخن را بدان دلیل میگویم که معتقدم ممکن نیست رفیق یا رفقای بزعم رفیق (خ)، دارای دیدگاه جزئیستی باشند، ولی آنرا فقط در "مصاحبه" منعکس نمایند).

ثانیا حداقل در نقد "مصاحبه" این دیدگاه نشان داده میشود. درحالیکه رفیق (خ) با گفتن اینکه دو شعار را باید از آن اخذ کرد، معلوم میکند که با دیدگاه خاصی به مبارزه برنخاسته، بلکه "تجدیدش" با چند جمله مصاحبه است (این سخن را بر مبنای این اعتقاد میگویم که کسی نمیتواند شعاری برای رهنمود عمل بدهد و درست باشد، و لسی دیدگاهی که بر مبنای آن این شعارها داده شده "بیژنیستی" باشد) و ثالثا رفیق (خ) حتی در انتقاد به جلات، به شیوه‌ای بیهنایت غلط

دست میزند . او جمله را از کل متن خارج میکند و ایده‌ای را روی آن سوار سینماید و آنگاه به انتقاد میپردازد . مثلاً مینویسد : اینک « مصاحبه » میگوید جنبش شکست نخورده است ، به معنی این است که ما در این مرحله پیروز شدیم ، چون دیکتاتوری فردی از میان رفته . در حالیکه اگر منظور رفیق واقعا مبارزه با دید غلطی (مثلاً اینک ما در این مرحله پیروز شدیم) در سازمان بود ، باید از خود میپرسید ، اگر منظور جنبش شکست نخورده است ، همان چیزی است که خود وی میگوید پس چرا معتقدین به « مصاحبه » اولین کسانی در جنبش بودند که اعلام کردند قیام ۲۲ - ۲۱ بهمن شکست خورد ؟ اگر به راستی دیدی غلط حاکی از اینک « دیکتاتوری از بین رفته و ما در این مرحله پیروز شدیم » در سازمان ما وجود دارد ، چرا معتقدین به « مصاحبه » اولین کسانی بودند که گفتند قیام ۲۲ - ۲۱ بهمن شکست خورده و پایگاه دولت کنونی هم همان پایگاه رژیم سابق است و باز گفتند حاکمیت سیاسی بورژوازی وابسته (که پا برجاست) دیکتاتوری است و گفتند نباید هرچ و مرج کنونی را به معنی دمکراسی گرفت ؟ آخر این سخنان اگر امروز آنقدر بدیهی شده‌اند که سازمان پیکار هم از آن سخن میگوید ، در آن شرایط معتقدین به « مصاحبه » بودند که اولین بار بر زبان رانندند . کافی بود رفیق (خ) به این ظاهر - « تناقض » توجه میکرد ، آنگاه حداقل بخود اجازه نمیداد بگوید رفقا ، باز هم اندیشه‌های بیژن تحت نام مسعود ارائه میشود !

بطور کلی اثر هدف ، مبارزه با یک ایده انحرافی باشد ، باید آن را در جملات مختلف ، آنها نه فقط در يك اثر نشان داد ، باید رابطه ایده‌ای را که از فلان جمله استنباط میشود ، با کل ایده برقرار نمود تا تشخیص داد ، یا مثلاً جمله بد بیان شده یا واقعا بیانگر يك خط فکری است که در همه جا خود را مشخص میکند . و اگر هدف مبارزه ایدئولوژیک رفیق (خ) ، راهجویی برای جنبش خلق بود ، میبایست بعد از اثبات « اشکال خط سیاسی - ایدئولوژیک (مصاحبه) » ، خط سیاسی - ایدئولوژیک صحیحی را که خود به آن معتقد است ، ارائه میداد .

ولی بطور کلی در نوشته رفیق (خ) بجز ایرادگیری از چند جمله " مصاحبه " ، چیزی نمیتوان دید . او ابتدا با قبول دو شعار اساسی " مصاحبه " ، خود بخود معلوم میکند که مبارزه اش بیساخته سیاسی - ایدئولوژیک " مصاحبه " نیست * و علاوه بر آن ، همانطور که گفته شده دیدگاه خاصی را مورد نقد قرار نمیدهد و در وجه مثبت هم مطلبی نمیگوید که به معنی راهجویی تئوریک رفیق تلقی شود .

پس آنچه میماند ، مبارزه با چند جمله است که اگر هم بپرض این جملات ایده غلطی را القا نمایند ، باز هم نمیتوان از لزوم مبارزه ایدئولوژیک حول " مصاحبه " صحبت کرد و آن چند سطر مقدمه ای که رفیق (خ) در اول نوشته خود آورده است ، دیگر موردی ندارد . آخر چرا ایرادگیری از چند جمله در حاشیه مبارزه ایدئولوژیک واقعی که هدف آن باید حل معضلات جنبش خلق باشد ، صورت نمیگیرد ؟ چرا در شرایطی که استعدادها و انرژی رفقای ما بعزت عدم پاسخگویی سازمان به معضلات جنبش گرفته شده ، انرژی این سازمان را در جهت اثبات اینکه فلان جماعات " مصاحبه " " بیژنیستی " است و " مسودی " نیست ، بکارگیریم ؟ آیا درد جنبش خلق ما که هر روز با توطئه ننگین امیرالهیستها روبروست ، با چنین مبارزه ایدئولوژیکی ، نره ای حل شدنیست ؟

موقعی که من در مقدمه نوشتم " صحبت بر سر نقد سازنده است ، نقدی که در عین افشای انحراف ، در عین برخورد قاطع و صریح ، رفتار را

* - پس از آنکه در این مورد به نوشته رفیق (خ) انتقاد شده ، او در نوشته جدیدش به این نتیجه رسید که آن دو شعار را نه تنها نمیتوان اخذ کرد ، ولی این موضوع هم عیب اصلی نوشته رفیق (خ) را برطرف نمیکند . او باز هم ارتباط جملات را با ایده کلی در نظر نمیگیرد و بدون توجه به شرایط نوشته شدن مطلب ، دست به انتقاد میزند و مهمتر از آن ، نمیگوید چه چیز درست بود و چه چیز غلط بجای چیز درست نشده بود .

به برخوردهای فعال و خلاق در جهت پیشبرد مشی انقلابی و نظرات انقلابی حاکم بر سازمان رهنمون شود" اشاره‌ام به این بود که باید برخورد بگونه‌ای باشد که ایده درستی را تقویت نماید - یعنی رفیق (خ) طوری از "مصاحبه" انتقاد کند که بگوید فلان ایده غلط چنان عملکرد غلطی را بدنیال دارد و برای تصحیح فلان عملکرد، ایده باید چنین و چنان باشد - چراکه صرف انتقاد از چند جمله، هدف درستی نیست، هدف باید راهگشایی باشد - خلاصه کنم - من معتقد بوده و هستم :

۱ - هدف رفیق (خ) از دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک - "مصاحبه" ، حل معضلات جنبش و پاسخگویی به مسائل مردم نبوده است (نه نقد او مربوط به این مسائل و نه خود در وجه مثبت مطالبی در این رابطه بیان میکند) .

۲ - با این نقد ، رفیق نشان نداده که دیدگاهی غلط بر سازمان ما حاکم است یا وجود دارد .

۳ - رفیق (خ) در نقد خود مطالب را از شرایط خود جدا میکند ، این برخورد حتی اگر با نوشتجات لنین و هم صورت بگیرد ، براحتی میشود " غلطی " نوشتجات لنین و را نشان داد ، مثلاً امروز میتوان گفت شعار " سازماندهی مسلح توده‌ها " نمیتواند شعار رهنمودی ما باشد (ولی در آن شرایط چطور ؟) و رفیق (خ) خود بخوبی میداند فلان جمله " مصاحبه " در رابطه با چه مسئله خاصی در آن شرایط نوشته شده .

اگر مسئله ، مبارزه با دیدگاه خاصی برای حل معضلات جنبش نیست ، تأکیدات فراوان رفیق که روح بیژن جزنی در " مصاحبه " زنده شده ، برای چیست ؟ رفیق (خ) با چنین شیوه برخوردی میخواهد رفقای دیگر را بر علیه " مصاحبه " بسیج نماید .

مثلاً به این جملات توجه کنید : " من برخلاف این عقیده هستم که " مصاحبه " را بازگو کنند چریکهای فدائی خلق میدانند به اعتقاد من ، هنوز هم جزوه " مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک " مبنای تفکر چریکهای فدائی خلق است . یکبار دیگر این جملات را در کنار

مقدمه رفیق (خ) و تأکیدات فراوان او مبنی بر " مسعودی " نبی بودن " مصاحبه " قرار دهید ، برآستی این جملات با چه انگیزه‌ای نوشته شده ؟ چه کسی " مصاحبه " را در مقابل کتاب رفیق مسعود قرار داده بود ؟ چه کسی میگفت که با وجود " مصاحبه " ، نوشته رفیق مسعود دیگر بازگو کننده چریکهای فدائی خلق نیست و یا دیگر مبنای تفکر آنها را تشکیل نمیدهد ؟! که رفیق (خ) با این جملات به جنگ آنها میرود و میگوید: نه ، کتاب رفیق مسعود هنوز هم مبنای تفکر چریکهای فدائی خلق است .

اگر چنین ایده‌ای از طرف رفیق یا رفقائی مطرح شده بود ، بیشك رفقا در جریان آن قرار داشتند ، ولی اگر چنین چیزی نیست ، که در واقعیت نیست ، آیا این جملات برای استفاده از احساسات رفقا نسبت به رفیق مسعود ، جهت پیشبرد نظر خاصی نوشته نشده ؟ اینرا رفیق (خ) ظاهرا باید بهتر بداند که اصولا دو پدیده متفاوت را نمیتوان با هم مقایسه کرد . و بر این اساس ، نه هنوز هم ، بلکه همواره کتاب " مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک " مبنای تفکر چریکهای فدائی خلق خواهد بود . مسابقه‌ای مطرح نیست . حتی اگر امروز اثری ارائه شود که با دیدی کاملا علمی و بطور همه جانبه مسائل کنونی جنبش را تئوریزه نموده و مسئله " چه باید کرد " کنونی را حل نماید ، باز هم میتوان گفت و باید گفت که " هنوز هم " نوشته رفیق مسعود مبنای تفکر چریکهای فدائی خلق است . چنین اثری نه تنها از ارزش و اهمیت نوشته رفیق مسعود ذره‌ای نخواهد کاست ، بلکه به درك بهتر و وسیعتر آن کمک خواهد نمود ، چنانچه مقایسه‌هایی از تفکر خرده‌بورژوازی نشأت میگیرد و کمونیستها باید با مهدی وسیع به مسائل بنگرند .

و در آخر ، حداقل چیزی که میتوان گفت ، اینست که رفیق (خ) بمدت یکسال و نیم انرژی سازمان را در مبارزه ایدئولوژیک بنی‌ثمر و محدود مصرف کرده و اگر چه اکنون طبق مصوبه شورای سازمان ، مبارزه ایدئولوژیک میتواند در مسیر اصلی و واقعی خود جریان یابد ، مجبیریم باز هم تا حدودی

انرژی خود را در مسیری که رفیق (خ) بقیان گذاشته است، صرف کنیم.

با ایمان به پیروزی راهمان

(ر) ۶۰/۲/۸

رفیق نویسنده مقاله از جریکهای فدائی خلق است.

نقد دیدگاه‌های "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی"

- مقاله دوم -

در مقاله اول، برخی از دیدگاه‌های "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" را مورد نقد و بررسی قرار دادم. در مقاله کنونی می‌خواهم درك "مصاحبه" را از مبارزه مسلحانه افشا کنم و مورد بررسی قرار دهم.

حقیقت این است که درك "مصاحبه" از مبارزه مسلحانه بهیچوجه منطبق با ادراک راستین تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک نیست. رفیق مسعود احمدزاده مبارزه مسلحانه را همچون یک جنگ توده‌ای طولانی می‌بیند که تا قطع سلطه امپریالیسم به مثابه استراتژی و تاکتیک پایدار میماند. در دیدگاه رفیق مسعود تا وقتی که سلطه امپریالیسم پابرجا است، تا وقتی که ارتش امپریالیستی پابرجاست، مبارزه مسلحانه نیز از جانب خلق جریان دارد. و چنین مبارزه‌ای تابع قانونمندیهای جنگ توده‌ای طولانی است. و این معنی به روشنی در اثر رفیق مسعود احمدزاده خود را نشان میدهد.

در "مصاحبه" تمامی سیستم نظری رفیق مسعود راجع به مبارزه مسلحانه دگرگون شده و سیستم دیگری جایگزین آن میگردد. این سیستم دیگر چیست؟ نام این سیستم در فرهنگ مبارزه مسلحانه، "دفاع از خود مسلحانه" است.

اگر بدون پیشداوری و سنگینی نبلی ذهنی "مصاحبه" مسعود مطالعه قرار گیرد، متوجه میشویم که در "مصاحبه" هیچگاه ضرورت

مبارزه مسلحانه بعنوان هم استراتژی ، هم تاکتیک مورد تأکید قرار نمیگیرد ، بلکه این ضرورت تسلیح توده ها و مسلح ماندن آنها است که بعنوان وظیفه ای اساسی مورد تأکید قرار میگیرد . به تمام قسمتهائی که "مصاحبه" راجع به مسئله جنگ صحبت میکند ، رجوع کنید تا کاملا با مفاهیم و نقطه نظرات آن آشنا شوید اینک نقل قولهاست از "مصاحبه" :

" میدانید امپریالیسم در کمین انقلاب ماست ؟ میدانید هر لحظه ممکن است تعرض نظامی آغاز شود ؟ اینکه به چه وسیله ای ، دیگر مهم نیست . چه بوسیله تفنگدارانی که در سواحل ما پیاده میکند ، یا بوسیله مزدورانی که در اینجا و آنجا مشغول سربازگیری هستند ، یا بوسیله بخشی از این ارتش ، یا بوسیله دسته های مخفی سیاسی - نظامی ، بهر حال حتی خوش خیالترین سیاستمداران هم این خطر را حس میکنند ، همین خطر مهمترین وظیفه کنونی ما را تعیین میکند ، باید مردم را برای مقابله با این خطر بسیج کرد ، مردم آماده اند ، تشکیلات ورهبری میخواهند ، حتی شیوه مبارزه را هم شناخته اند ، مخفیانه مسلح میشوند ، وظیفه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران روشن است . باید "سازمان مسلح توده ها" را بوجود آورد " (ص ۳۴ - تأکید ها از ما است) .

" امپریالیسم در کمین انقلاب ماست " . البته این گفته مبهم است ، گرچه باز با رجوع به کل " مصاحبه " بعنوان ادراکی از آن به دست آورد ، ولی در هر حال ما آنرا در وسیعترین معنای آن در نظر میگیریم :

امپریالیسم در بی سرکوب شدیدا قهرآمیز مبارزات اوج گرفته خلق ماست . اگر چنین باشد ، ایده " مصاحبه " را چنین میتوان فهمید . " مبارزه خلق ما توانست یکسری دستاوردهائی برای خود بدست آورد . امپریالیسم مسلما از این بابت دلخوش نیست ، بنا بر این کمین

کرده است تا این دستاوردها را نابود کند و دو باره سلطه کامل خود را برقرار سازد. پس وظیفه پیمایشانگ این است که توده‌ها را آماده کند، سازمان مسلح توده‌ها را بوجود آورد تا در صورت هجوم امپریالیسم مقاومت کند."

اما باید پرسید، در چه پروسه‌ای توده‌ها را آماده کند؟ این سازمان مسلح توده‌ها، در چه پروسه مبارزاتی متولد میشود؟ چرا که هر سازمان توده‌ای در جریان یک پروسه مشخص مبارزاتی ضرورت خود را تحمیل میکند و تولد مییابد. ظاهراً از نظر "مصاحبه"، که اعتقاد دارد "مردم خود آماده‌اند" و "حتی شیوه مبارزه را هم شناخته‌اند" این مهم با تبلیغ و ترویج بیشتر و کار آرام سیاسی باید جلو رود.

با اینکه "مصاحبه" میگوید "مردم" حتی شیوه مبارزه را هم شناخته‌اند"، ولی معذالک پیشرفت بعدی انقلاب را تا هجوم امپریالیستها، نه با توسل به قهر انقلابی، بلکه در اشکال غیر قهر آمیز میداند. عجلانما اجازه ندهید در اینجا ایده "دفاع از خود" را نشان نهم:

هنوز سلطه امپریالیسم از بین نرفته است، اما خلق مسابدر پروسه یک مبارزه دستاوردهائی بدست آورده است، یعنی امپریالیستها

* - رفقا وقتی مقاله خبرنامه ۳۴ بیرون آمد، عده‌ای از ما

فکر میکردیم که این مقاله خلاف اعتقاداتمان است. این تفکر هم درست و هم غلط بود. درست بود از این نظر که مقاله خبرنامه ۳۴ با تفکر ثنوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک یکسره مغایرت داشت و غلط بود از این نظر که نویسنده مقاله از چارچوب اعتقادات رسمی و عملی سازمان خارج نشده بود، و در حقیقت همانها را تبلیغ کرد. رفقا با رجوع دوباره به آن مقاله، "مصاحبه" و نوشته‌ای که فراروی خود دارند، میتوانند یگانگی کامل ایده‌های مطرح شده در مقاله ۳۴ و "مصاحبه" را دریابند.

را بهر حال وادار به نوعی عقب نشینی کرده است ، و اکنون چون اینرا میدانند که حتما مورد هجوم امپریالیستها قرار خواهد گرفت ، خود را مسلح نگاه میدارد و بیشتر مسلح میکند تا در صورت هجوم ، آزد ستاوردهای خود دفاع کند . آیا این ادعا که " مصاحبه " از " دفاع از خود مسلحانه " دفاع میکند و پیشرفت امر انقلاب را تا هجوم امپریالیستها در اشکال غیر قهرآمیز میبیند ، مستند هست ؟ کاملا . جملات بعدی این ایده ها را با وضوح تمام بیان میکند . بخوانید :

" س - یعنی شما معتقدید که چریکهای فدائی خلق به جنگ با این دولت برخیزند ؟ ج - بهیچوجه ، از کدام سخن من چنین استنباطی کردید ؟ من گفتم باید مردم را برای هجوم نظامی امپریالیسم آماده کنیم . البته ممکن است در این هجوم ، کسانی از این دولت هم دست داشته باشند ، ولی بهیچوجه من معتقد به آن نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی پرداخت . ولی هر جا به خلق حمله نظامی میشود ، باید مقاومت نظامی خلق را سازمان داد " (تاکیدها از ما است) .

خوب ، بهیچوجه ، از کدام سخن من چنین استنباط کردید ، و در دنباله سؤال به وضوح گفته میشود ، من به آن معتقد نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی پرداخت . پس در حال حاضر ، و این در حال حاضر هر قدر که بخواهد طول بکشد ، نباید با دولت کنونی به مبارزه نظامی پرداخت . سؤال : پس امر انقلاب در چه اشکالی اساسا پیش روی خواهد کرد ؟ با توجه به اینکه اشکال مبارزه پس دو نوعند یا قهرآمیز ، یا غیر قهرآمیز ، یا غیر قهرآمیز ، نیتجه منطقی این است که در اشکال غیر قهرآمیز جلو خواهد رفت . ولی يك حاشیه روی در همینجا ضروریست . خواننده ای که بطور بالا ، از " مصاحبه " را میخواند ، میتواند از خود بپرسد که چرا در وسط این بحث مسئله زیر مطرح میشود : البته ممکن است در این هجوم ، کسانی از این دولت هم دست داشته باشند .

اما خواننده میتواند در جمله بعدی، چرایی این مسئله را
وضوح در یابد :

"ولسی بیهیچوجه من معتقد نیستم که در حال حاضر باید بسه
مبارزه نظامی پرداخت" .

یعنی علیرغم اینکه در دولت کنونی کسانی هستند که ممکن
است در هجوم امپریالیستها در آیند، دست داشته باشند، من معتقد
نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی پرداخت. و در حقیقت
امر، تأکیدی بر این امر است که در حال حاضر نباید جنگید .
اما ایده دفاع از خود : جملات بالا به روشنی میگوید من معتقد
نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی پرداخت. یعنی اینکه
من معتقد به تعرض نظامی به حاکمیت کنونی نیستم (البته در حال
حاضر) . ولی . بله ، ولی اگر آنها تعرض کردند ، ما باید مقاومت
کنیم . ایده " دفاع از خود مسلحانه " یکبار دیگر بخوانید
" ولی هر جا به خلق حمله نظامی میشود ، باید مقاومت نظامی خلق را
سازمان داد " .

این حال حاضر ، معنی مشخص آن در فرهنگ سیاسی - نظامی چیست؟
معنی این حال حاضر در ادبیات جنگ توده‌ای طولانی چیست ؟ " مصاحبه "
این نکته را مبهم میگذارد . ولی در هر حال برای بحث ما چندان مهم
نیست . اما مهمتر از آن ، چرا در حال حاضر نباید به مبارزه نظامی
پرداخت ؟ آیا بخاطر توهم توده‌هاست ؟ آیا توده‌ها آمادگی ندارند ؟

" - یک تذکر : این جملات از ابعاد دیگر نیز میتوانند مورد
نقد قرار گیرد . ما خود همیشه به دیگران به درستی توصیه میکردیم
که دولت را به عنوان یک ارگان طبقاتی ، با افرادی که کارکنان
آن هستند ، نباید اشتباه گرفت . جملات فوق میتوانند این معنی را
در ذهن متبادر کند که ما همواره حساب کسانی را از کسان دیگر جدا
میکنیم . در هر صورت این بحث ، وقتی صحبت بر سر دستگاه دولتی
است ، جز ایجاد ابهام ، هیچ اثر دیگری ندارد .

نظر " مصاحبه " این نمیتواند باشد ، " مصاحبه " اعتقاد دارد توده‌ها آماده‌اند ، حتی شیوه مبارزه را نیز میدانند ، فقط تشکیلات و رهبری میخواهند . و گویا تر از آن ، جلات زیر است . دقت کنید :

" باید همه نیروهای ضد امپریالیست را برای يك مبارزه مسلحانه که مسلما بما تحمیل خواهد شد ، آماده کرد ، تشکیل شوراهای در کارخانه‌ها مهم است ، ولی مهمتر از آن ، سازمان دادن مبارزه مسلحانه خلقهاست که چون از ستم دوگانه رنج میبرند ، زودتر از سایرین در این مرحله برای احقاق حق خود سلاح برداشته‌اند . خلق عرب مسلح است و میدانند و مصمم است که برای احقاق حق خود بجنگد ، خلق کرد همینطور ، جنگ مردانه‌ای هم کرده ، خلق ترکمن و سایر خلقها ضربه‌ای که اینها بر رویکر امپریالیسم بزنند ، بفتح طبقه کارگر است . اساسا تا وقتی آنها مسلحند ، این شوراها صنفی در کارخانه از هجوم بورژوازی واپسته درامانند . " (ص ۶۴ - تأکیدها از ما است)

واقعا اگر همه این خلقها هم مسلحند و هم مصمم ، به چه دلیل در شرایط کنونی نباید مبارزه نظامی کرد ؟ چرا در مقابل سؤال فوق باید دستچاکی جواب دهیم :

" بهیچوجه ، از کدام سخن من چنین استنباط کردید " .

در ثانی ، باز هم البته در این جملات آمده " دفاع از خود مسلحانه " خود را نشان میدهد : همه نیروهای ضد امپریالیست را باید آماده کرد ، برای يك " مبارزه مسلحانه که مسلما به ما تحمیل خواهد شد " .

و ثالثا این سؤال که : رفقا ، کجای این منطق با مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک همخوانی دارد ؟ طبق دیدگاه رفیق مسعود احمدزاده ، ارتش خلق در يك پروسه مبارزه مسلحانه بی امان علیه سلطه امپریالیسم متوقف میشود . اما در " مصاحبه "

■ - البته این جملات از زوایای دیگری نیز میتواند مسود بحث قرار گیرد .

میبینیم که " سازمان مسلح توده‌ها " نه در يك يروسه مبارزه مسلحانه ، بلکه به شیوه‌های دیگری بنیاد میشود - چگونه شد که ما بخود اجازه دادیم تا در شرایطی که جنگ خلق ترکمن ، جنگ خلق عرب و جنگ خلق کرد را تجربه کردیم ، باز هم معتقد باشیم که در حال حاضر نباید مبارزه نظامی کرد ؟

رفقا ! مشی حاکم بر سازمان ما مبتنی بر دیدگاه‌های رفیق مسعود نبود ، تمامی افراد مرکزیت این سازمان ، که اکنون برخی از آنها ادعا دارند سازمان را طبق " مشی " رهبری کرده‌اند ، با این اعتقاد کار میکردند : " در جائیکه مبارزه خلق جریان دارد ، میجنگیم ، و در جائیکه مبارزه مسلحانه توده‌ای نیست ، تبلیغ و ترویج و افشاگری میکنیم " . اینرا حتی میتوان در اسناد سازمانی یافت . *

این ادراک که ناشی از يك لیبرالیسم فکری وعدم برخورد جدی با مسائل انقلاب ، یعنی لیبرالیسمی در همه وسعت آن ، بسود ، روح سازمان ما را همچون يك خوره آهسته آهسته خورد و اکنون نیز میخورد . در این ادراک معنای نظری و یا لاقول عملی مرحله توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه ، روشن نیست ، و یا اینکه ادراک کاملاً غلطی از آن وجود دارد - بحث انتقادی در این زمینه ، جای دیگری دارد ، ولی همینقدر باید گفته شود که این ادراک ، " اکونومیسم " درون جنبش مسلحانه است که در تمام شئون حیات تشکیلاتی ما خود را نشان داد و میدهد . اکنون برگردیم به دنبال مطلب .

در سرتاسر " مصاحبه " ، مبارزه مسلحانه بعنوان شیوه اصلی مبارزه مورد بحث قرار نمیگیرد . و اساساً امر مبارزه مسلحانه به يك امر تاکتیکی تنزل داده میشود . دقت کنید !

" س - اندکی روشنتر سخن بگوئید ، بالاخره باید جنگید یا نباید نجنجید ؟ ج - این سؤال منافهیزیکی است . اینکه باید جنگید یا

* - رجوع کنید به سخنرانی رفیق اشرف دهقانی در مهاباد .

نجدگید ، به تحول اوضاع مربوط است ، ولی يك چیز روشن است ، باید خلق را برای جنگ آماده کرد " (ص ۲۰ - تأکیدها از ما است) .
و یا در باین تر ، ضرورت تسلیح توده ها بدین شکل بیسان
میشود :

" يك خلق مسلح بهترین وسیله است برای جلوگیری از ماجراجویی نظامی امپریالیسم . اگر ما خلق را بسیج کردیم ، مسلح کردیم ، آماده به جنگ کردیم و برای احقاق حق خود ، مصمم نمودیم ، چه بسا که امپریالیسم و نوکرانش از جنگ با ما منصرف شوند ، زیرا که شکست حتمی خود را از پیش میبینند " (ص ۲۱ و ۲۲ - تأکیدها از ما است) .

رفقا ! این جملات را بدقت مطالعه کنید و بار دیگر در آن عمیق شوید ، ببینید کجای این ایده ها با تئوری علمی مبارزه مسلحانه همسازی دارد ، ببینید آیا این جملات اساسا گذار قهرآمیز را بزیبره سؤال نمیبرد ؟ در همه این ایده ها ، اولتادارك جنگ از خود جنگ تفکیک میشود ، تدارك جنگ در پروسه ای غیر از خود جنگ صورت میپذیرد و حتی عنوان میشود که در صورت تسلیح توده ها ، امپریالیسم و نوکرانش چه بسا از جنگ با ما منصرف شوند ، زیرا که شکست حتمی خود را میبینند . کدام اصل تئوریک مارکسیستی - لنینیستی پشتوانه این ایده ها است ؟ کدام تجربه تاریخی این ایده ها را تأیید میکند ؟ و از کدامین تز مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک ، حتی میتوان به غلط چنین برداشتی را کرد ؟ رفقا ! ببینید در سازمان ما چه ایده هایی رسوخ کرده است .

خوب ، ما سازمان مسلح توده ای خود را داریم ، آنوقت چه میشود ؟ انقلاب چگونه پیش میرود ؟ جواب این سؤال را از خود " صاحبه " در میآوریم و در ضمن ، تناقضات درونی سیستم " صاحبه " نیز بر ملا میشود . بخوانید !
" بلی دارم به مهمترین مسئله میپردازم . آنها که تئوری

مبارزه مسلحانه را فراموش کرده‌اند، و یا آنها مردود دانسته‌اند، ممکن است بگویند مهمترین مسئله در حال حاضر برای ما، مسئله قانون اساسی و مجلس موسسان است، ولی تئوری مبارزه مسلحانه، گر چه قبول دارد که تدوین قانون اساسی مترقی میتواند در حال حاضر اهمیت مبارزاتی داشته باشد و پس از تدوین نیز چارچوب خوبی برای جهت دادن به مبارزات آینده است، ولی مسئله اصلی جنبش ما، مسئله خلع سلاح است. ما باید قاطعانه با این مسئله برخورد کنیم، چون مرگ و زندگی جنبش در آن نهفته است و اساسا اگر توانستیم سلاح را در دست مردم نگاه داریم، میتوانیم بخواهیم که قانون اساسی مردمی تدوین شود و اگر توانستیم مردم مسلح را سازماندهی کنیم، میتوانیم بخواهیم که قانون اساسی در اولین ماده خود تمام روابط امپریالیستی و منافع امپریالیستی را از بین ببرد و بورژوازی وابسته را منقرض اعلام کند. و اگر این بورژوازی به مقاومت برخاست میتوان آنها سرکوب کرد. * (با این جملات نیز در بعدها گوناگون میتوان برخورد کرد). در حالی که اعتقاد داریم دولت ایران، دولتی وابسته به امپریالیسم است، انتظار "تدوین قانون اساسی مترقی" را داریم که باز هم در حال حاضر دارای اهمیت مبارزاتی است. و پس از تدوین، "چارچوب خوبی برای جهت دادن به مبارزات آینده است." اگر این مردم خلع سلاح نشده میتوانند در همان "ماده اول" روابط امپریالیستی و منافع امپریالیستی را از بین ببرند، این "مبارزات آینده" چیست؟ اگر غیر از این است، قانون اساسی مترقی به چه مبارزاتی میتواند "جهت" بدهد؟ دقت داشته باشیم: اگر بورژوازی بخواهد به

* آنچه گفته شد، در رابطه با مسئله اصلی جنبش است، ولی در این سطور که جزئی از سیستم فکری "مباحثه" است، جواب آن سؤال نیز پیدا میشود.

این ایده‌ها يك الكوبرداری غلط از تزهای لنین در انقلاب ۱۹۰۵ است.

مقاومت برخیزد ، میتوان آنرا سرکوب کرد .

طرحی که تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک از روند انقلاب ضد امپریالیستی خلق ما میدهد ، در کجای خود با این طرح قرابت دارد ؟

آری ، ما توده‌ها را مسلح میکنیم تا آنها همچون نیروی فشار عمل کنند . اشکال مسالمت‌آمیز در حال حاضر ، اشکال اصلی مبارزه‌اند ، توده‌های مسلح ، پشتوانه آن ، و احیانا اگر این بورژوازی وابسته به مقاومت برخاست (چون ممکن است از آنجا که شکست‌حتمی خود را در مقابل توده‌های مسلح پیش‌بینی میکند ، از مقاومت صرف‌نظر کند) ، آنرا سرکوب کند . کجای این ایده‌ها با تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک حتی شبیه است ؟

رفقا ! دیدگاه " صاحبیه " در رابطه با مبارزه مسلحانه ، دیدگاه " دفاع از خود مسلحانه " است . برای آشنائی بیشتر با سیستم فکری " دفاع از خود مسلحانه " ، رفقا میتوانند به بخش اول کتاب دبره ، " انقلاب در انقلاب " رجوع کنند . در آنجا دبره تجربیات عینی و مبانی سیستم " دفاع از خود مسلحانه " را بیان میکند . و برای درک عالیت‌تر نظرات رفیق مسعود احمدزاده ، که نظر رسمی سازمان ماست ، میتوان به اثر درخشان و گویا همیشه تازه او ، " مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک " از فصل " مشی ما " به بعد رجوع کرد .

اکنون روشن میگردد که معنی مشخص " پیش‌بوی سازماندهی مسلح توده‌ها " چیست . با این تفاسیر ، " پیش‌بوی سازماندهی مسلح توده‌ها " از نظر " صاحبیه " یعنی " تسلیح توده‌ها " در يك پروسه اساسا غیر قهرآمیز با هدف اینکه بتواند در آینده در مقابل هجوم امپریالیستها مقاومت کند . و یا اینکه مقاومت احتمالی بورژوازی وابسته را در مقابل پیشرفت شیوه‌های مسالمت‌آمیز مبارزه سرکوب کند . دیگر پیش‌بوی سازماندهی مسلح توده‌ها " بمعنای گسترش مبارزه مسلحانه نیست . زیرا مفهوم گسترش دارای معنی ای تعرضی و استراتژیک است و ما

دیدیم که در سیستم نظری "مصاحبه" مبارزه مسلحانه امری صرفاً تاکتیکی و منوط به تعرض دشمن مقابل میباشد. بهمین جهت، این شعار نیز شعاری نادرست بوده و نمیتواند بعنوان شعار اصلی جریکهای فدائی فدائی خلق ایران تلقی شود. البته از این شعار معنای دیگری نیز میتوان استنتاج کرد، ولی در سیستم "مصاحبه" معنی آن دقیقاً روشن است و این معنی نمیتواند مورد قبول تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک باشد.

این نکته قابل ذکر است که، چرا ما شعار "پیش بسوی ایجاد ارتش خلق" را که شعاری صریح و روشن است، بعنوان شعار اصلی خود کنار گذاشتیم؟ رفقا! یکبار دیگر "مصاحبه" را مطالعه کنید، حتی یکبار، فقط یکبار هم ترکیب "ارتش خلق" بکار گرفته نمیشود. در حالیکه در شرایطی که ما وارد مرحله توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه شدیم، "ارتش خلق" مبرم‌ترین مسئله ماست.

شعارهایی از قبیل "پیش بسوی هسته‌های مسلح کارگری" و "هسته‌های مسلح خلق" نیز شعارهایی نادرست هستند. ظاهراً این شعارها شکل مشخص سازماندهی توده‌ها را مشخص میکنند و ولی در شرایطی که مبارزه مسلحانه وارد مرحله توده‌ای شدن آن شده است، به چه دلیل شکل مشخص آن شکل "هسته‌ای" است؟ و چگونه میتوان این شعارها را بعنوان شعار سازمانی عام مطرح کرد؟ چه از نظر نظری و چه از نظر عملی، و چه از نظر تجربه مشخص مبارزه خلق ما، نمیتوان گفت اشکال عام شکل نظامی توده‌ای، بشکل "هسته‌ها" است. ثانیاً ترکیب صرف "کارگری" شعار "پیش بسوی تشکیل هسته‌های مسلح کارگری" با توجه به قانونمندیهای جنگ خلق بر علیه امپریالیسم، به چه منظوری است و چه دلیل عینی، این هسته‌های صرفاً کارگری را ضروری میسازند؟

آنچه که آمد، در حقیقت نقدی بر قسمت آخر مقاله اول من نیست. من از شعار "پیش بسوی سازماندهی مسلح توده‌ها" برداشت دیگری داشتم، ولی با مراجعه دوباره به "مصاحبه" دریافتم که نظری

" مصاحبه " یکسره چیز دیگری است . البته بار دیگر این موضوع را توضیح
 هم که در هر حال شعار اصلی ما در این زمینه ، شعار " پیش بسوی
 تشکیل ارتش خلق " میتواند باشد .

در مورد " هسته های مسلح خلق " درک نادرستی داشتم که در جریان
 مباحثات و مطالعه بیشتر ، موفق به تصحیح آن شدم .

رفقا ! باز هم " مصاحبه " از زوایای دیگر میتواند مورد بحث
 قرار گیرد . سیستم " مصاحبه " در ضمیمه کانسول بسا اعتقادات
 رفیق مسعود احمدزاده است ، و این میطلبد که هر چه جدی تر بسا آن
 برخورد کنیم .

با امید به اینکه با یالایش ایدئولوژیک و سیاسی خود ، ادامه -
 دهندگان راستین راه چریکهای فدائی خلق ایران باشیم ، این مقاله را به
 پایان میرسانم .

با ایمان به پیروزی راهمان

۶۰/۱/۱

نویسنده مقاله رفیق (خ) از ارتش رها ئی بخش خلقهای ایران

مبارزه ایدئولوژیک با جنجال در درون سازمان *

"مقدمه"

مدتی است در برخورد با "مصاحبه" جنجالی در سازمان ما برای افتاده که اگر همه نام آنرا مبارزه ایدئولوژیک بگذارند، من یکی شخصا با معیارهایی که از مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمان پرولتری در دست دارم، بهیچوجه آنرا مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی نمیدانم و آنرا بواقع یک "جنجال" و یا عبارت دقیقتری که رفیق (خ) بکار برده و بخوبی ماهیت این بلاصلاح مبارزه ایدئولوژیک را نشان میدهد، یعنی "افشا" کردن مصاحبه "مینام" و آنهم نسبه افشاگری به شیوه پرولتری.

مهمترین خصوصیت یک مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی پرولتاریا همه جانبه بودن این مبارزه و گسترش آن به تمام زمینهها و تحلیل مسائل در پروسه تکاملی آنهاست. در جریان این مبارزه ایدئولوژیک، هر فکر غیرپرولتری از طرف هرکس و بهر صورتی که بیان شده باشد، آماج مبارزه قرار میگیرد. در حالیکه خصوصیت "جنجال" ایدئولوژیک کنونی، یا به تعبیر رفیق (خ)، "افشاگری" علیه مصاحبه، محدودیت دامنه این مبارزه و تنگی میدان عمل آن است که بنظر من

* این مقاله به جهت انداختن مبارزه ایدئولوژیک به کانال اصلی یک مبارزه ایدئولوژیک پرولتری نوشته شده و جوابی است به منتقدین مصاحبه در درون سازمان از آنجائی که در متن جلد اول چند بسیار از این مقاله اسم برده شده نام فوق را ما برای مشخص شدن مقاله انتخاب کردیم.

آگاهانه از طرف دامن زندگان به این جنجال انتخاب شده است. * رفیق (خ) که ظاهراً در محور این مبارزه قرار دارد، آن چنان مراقب است که مباردا این باصطلاح مبارزه ایدئولوژیک دامنه پیدا کند، که نمیخواهد لاقلاً برای خواننده خود توضیح دهد که طی چه پروسه‌ای اندیشه او (نمیگویم خط مشی سازمان) چنان تکامل یافت که خود وی که زمانی ایده‌های "مصاحبه" و رفیق اشرف را به این نحو میستود - "....." چه کسی میگوید اشرف تنهاست! اشرف جزئی از یک جریان است که نسبت آن به سلاله پرافتخار رهبران کبیر سازمان چریکهای فدائی خلق، یعنی رفیق مسعود احمدزاده، رفیق عباس مفتاحی، رفیق امیر پرویز پویان میرسد. ایورتونیستها با این تمهیدات میخواهند ایده‌های رفیق اشرف را کم جلوه سازند. پس آشکارا و وقیحانه دروغ میگویند. نه! رفیق اشرف فرد نیست، رفیق اشرف اراده زنده صدها فدائی شهید است، رفیق اشرف یک خط است، خطی که تداوم نهی چریکهای فدائی ۵۰ است، خطی که حال را به گذشته متصل میکند و..... (نگاهی به مصاحبه - ص ۳۵) - به اینجا رسیده است که میگوید: "روح بیژن جزنی در این مصاحبه زنده میشود" و رفیق اشرف هم صلاحیت بودن در مرکزیت را ندارد. همچنین رفیق (خ) که حتی بعد از آنکه پی برده بود که "روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده شده" و باز میگفت "آنچه در خور اخذ کردن است (از مصاحبه)، دو شمار ((پیش بسوی سازماندهی مسلح توده‌ها)) و ((پیش بسوی تشکیل

* - در انتقاد از مصاحبه، بین انتقاد کنندگان اختلاف نظرهای کاملاً جدی وجود دارد. مثلاً رفیق (خ) با رفیق (د) در این زمینه موافقت کامل ندارند، ولی در عین حال این اختلافات را باستمالسی میکنند و بروی خود نمیاورند. اگر در مبارزه سیاسی، تشکیل جبهه واحد کاری کاملاً درست و مارکسیستی است، تشکیل چنین جبهه‌ای در مبارزه ایدئولوژیک کاری خرده بورژوازی و غیر پرولتری است.

هنرمندانی مسلح کارگری)) است"، در چه پروسه‌ای این دو شعار را نیز منعکس کننده روحیه "دفاع از خود مسلحانه" دانست؟ آیا این پروسه از طریق تفکر و مطالعه‌ی شد و یا در جریان عملی، خود را به اندیشه رفیق تحصیل کرد و یا ترکیبی بود از تعمیق تئوریک و تلاش رفیق برای راهگشایی عملی؟ من نمیگویم که رفیق این پروسه را طی نکرده است و یا حق نداشته که چنین پروسه‌ای را طی کند، ولی میگویم رفیق میبایست آنرا دقیقاً در برخورد با مصاحبه تشریح میکرد و اکنون نیز گمان میکنم سعی رفیق در تشریح این پروسه تا حدی مسیر غلط گذشته این به اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک را تصحیح خواهد کرد.

این با اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک از همان آغاز "مصاحبه" را مورد هجوم قرار میدهد، بدون آنکه حتی توضیح دهد و یا تشریح کند که "مصاحبه" در چه شرایطی بوجود آمد و چه هدفی داشت و به چه مسائلی پاسخ میگفت و در جریان عمل بعلمت نارسائیهای دیگر، چه وظایفی بدون "مصاحبه" افتاد که از پیش برای آن آماده نبود. آیا کماتیکه به "مصاحبه" میتازند این پروسه را برای خوانندگان خود تشریح کردند؟ (۱) میگذارید بایک مثال ساده اهمیت تشریح این پروسه را نشان دهیم: در زمانیکه "مصاحبه" نوشته میشد، اکثر سازمانهای کمونیستی و حتی بسیاری از رفقای ما در مورد حاکمیت بعد از قیام ۲۲ - ۲۱ بهمن بنحوی تحلیل خرده بورژوازی و ملی بودن میکردند. نتیجه عملی از چنین

• من بعداً نشان خواهم داد که اساساً تاختمن به يك اثر در داخل يك سازمان، خود نشان دهنده آن است که حیطه مبارزه ایدئولوژیک از همان آغاز محدود و تنگ انتخاب شده است. زیرا که اگر سایر سازمانها و گروهها از طریق این آثار با دید و خط مشی يك سازمان تماس میگیرند، سازمانی که بوجود خویش خود آگاهی دارد و اثری را تبلور کارها و اندیشه‌های خود میداند، نباید صرفاً به انتقاد و بحث در مورد يك اثر و بدون ارتباط با سایر آثار و بطور کلی بدون ارتباط با جریانی که در ترون سازمان از ایده‌های این اثر حمایت میکند، بپردازد.

تحلیلی این بود که حاکمیت امپریالیستی سرنگون شده و وابستگی صرفاً در زمینه اقتصادی موجود است. در پاسخ به چنین تحلیلهائی بود که این جمله در "مصاحبه" آمد که: "..... اساساً تصور اینکه از راه مبارزات صرفاً سیاسی بتوان در چنین کشوری حاکمیت سیاسی امپریالیسم را نابود کرد غیر ممکن است." ولی هرگاه این جمله به تنهایی و خارج از شرایط ادای آن مورد انتقاد قرار گیرد، میتوان به آن انتقاد کرد که مگر در جایی هم میشود از طریق مبارزات صرفاً سیاسی حکومت را بدست گرفت که اینجا نمیشود و غیره و غیره اندکی دقت نشان میدهد که این بی توجهی به اوضاع و احوال پدید آمدن "مصاحبه" به کسانی که در آن زمان از سمت چپ مورد هجوم "مصاحبه" قرار داشتند که چرا تحول هیئت حاکمه را به سرنگونی حاکمیت امپریالیستی تعبیر میکند، امکان میدهد که امروز خود را در سمت چپ "مصاحبه" قرار دهند و از این جهت به آن هجوم آورند که چرا میگوئی "..... تصور اینکه از راه مبارزات صرفاً سیاسی بتوان در چنین کشوری حاکمیت سیاسی امپریالیسم را نابود کرد غیر ممکن است"؟

در هیچ جا نمیتوان، و بحث باین ترتیب هم بنفع منتقدین "مصاحبه" تمام میشود و هم بنفع انحراف جریان مبارزه ایدئولوژیک / از مسائل اساسی جنبش.

بسیار هرگاه بخواهیم مبارزه ایدئولوژیک را بنحوی که بنظر من غلط است، در حول "مصاحبه" متمرکز کنیم، باز اینکار میباید است حداقل پروسه پیدایش "مصاحبه" و مسائلی که در آن زمان مطرح بود و جریان آن - که از آن پس "مصاحبه" با آن درگیر شد را در نظر بگیریم. من اندکی این شرایط را تشریح میکنم تا اهمیت آنها در بحثی که پیش آمده، نشان دهم.

امروز گاه این سؤال را مطرح میکنند که آیا شرایط اعلام موجودیت ما درست بود؟ آیا ما حق داشتیم که با یک "مصاحبه" اعلام

وجودیت کنیم؟... ولی آیا ما با "مباحیه" اعلام موجودیت کردیم؟ تاریخ اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق نیز باین سؤال پاسخ منفی میدهد و نظری به مجموع محتوای "مباحیه" و نوشته‌های آنزمان رفاقا نشان میدهد که هنوز ایده غالب در بین رفاقا، باز پس گرفتن سازمان از سرکزیست ابورتونیستی است. البته بنحوی که در آنزمان اندیشه روشنی وجود نداشت و شاید ما گمان میکردیم که با افشای ابورتونیسم مرکزیت، گام بزرگی در این زمینه برداشته خواهد شد. امری که تا وقتی "مباحیه" منتشر نشده بود و آثار آن در جنبش بیدار نمیشد، نمیتوانستیم در مورد آن تحلیل روشن و مشخصی داشته باشیم. پس "مباحیه" در آغاز دو چیز نبود که ظاهراً بعداً به آن تبدیل شد. "مباحیه" اعلام موجودیت - چریکهای فدائی خلق نبود، و به تبع آن، برنامه مبارزاتی آنها نیز نبود. تصادفی نیست که در تمام "مباحیه" حتی يك کلمه هم راجع به وظیفه سازمانی که هنوز بوجود نیامده، سخنی نبود. آنچه "مباحیه" میگفت، حداکثر متوجه وظایفی بود که مصاحبه‌گر گمان میکرد در آنزمان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران میبایست برای خود مطرح میکرد و به حل آنها میپرداخت. در همان جلسه‌ای که "مباحیه" نوشته میشود، همه‌انسان داشتند به اینکه تحلیلی از جامعه و دولت لازمست و صرفاً بر اساس این تحلیل میتوان برنامه مشخصی برای وظایف کنونی و حتی اعلام موجودیت تنظیم کرد و از قضا خود رفیق (خ) که در آنزمان تحلیل خرد بورژوائی از حاکمیت را ارائه میکرد و رفیق (د) که ظاهراً در اینمورد با وی هم عقیده بود، مأمور شدند که این تحلیل از حاکمیت را انجام دهند تا بر اساس آن برنامه‌ریزی شود و خط مشی آینده، چه در مورد اعلام موجودیت مستقل، چه در مورد تلاش برای باز پس گرفتن سازمان و چه در مورد شی مبارزاتی آینده چریکهای فدائی خلق صورت گیرد.

اکنون این رفیق (خ) و رفیق (د) هستند که باید توضیح دهند که چه شد که اعلام موجودیت در شرایطی صورت گرفت که آن تحلیل و آن

برنامه وجود نداشت و چه شد که " مصاحبه " ناگزیر تا مدت‌ها و حتی تا امروز ، تنها سند سازمانی است که بهر حال ، اگرچه بطور کلی و بطور مبهم و بطور ناقص و یا به دید رفقا که من با آن مخالفم ، با " دید غلط " رهنمودی برای کار مبارزاتی در خود دارد . " مصاحبه " برنامه چریکهای فدائی خلق نبود ، و امروز به این عنوان که برنامه بوده است ، مورد هجوم قرار میگیرد . و البته بعنوان يك برنامه نقش فسران دارد . " مصاحبه " تحلیل جامع و همه جانبه از حاکمیت موجود نبود ، و قرار بود که اینکار جداگانه انجام شود و حتی بحث بر سر این بود که اگر به نتایج غیر از آنچه که رفیق اشرف در " مصاحبه " مطرح کرده رسیدیم هیچ مانعی ندارد ، نظر رفیق اشرف ، نظر شخصی خویش میماند و به اسم خودش هم اعلام شده و نظر چریکهای فدائی نیز نظر چریکهای فدائی خلق ، و رفیق اشرف نیز موضع خود را نسبت به این نظر جدید اعلام میکند . ولی امروز " مصاحبه " بعنوان يك تحلیل همه جانبه ، مورد هجوم قرار میگیرد و مسلما از این لحاظ ناقص است . ولی من برای کسانی که این نقش را نشان میدهند ، کف نمیزنم ، زیرا کار خارق العاده‌ای نکرده‌اند و فقط نشان داده‌اند که نمیخواهند ببینند بحث اصلی بر سر چیست .

پس " مصاحبه " در وهله اول اهمیت خاصی نداشت ، و سعی میکشید درکی کلی در زمینه جنبش دمکراتیک و وظایف مرحله‌ای آن بدست دهد ، بدون اینکه مدعی حل تمام مشکلات باشد . و علت آن نیز که در آن زمان منتشر شد ، خیلی ساده بود : اعلام خروج رفیق اشرف از سازمان از طرف سخنگوی آنان در يك میتینگ عمومی . هیچ ملاحظه دیگری در کار نبود . و من دقیقا از این دو رفیق میخواهم شرایط اعلام موجودیت و دلیل فقدان تحلیل از حاکمیت و برنامه مبارزاتی را برای سازمان توضیح دهند تا بتوان این باصطلاح مبارزه ایدئولوژیک را به يك مبارزه ایدئولوژیک واقعی ، یعنی به راهگشای آینده تبدیل کرد .

امروز رفیق (خ) " مصاحبه " را " جزئیستی " میخوانند و

شماره‌های آنرا نارسا و احياناً غلط میدانند. مصاحبه‌گر در همان زمان "مصاحبه" اینرا میدانست و بر آن وقوف کامل داشت. و بهمین جهت هم بعنوان يك فرد سخن میگفت، نه از قول يك سازمان. و اگر بعدها این "مصاحبه" در میان استاد سازمانی ما اهمیت خاصی پیدا کرده، بدلیل ضعف سازمان در برنامه ریزی و تشخیص وظایف مرحله‌ای خود بود. اینها را باید در جریان این باصطلاح مبارزه ایدئولوژیک در نظر گرفت تا مسیری که از آغاز بنظر من غلط انتخاب شده، لا اقل تا حدی تصحیح شود. خصوصیت دیگر مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان پرولتاریا، آن است که این مبارزه دقیقاً حول وظایف مبارزاتی صورت میگیرد و در این رابطه دامنہ میگیرد. ولی تاریخ سازمانهای پرولتری نشان میدهد که گاه اپورتونیسیم راست برای پیشبرد مقاصد تشکیلاتی خویش ظاهراً زیر بیرق مبارزه ایدئولوژیک به میدان میآید.

مبارزه ایدئولوژیک که این اپورتونیسیم راست بیرق آنرا بدوش دارد، همواره خصوصیتش آن است که ارتباط مستقیم با وظایف مبارزاتی ندارد و در حیطه‌های فرعی و محدود سیر میکند و کارهای سازمان را به خود مشغول مینماید و زمینه فکری لازم را برای هجوم تشکیلاتی اپورتونیسیم راست فراهم مینماید. ما نمونه بسیار خوبی از این نوع به اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک را در سازمان خود دیدیم. و دیدیم چگونه گمانیکه نه به مشی رفیق مسعود معتقد بودند و نه به مشی رفیق بیژن و اعتراف میکردند که مشی مشخصی نیز در نظر ندارند، به بهانه "راهجویی"، هم به مشی رفیق مسعود تاختند و هم به مشی رفیق بیژن و زمینه را برای پیشبرد مقاصد تشکیلاتی خود فراهم کردند، بدون آنکه مشی خود را آشکار نموده باشند. چنین مبارزه ایدئولوژیک، نه تنها به پیشبرد مبارزه کمک نمیکند، بلکه صرفاً زمینه ساز کودتاهای تشکیلاتی اپورتونیسیم راست در درون سازمانهای پرولتری است. البته پس از آنکه این اپورتونیسیم به مقاصد تشکیلاتی خود دست یافت، خط مشی تسلیم طلبانه و راست روانه خود را نیز رو میکند، همچنانکه اپورتونیسیمهای درون سازمان ما

کردند . بنظر من جنجال ایدئولوژیک کنونی سازمان مائیزه، اگر اصلاح نشود و به جریان يك مبارزه ایدئولوژیک واقعی تبدیل نگردد ، جز به حاکمیت يك خط مشی تسلیم طلبانه و راست روانه بر سازمان منجر نخواهد شد .

این جنجال تمام خصوصیات يك جریان انحرافی را در خود دارد . گاه صحبت از مبارزه " دو دیدگاه و دو خط مشی " در سازمان میشود ، گاه ظاهراً يك دیدگاه و خط مشی آن " مصاحبه " است و دیدگاه و خط مشی دیگر ، دیدگاه و خط مشی ای است که به مبارزه با " مصاحبه " برخاسته است . ولی آیا کسانی که بر علیه " مصاحبه " مقاله مینویسند ، دیدگاه و خط مشی معینی دارند ؟ آیا مثلاً رفیق (خ) دیدگاه و خط مشی معینی را مطرح میکند و بر اساس آن به " مصاحبه " میزند ؟ پنهان شدن پشت سر رفیق مسعود ، داشتن دیدگاه مستقلی تلقی نمیشود ، زیرا " مصاحبه " هم از همان آغاز ، لاقلاً مدعی وفاداری به تعلیمات رفیق مسعود است . این توهم وجود دو دیدگاه و دو خط مشی برای مبارزه ایدئولوژیک کنونی خطر بزرگی است . زیرا مادام که این توهم وجود دارد ، مبارزه ایدئولوژیک سمت انقلابی خود را نمیتواند . رفیق (خ) به " مصاحبه " انتقاداتی وارد میکند ، ولی راهی برای بیرون آمدن از بن بست که بنظر او بر اثر حاکمیت " مصاحبه " بر سازمان بوجود آمده ، ارائه نمیکند . بدتر از این است وضع رفیق (د) و اسفبارتر از آن ، وضع رفیق (ل) . اینها همه انتقاد میکنند ، ولی از چه ؟ بیشترین انتقاد آنها متوجه جزئی ترین مسائل " مصاحبه " است . از عباراتی مانند " ایثار پرولتاریا " بتفصیل انتقاد میکنند ، ولی مسائل اصلی را نادیده میگیرند و اگر احیاناً ناگزیر شوند ، مسائل جدی بپردازند ، همانطور که مثلاً رفیق (خ) پس از آنکه در مقابل انتقادات از مقاله نخستین ناچار شد به شعارهای اساسی " مصاحبه " بپردازد . اینکار را به سطحی ترین شکل ممکن و با حواله دادن خواننده به مطالعه تئوری " دفاع از خود مسلحانه " در فلان یا بهمسان

کتاب انجام میدهند . حاصل چنین مبارزه‌ای چیست؟ چه راهگشایی از آن برای سازمان بدست میآید؟ وقتی اینگونه با "مباحثه" برخورد میشود، این توهم بوجود میآید که گویا در مقابل دیدگاه و خط مشی اپورتونیستی و دارندگان این دیدگاه و خط مشی اپورتونیستی کسانی در سازمان هستند که دیدگاه و خط مشی انقلابی دارند، در حالی که در واقع چنین نیست. آیا اگر تمام سازمان فی المثل میخواست از رفیق (خ) اطاعت کند، رفیق (خ) میتواند راهی به آن نشان دهد؟ آیا او دارنده دیدگاه و خط مشی خاصی است؟ آیا رفیق (خ) زمانی معتقد نبود که خرده بورژوازی در ایران حاکم است؟ آیا بعداً او به این عقیده نرسید که "مباحثه" اپورتونیستی است و باز به دو شعار آن معتقد نبود؟ و آیا امروز به آن دو شعار هم اعتقادش را از دست نداده است؟ و آیا او که زمانی از فکر حاکمیت خرده بورژوازی حمایت میکرد، امروز ثابت نمیکند که حتی اعتقاد به حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم نیز دلیل اپورتونیسم و در غلطیدن به "جزئیسم" است و باید مستقیماً به حاکمیت امپریالیستی معتقد بود؟ و آیا اگر سازمان میخواست به دنبال رفیق (خ) برود، حالا در کجا بود؟ و آیا واقعا رفیق (خ) دیدگاه و خط مشی بخصوصی دارد؟ همینطور است وضع رفیق (د) - نتیجه‌ای که از این بحث میگیریم، نه آن است که به این رفقا انتقاد کنم که چرا نظریات خود را عوض کرده‌اند، بسیار طبیعی است که یک فرد انقلابی در جریان مبارزاتی خویش نظرات خود را تغییر دهد، و این دلیل زنده بودن فرد انقلابی است، ولی میخواهم ثابت کنم که مثلاً در وجود این دو رفیق یک دیدگاه و خط مشی مشخصی در سازمان وجود نداشته که در مقابل دیدگاه و خط مشی دیگری باشد. و تمام نقائص و مشکلاتی که امروز بر سر راه سازمان قرار دارد، ناشی از همین است که هیچ جریانی در سازمان نیست که بطور جامع بتواند با تکیه بر مارکسیسم - لنینیسم و تئوری مبارزه مسلحانه، وظایف کنونی را با دقت مشخص کند. و همین نقص باید محور

اصلی مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی قرار گیرد، باید بدین ترتیب که ما هنوز
 با تکیه بر تئوری مبارزه مسلحانه برنامه انقلابی کامل تنظیم نکرده ایم.
 این میتواند محور اصلی مبارزه ایدئولوژیک ما باشد و الا وضع
 افشاکمی پیش میآید و آن عبارت از این است که با توجه به مشکلات
 و بن بستهایی که در کار مبارزاتی سازمان بوجود آمده، عدهای دست
 به «افشاگری» علیه کسانی بزنند که در این مدت همه سعی شان را
 کرده اند و آنچه هم شده عمدتاً حاصل کار آنهاست. میتوان به توده های
 سازمانی گفت مشکلات را ببینند و بعد آنها را گردن مسئولان انداخت و با
 استفاده از این اهرم، عدهای را کنار زد و خود جلوتر رفت. اگر
 چنین کاری در جریان مبارزه ایدئولوژیک واقعی صورت گرفته باشد و
 کسانی که تازه بر سر کار میآمدند، واقعا نماینده راه حلی بودند و
 چنین تحولی سازمان را به پیش میبرد و ولی وقتی کسانی که مشکلات را به
 رخ میکشند و احياناً عجز مسئولان را از حل این مشکلات افشاء میکنند و
 بدون آنکه خود واقعا راه حلی برای رفع مشکلات داشته باشند و چنین
 جریان ناسالمی هرگاه بعد تشکیلاتی بخود بگیرد، حاصل آن کنار گذاشتن
 افرادی است که تا کنون بهر حال مشغول کاری بودند و آوردن کسانی که
 معصومیتشان در آن است که کاری نکرده اند و چیزی نگفته اند. چنین
 تحولی باعث سرخوردگی در نیروهای فعال سازمانی میشود. اگر قسراً
 است کسی که چیزی نوشته، از طرف کسانی که چیزی ننوخته اند، مسرود
 هجوم قرار گیرد و اپورتونیست خوانده شود، کم کم این فکر بمیمان
 میآید که: پس چیزی ننویسیم تا انقلابی بسازیم و خود بخود بدیهیست که
 چنین طرز فکری چه اثر مرگباری برای یک سازمان خواهد داشت.
 سازمان در جریان مبارزه ایدئولوژیک باید به نقائص خود پی ببرد و
 در صدد حل معقول آنها باشد. خطرناکترین برخورد یک سازمان با
 مشکلات آن است که راه حلهای موهوم و خیالی برای آنها بتراشد و یا
 بفکر تسکین موقتی تشنجات ناشی از این مشکلات بیافتد. وقتی سازمانی
 که نظیر سازمان ما، در جریان عملی مبارزه با نوعی بن بست مواجه

شده و دست به پاره‌ای تحولات تشکیلاتی میزنند و عده‌ای را که در تصمیم‌گیری شریک میکنند که خود برای مشکلات هیچ راه‌حلی ندارند، توهم حل مشکل را برای خود ایجاد کرده است. چنین سازمانی خود را فریفتنه است. کسانیکه به این نحو بر سر کار می‌آیند، با بی‌برنامه‌گی خویش، سازمان را بیش از پیش از هم می‌پاشند و یا در تلاشی مذبوحانه و بی‌برنامه، سازمان را نه به نبرد با دشمن، که به مسابقتی می‌کشانند. در چنین شرایطی افراد فاقد اصول، بنام اصول، افرادی فاقد برنامه، بنام برنامه، افرادی غیرتشکیلاتی، بنام تشکیلات، بر سازمان حاکم میشوند. و این نتیجه زشتی است که از یک برخطسورد ایدئولوژیک ناسالم در سازمان بوجود می‌آید، که متأسفانه سازمان ما در معرض آن قرار گرفته است. و من از همه میخواهم که به نتایج وخیم آن فکر کنند. من دوست داشتم که رفیق (خ) و رفیق (چ) از "گشودن جبهه دوم" نه بعنوان اهرمی برای پیشبرد مقاصد تشکیلاتی و یا احیاناً برای حمله جدیدی به "مباحثه" بلکه بعنوان محور اصلی مبارزه ایدئولوژیک کنونی استفاده کنند. این وظیفه مبارزاتی می‌توانست محور بسیار خوبی برای مبارزه ایدئولوژیک در سازمان باشد. در حالیکه این رفقا آنرا پشت سر خود نگاهداشته و فقط به مدد آن در بحثهای شفاهی محیط را متشنج میکنند. وظایف مبارزاتی حتماً باید محور مبارزه ایدئولوژیک ما باشد.

خلاصه کنم من معتقدم آنچه اکنون بعنوان مبارزه ایدئولوژیک در سازمان ما جریان دارد، یک مبارزه ایدئولوژیک واقعی و پرولتاری نیست، زیرا حول وظایف مبارزاتی جریان ندارد.

من معتقد نیستم که کسانیکه به "مباحثه" می‌تازند، خود دیدگاه و خط مشی بخصوصی داشته باشند.

اساساً من معتقد نیستم که در سازمان ما دیدگاه و دوخط مشی در مقابل هم قرار گرفته باشند. و اگر مسیری که تاکنون این مبارزه طی کرده، به سمتی صحیح کشانده نشود، نتایج آن برای سازمان بسیار وخیم خواهد بود. چون شخصاً معتقدم که "مباحثه" با تمام (که خود حاصل شرایط پیدایش

آن است) و کاملاً بر اساس مارکسیسم - لنینیسم و تئوری مبارزه مسلحانه استوار است و سعی میکنم به ایراداتی که به آن گرفته شده پاسخ دهم. ولی از پیش باید بگویم، این پاسخگوئی ناگزیر از محدودیتهائی که انتقادگران به "مخاطبه" بردست و پای انتقادات خویش زده اند، رنج خواهد برد و در ثانی، راهگشائی برای شناخت وضیعت کنونی نخواهد کرد، تنها فایده آن شاید این باشد که منتقدین را وادارد و مسیر انتقادات خود را در جهتی که من آنرا صحیح میدانم و لاقلاً اصلاح کنند.

*

*

*

*

*

رفیق (خ) میتواندست کارتحلیل و انتقاد از "مصاحبه" را از بررسی مشخص رهنمودهای آن شروع کند و با تشریح شرایط، غلط بسودن این رهنمودها را در عمل و بطور ملموس نشان دهد و آنگاه به این بپردازد که این رهنمودهای غلط زائیده انحراف از اصولی است که تشریح آن میتواندست بنحوی گویا و زنده ضرورت این مبارزه ایدئولوژیک را نشان دهد، ولی رفیق (خ) ظاهراً عکس این روش را در پیش گرفته و ابتدا میخواهد انحراف "مصاحبه" را از اصول نشان دهد و گویا سپس نتایج عملی آنرا تشریح نماید = البته اینهم نوعی از مبارزه ایدئولوژیک است، گرچه نه بهترین نوع آن = وقتی رفیق (خ) این شکل انتقاد از "مصاحبه" را برای خود برگزید، در سراسر انتقادات خود ظاهراً میخواهد دو مطلب را ثابت کند: یکی آنکه "روح بیژن جزئی بر ((مصاحبه)) حاکم است" و دوم آنکه "((مصاحبه)) از تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک عدول کرده است" اگر رفیق (خ) با همین خطوط محدود نیز کار خود را پیش میبرد، باز میشد گفت به نوعی مبارزه ایدئولوژیک مشغول است، ولی او در این زمینه نیز به سطحی ترین شکل ممکن انتقاد خود را پیش میبرد = به اینصورت که با انتخاب پاره‌ای کلمات و حتی گاه با انتخاب مترادفات پاره‌ای از کلمات "مصاحبه" * * * سعی میکند شباهتی ظاهری بیسوسن

* - مثلاً رفیق کلمه "استبداد" را از "مصاحبه" مترادف آن "دیکتاتوری" عوض میکند تا بهتر بتواند "شباهت" "مصاحبه" را با نظرات جزئی القاء کند.

صاحب مصاحبه * و عقاید رفیق جزئی را به خواننده خود القا نماید
 و بعد احياناً از خواننده خود بپرسد که این چه مناسبتی دارد با تشریح
 مبارزه مسلحانه - هم استراتژی و هم تاکتیک * در واقع رفیق (خ)
 روی روانشناسی خوانندگان خود و روی جوی که بر سازمان حاکم است ،
 یعنی روی کینه گانرها و هواداران نسبت به عقاید رفیق جزئی و بهر
 آنها به رفیق مسود حساب میکند و انتقاد خود را فقط تا آنجا پیش
 میبرد که آن کینه و این مهر را برانگیزد ، ولی از این بیشتر
 نمیرود * به انتقاد شماره يك او توجه کنید * او از اینکه "مصاحبه"
 ضرورت مبارزه مسلحانه را با شکل استبدادی حاکمیت امپریالیستی در
 شرایط بورژوازی وابسته توضیح میدهد ، استفاده کرده ، میگوید: "این
 همان چیزی است که بیژن جزئی برجسته ترین نماینده آن بوده است" این
 است همه آن چیزی که رفیق (خ) در مورد یکی بولین نظر "مصاحبه"
 با عقاید رفیق جزئی در این مورد میگوید و گمان میکند که با همین
 يك جمله همه وظیفه خود را در این زمینه انجام داده است و از این
 پس دیگر فقط این میماند که بگوید: "این موضوع درست
 بدلیل نادرست بودن خود ، موضع ما را در مبارزه ایدئولوژیک تضعیف
 میکند" * و باز دیگر لازم نمیبیند که بگوید به چه نحو و در مقابل
 چه کسانی تضعیف میکند و تا کتون چه مشکلاتی در مبارزه ایدئولوژیک
 برای سازمان بوجود آورده * خیر! از اینگونه کارهای بیش با افتاده
 در انتقاد رفیق (خ) خبری نیست * پس از آنکه رفیق (خ) شبا هست
 حرف "مصاحبه" را با عقاید رفیق جزئی باینگونه نشان داد ، تنها
 يك کار دیگر برایش باقی میماند و آن این است که ظاهراً علم شبا هست
 آنرا با عقاید رفیق مسود نیز ، البته بهمین نحو ، نشان دهد و همه
 کاری که در این زمینه میکند ، این است که بگوید: "بنظر من
 ((مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک)) این اعتقاد را ندارد
 و فکر میکنم این مسئله صراحتاً در اثر مزبور آمده است" و اظهار

تاسف کند که : " متاسفانه نه بصورت کاملاً صریح " * * و پس از آنکه به این نحو ظاهراً بایگانه اصولی خود و عدول " مصاحبه " را از اصول اثبات کرد ، در مورد دلایل اتخاذ خط سنی مبارزه مسلحانه ، کلیاتی را بیان میکند که آنقدر کلی است که مخالفت با آن امکانپذیر نیست . همه را میتوانیم بپذیریم بدون آنکه در واقع چیزی را پذیرفته باشیم و کافی است يك كلمه در مخالفت با آنها بگوئیم تا نزد هر کسی که اندکی عقل سلیم دارد ، رسوا شویم . آیا مثلاً میتوان بدون توجه به روحیه توده‌ها مبارزه مسلحانه کرد ؟ مسلم است که نه . پس حق با رفیق (خ) است . و از اینجور حقا در موارد بسیاری میتوان به رفیق (خ) داد ، ولی رفیق (خ) در همین بحثی که خود پیش کشیده ، مراقب است که به عمق آن نزدیک نشود و تفاوت آنچه را میگوید با آنچه در " مصاحبه " آمده ، نشان ندهد . کافی است بگوئیم که همه آنچه که رفیق (خ) برای لزوم مبارزه مسلحانه آورده ، باید در اتخاذ تاکتیک مبارزه مسلحانه بحساب آورده شود . مبارزه مسلحانه با توجه به همین عوامل که حتی پاره‌ای از آنها از قلم رفیق (خ) هم افتاده ، تاکتیک بندی میشود و درست به همین دلیل هم هست که بر خلاف اعضای رفیق (خ) ، رفیق جزئی نیز که فقط به " تاکتیک مسلحانه " میاندیشید ، همه این عواملی را که رفیق (خ) ذکر کرده ، به اضافه عوامل دیگر و بطور جامع تر و همخوان تر برای اتخاذ " تاکتیک مسلحانه " لازم دانسته و اگر بر حسب " جزئیست " بودن را بمن نزنند ، میخواهم بگویم که آثار رفیق جزئی در این زمینه ، یعنی در اتخاذ تاکتیکهای صحیح در مبارزه مسلحانه چیزهایی برای آموختن دارد که ما نباید از آموختن آنها غفلت کنیم * * ولی آنچه که هم رفیق جزئی فاقد آن است و هم رفیق (خ) در اینجا فقدان آنها در نزد خود نشان داده و " مصاحبه "

* - بالاخره صراحتاً آمده است یا نه ؟

* * - گفتم " چیزهایی " ، نگفتم همه چیز را بیان میکند .

واجد آن میباشد ، دید استراتژیک از مبارزه مسلحانه است . اگر
 در تاکتیک بندی مبارزه مسلحانه باید به همه عوامل توجه داشت آنچه
 مبارزه مسلحانه و یک جنگ توده ای طولانی را بعنوان شکل عمده مبارزه
 بصورت استراتژیک مطرح میکند ، همین " استبداد سیاه " ، یعنی شکست
 حکومتی ذاتی حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم میباشد . تحلیل
 تسلط بورژوازی وابسته بر سیستم اقتصادی - اجتماعی ، نشان میدهد که
 شرایط عینی انقلاب فراهم است و عیوه حکومتی ذاتی این سیستم ، همواره
 استبدادی و یا دیکتاتوری است . در چنین شرایطی سازمانهای پرولتری ،
 نه بدلیل ماجراجویی خویش و نه بدلیل جنگ طلبی ذاتی ، بلکه بدلیل
 آنکه از طرق مسالمت آمیز امکان ایجاد سازمان مبارزاتی سرافراز
 تشکیل پرولتاریا و سایر زحمتکشان وجود ندارد ، مبارزه مسلحانه را
 بعنوان تنها راه رهائی ، هم در استراتژی و هم در تاکتیک خود از
 لحاظ اصولی میپذیرند و اینکه در اتخاذ تاکتیکهای عملی باید به
 عوامل بسیاری توجه داشت ، بهیچوجه نقی این عامل اصلی را که تعیین
 کننده استراتژی در تمام مرحله انقلاب بورژوا - دمکراتیک ملی است ،
 نفی نمیکند . اتفاقا اگر با دیدی غیر از این مبارزه مسلحانه - هم
 استراتژی ، هم تاکتیک را بفهمیم و مثلا بخواهیم مانند رفیق (خ)
 عواملی را که میتوانند تعیین کننده تاکتیکها باشند ، بطور کلی و
 بدون تشخیص اهمیت تاکتیکی و استراتژیک آنها عنوان کنیم ، اینکار
 " موضع ما را در مبارزه ایدئولوژیک تضعیف میکند " و من بر خلاف
 رفیق (خ) که نمیگوید چگونه ، میتوانم مثالهایی در اینجا بزنم .
 با موضعی نظیر رفیق (خ) نمیتوان مثلا با این نظر بمسار های
 " جز نیست " ها که استدلال میکنند ، در شرایط جدید و با تغییر روحیه
 مردم و وضع دولت کنونی و عدم توانائی آن به برقراری دیکتاتوری نظیر
 دیکتاتوری شاه و خلاصه دلایل دیگری از این قبیل ، اتخاذ تاکتیک

مسلحانه صحیح نیست، بطور اصولی مبارزه کرد * همچنین با چنین دیدی نمیتوان مثلا با نظر " راه کارگر " که میگوید جنگ توده‌ای طولانی مختص آن " وضعیت اقتصادی جامعه " است که فتووالیم در آن تسلط دارد و بهقانان نیروی عمده انقلاب را تشکیل میدهند، مقابله کرد. من در اینجا خواستم همه نارسائیهای کار رفیق (خ) را در اینمورد نشان دهم، خواستم نشان دهم که ترك او از مفهوم دیکتاتوری نزد رفیق جزئی تا چه حد اشتباه آمیز است، خواستم نشان دهم که اختلافی که او ظاهرا بین نظر " صحابه " و " نقدی بر ((گزارش به خلق)) " دیده، در همین است که در " صحابه " بحث از مبنای استراتژیک مبارزه مسلحانه و در " نقدی بر ((گزارش به خلق)) " بحث بر سر دلایل اتخاذ تاکتیک مبارزه مسلحانه پیشرو در سال ۴۹ میباشد. همچنین قدر خواستم بگویم که آنچه رفیق (خ) انجام میدهد، نه از لحاظ اصولی یک مبارزه ایدئولوژیک است و نه به نیازهای عملی کار مبارزاتی سازمان ما توجه دارد. بر خلاف آنچه رفیق (خ) فکر میکند، سازمان ما هنوز تحلیل جامعی از دیدگاههای رفیق جزئی در دست ندارد و بهمین دلیل هر کس که میخواهد در اینمورد اظهار نظری بکند، باید دقیقا به تحلیل آن نظرات در زمینه مورد نظر خویش بپردازد و استناد به

* - البته رفیق (خ) ممکن است در مقابل چنین استدلالی یکی دو قلم از عوامل برشمرده خود را حذف کند و با تاکید بر سایرین و مهمتر جلوه دادن آنها، بخواهد بحث خود را پیش ببرد. اگر رفیق (خ) چنین موضعی را در اینگونه بحثها اتخاذ کند، من مطمئنم که سرانجام ناچار خواهد شد تمام عوامل دیگر را حذف کند و روی یک عامل تکیه کند و آن همانا شکل حکومتی استبدادی و دیکتاتوری ذاتی حاکمیت امپریالیستی بورژوازی وابسته است.

سابقه در این مورد صحیح نیست. بینش حاکم بر "مصاحبه" سعی کرده است بطور کلی طرحی از انتقادات خود را به رفیق خزنئی در "نکاتسی" در باره پاسخ به مصاحبه با رفیق اشرف دمقانی "بطور اجمالی بهمان کند" ولی اینکار بسیار ناقص و مختصر است و تنها در حد نیاز پاسخگویی به اپورتونیستهای مرکزیت سازمان در آن زمان میباشد و در موارد دیگر قابل استناد نیست.

قصد من از پرداختن تفصیلی به این نخستین، و لابد عمده ترین انتقاد رفیق (خ) به "مصاحبه" و مخصوصا این بود که نشان دهم و چرا معتقدم آنچه امروز بنام مبارزه ایدئولوژیک در سازمان ما حواله انتقاد از "مصاحبه" برآه افتاده، نه یک مبارزه ایدئولوژیک، بلکه در واقع یک جنجال است که راه بجائی نخواهد برد. جز نشسته تئوریک و سازمانی و هر آینه سازمان بخود نیاید و پیش برندگان این با اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک را مهار نکند و آنها را به راه صحیح یک مبارزه ایدئولوژیک نیاندازد، اینها دانسته یا ندانسته، ضربات مهلکی، نه تنها به سازمان، بلکه به راه و شی چریکهای فدائی خلق وارد خواهد ساخت. سازمان ما کوچک است و ناتوان و این خطر برای آن بسیار بزرگ است.

از اینجا به بعد سعی میکنم به اختصار بینه انتقادات رفیق (خ) پاسخ دهم و این البته نه از آن جهت است که تفصیل و توضیح مباحث مطروحه را لازم نمیبینم، بلکه بدان جهت است که جای بسط و تفصیل آنها در اینجا نمیبینم. اینگونه بحثها باید در مبارزه ایدئولوژیک حول برنامه و وظایف مبارزاتی مطرح شوند تا طسراوت و شادابی و روح زنده مارکسیسم هر چه بیشتر در آنها جلوه گر گردد، نه در بحثهای انحرافی که طراحان آن حتی سعی هم نمیکند و اگر هم سعی کنند، نمیتوانند منافع عملی طرح آنها را توضیح دهند.

در مورد انتقاد دوم، رفیق (خ) در این قسمت میخواهد ثابت کند که "مصاحبه" تضاد عمده را تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه

میدانند و این دقیقاً همان تز بیژن جزینی است *

چند نقل قول از "مصاحبه" پشت سر هم ردیف میشود تا این امر به اثبات برسد و در این میان يك عبارت حذف میشود تا تفاوت نظر "مصاحبه" با نظر بیژن مشخص شود تا نشان دهد "جمالی که از "مصاحبه" در اینجا بیان میشود، تا جائیکه به شاه مربوط است جنبه توضیح آنچه روی داد را دارد و واکنش خلق را در این مورد تشریح میکند. این واقعیتی است که سرانجام در مرحله قبلی انقلاب، رهبری و کنترل جنبش بدست کسان و نیروهای افشاد که توانستند نیروی عمده جنبش را عمدتاً در جهت سرنگونی شاه کافالیزه کنند و هدف گیری ضد امپریالیستی آنرا مخدوش نمایند و اینهمه واقعیتی است که شاه بعنوان کسیکه مخصوصاً در پانزده سال اخیر، همه کارها به اسم او انجام داده بود، شاه بعنوان کسی که کودتای ۲۸ مرداد در نظر مردم برای حفظ تاج و تخت وی صورت گرفته بود، شاه بعنوان دوسین پادشاه سلسله ننگین که بیش از پنجاه سال همه سرکوبها بنام آن انجام شده، شاه بعنوان وارث نهادی که گویا دوهزاروپانصد سال است حافظ ظلمت ظالمان بر توده مردم است، بلکه شاه بدلیل وجود همه این خصوصیتها و بدلیل وجود آن نهضت توده‌های در مورد وی *، این امکان را به

* - مارکس در تحلیل انقلابات ۱۸۴۸ این نقش بازدارنده و منحرف کننده خاندانهای سلطنتی در مبارزه طبقاتی را نشان میدهد و اصولاً یکی از دلایل ترجیح حکومت جمهوری بر حکومت سلطنتی در جریان مبارزه طبقاتی همین است که رئیس جمهور بحالت انتخابی و موقتی بودی، به وزن خاص در مبارزه تبدیل نمیشود، حال آنکه خاندانهای سلطنتی با نهضت خاصی که توده‌ها از آنها دارند و روابط ویژه تاریخی که با طبقات و گروههای درون جامعه برقرار میکنند، در این مبارزه وزن خاصی پیدا میکنند که نادیده گرفتن آن به معنای نه‌ناختن واقعیت عینی مبارزه‌ای است که در مقابل ما جریان دارد.

رهبری جنبش میداد که با متوجه کردن اینه تیز مبارزه علیه شاه و نیروی ضد امپریالیستی آنها تضعیف کند. اینها همه چیزهایی بود که روی داد و "مصاحبه" آنها بر میخورد، بدون آنکه معتقد باشد وضع به بهترین شکل ممکن پیش رفته است. اتفاقاً در همان جمله‌ایکه از قلم رفیق (خ) افتاده و در لابلای همین جملاتی قرار دارد که رفیق (خ) آنها را ذکر کرده، مطلبی هست که دید "مصاحبه" را بخوبی نشان میدهد و تفاوت آنها با دید جزئی، و بنحوی بسیار بارز، به نمایش میگذارد. در همان جمله‌ایکه با تفسیری غلط از طرف رفیق (خ) مورد انتقاد قرار گرفته و "مصاحبه" از وجود نیروهای ضد خلقی در کنار خلق صحبت میکند، (*) "مصاحبه" چنین میگوید: "و وجود این

* - اینموضوع نیز در پیاورقی مورد انتقاد رفیق (خ) قرار گرفته و او با این عبارت عجیب که "وقتی نیروئی در کنار خلق قرار میگیرند که منافع اساسی مشترکی با خلق داشته باشد"، به انتقاد از آن میپردازد. کلمه "اساسی" را از این جمله حذف کنید و ملاحظه کنید که به مفهوم آن خللی وارد نمیشود، زیرا این مفهومی نسبی است که در هر مرحله و برای هر طبقه معنای خاصی دارد، آنگاه جمله‌ای به دست میآید کاملاً ساده و قابل درک و در عین حال هیچ منافاتی هم با "مصاحبه" ندارد. "مصاحبه" خلقی را تصویر میکند که برعلیه مظلومی که اساساً نتیجه سلطه امپریالیستی است، به مبارزه برخاسته است و به نحوی بسیار طبیعی این مبارزه را علیه ابزار حاکمیت امپریالیسم، یعنی حکومت موجود، یعنی رژیم شاه صورت میدهد. محتوای این مبارزه ضد امپریالیستی است و شکل آن برعلیه رژیم حاکم و دست نشانده امپریالیسم، یعنی رژیم شاه، پاره‌ای نیروهای ضد خلقی نیز بدلائل منافع خویش با رژیم شاه در تضاد هستند. نهضت خلق خودبخودی و غیر متشکل و اینها متشکل و آگاه و در چنین اوضاع و احوالی، این نیروهای ضد خلقی از جنبش خلق که هنوز فاقد آگاهی و تشکل انقلابی بقیه زیرنویس در صفحه بعد

عناصر غیر خلقی و حتی ضد خلقی در کنار خلق ، در صورت وجود یک
 سازمان متعادل توده‌ای ، هیچ مسئله‌ای نبود " و همین نشان می‌دهد که
 " مصاحبه " آنچه را که روی داده ، مطلوب نمی‌دانند و معتقد است به
 دلیل فقدان رهبری انقلابی ، چنین وضعی پیش آمده و در نتیجه آن به
 جای آنکه خلق از تضاد نیروهای ضد خلقی (در آن مرحله ، حکومت شاه
 و مخالفین کمپرادوروش) برای پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی خویش
 استفاده کند ، نیروهای ضد خلقی توانستند تا حدی جنبش خلق را مهار
 کرده ، در جهت سرنگونی شاه و تسویه حسابهای درون طبقه‌های از آن
 استفاده نمایند و اتفاقاً همین عدم رضایت مصاحبه گر از جریان امور

ادامه زیرنویس از صفحه قبل

است ، در جهت مقاصد خود استفاده میکنند . به اینها نمیتوان گفت
 که "هیچگاه رفیق مسعود قضایا را به این شکل نمیدیده" ، اینها مطابق
 مناقع خویش ، به این شکل عمل کردند و مسلماً رفیق مسعود هم اگر
 بود ، آنها به حساب می‌آورد و با این فرمول متافیزیکی که گویا هر
 نیروئی که در شرایط معینی راه خود را با راهی که خلق می‌پیماید ،
 برای رسیدن به مقاصد خود ، همسو کند ، ناگزیر باید در ضد خلق
 قرار داشته باشد ، از به حساب آوردن این واقعیت طفره نگیری . در
 طول تاریخ بارها چنین وضعی پیش آمده است . پاره‌ای از نیروهای
 ضد خلقی چین در مبارزه با ژاپن برای مدتی موقتاً در کنار خلق قرار
 گرفتند و مسلماً اگر رهبری و هژمونی حزب کمونیست چین نبود ، خلق را
 در جهت منافع خویش بسیج میکردند ، حال آنکه بواسطه هژمونی و رهبری
 حزب کمونیست ، کمک مرحله‌ای ، محدود و موقت اینها در آن مبارزه
 علیه ژاپن ، به پیشبرد هر چه بیشتر و راسخ تر امر خلق کماله کرده .
 " مصاحبه " قضیه را اینچنین می‌بینند و مسلماً رفیق مسعود هم قضایا
 را همینطور میدید و گریز رفیق (خ) باز به عقاید رفیق جزئی در
 اینجا نیز غیر مستدل است .

است که سؤال پیرامون شکست یا عدم شکست جنبش را پیش میکند - اگر مصاحبه‌گر میخواست این نظر را القاء کند که هدف جنبش سرنگونی شاه بوده ، اکنون که شاه ساقط شده ، چه جایی برای سؤال پیرامون شکست جنبش میماند ؟ اکنون که قرار است به سبک رفیق (خ) استدلال کنیم و کارمان به گرفتن نبض جمله‌ها محدود شده ، نه به ترك محتوای واقعی " مصاحبه " ، می‌پرسیم ، اگر " مصاحبه " معتقد بود که هدف جنبش سرنگونی شاه بود و حالا که شاه سرنگون شده ، يك پیروزی کامل بدست آمده ، پس چرا سؤال در مورد شکست مطرح میشود و حتی رفیق (خ) ناگزیر میشود برای آنکه مچ مصاحبه‌گر را بگیرد و او را " جزئیست " بخواند ، از پاسخی که بهمین سؤال داده میشود ، استفاده می‌کند و آنهم با استدلال عجیب و غریب اینکه جنبش شکست نخورده است ، معنایش آن است که پیروز شده است و پیروزی هم آن است که شاه را سرنگون کرده ؟ اگر بخود " مصاحبه " توجه کنیم و ببینیم که او از ادامه جنبش سخن میگوید و از انحراف آن در مرحله قبل متاسف است ، ولی بهر حال جنبش را شکست خورده و خاتمه یافته تلقی نمی‌کنند ترك روشنتری از نظر " مصاحبه " بدست می‌آوریم تا این تعبیر و تفسیرهای پیچ در پیچ .

اصولا " مصاحبه " صراحتا اعلام میکند که جنبش به هیچیک از خواستهائی که در مرحله قبل برای خود تعیین کرده ، نرسیده است و اگر این ادعای رفیق (خ) که دید " مصاحبه " " جزئیستی " است ، درست بود ، آیا ممکن بود چنین مطالبی در " مصاحبه " با این صراحت بیاید ؟ " مصاحبه " اگر میگوید جنبش شکست نخورده ، این به آن صورت که رفیق (خ) معنا میکند ، بمعنای جنبش پیروز شده است ، نیست . خوش بینی مصاحبه‌گر ، نه از این است که جنبش پیروز شده و یا به خواسته‌های مرحله‌ای خود رسیده است ، بلکه از این جهت است که جنبش ادامه نارد . همه اینها صراحتا در " مصاحبه " مطرح است . نکته دیگری که ذکر آن در اینجا جالب است و بیش از پیش روش

برخورد رفیق (خ) را با " مصاحبه " افشاء میکند ، این است که ، چه در متن و چه در زیرنویس این قسمت ، پس از آنکه به این شکل سطحی و بی محتوا بین " مصاحبه " و عقاید رفیق جزئی عبادت را نشان داد ، برای نشان دادن مغایرت آنها با دید رفیق مسعود ، به این جمله در متن " فکر نمیکنم این منطق و شیوه تفکر از آن رفیق مسعود باشد " - و این جمله در زیرنویس - " روشن است که هیچگاه رفیق مسعود قضایا را به این شکل نمیدیده " - اکتفاء میکند و حتی لازم نمیبیند که توضیح دهد که " فکر " میکند رفیق مسعود موضوعها را به چه شکل میدیده است . خواننده باید همینقدر که با خبر شد که رفیق (خ) فکر میکند که رفیق مسعود موضوعات را به این شکل نمیدیده ، مطمئن شود که موضوع به این شکل نیست و نه از خودش و نه از رفیق (خ) هم نپرسد که به چه شکل بوده . این است محتوای آن با اصطلاح مبارزه ایدئولوژیکی کسب رفیق (خ) در مقدمه همین نوشته‌اش با آن طعنان از آن سخن میگوید و ظاهراً عده‌ای نیز آنقدر آنرا جدی گرفته اند که از ترس عقب نماندن از قافله ، خود را ناگزیر دیده اند با پاره‌ای رونویسیها از رفیق (خ) و سایر منتقدین " مصاحبه " وظیفه خود را در این زمینه انجام دهند . در باره انتقاد سوم : در این قسمت رفیق (خ) اصولاً روشن نمیکند به چه دلیل عقاید رفیق جزئی را پیش میکند . وقتی مصاحبه‌گر میگوید " ما " ، اشاره‌اش بخود و نیروی روشنفکری‌ای است که در عین وابستگی به پرولتاریا ، بر آن هژمونی ندارد و شاهد سرکشت پرولتاریائی در انقلاب است که فاقد تشکل و آگاهی طبقاتی لازم رهبری جنبش میباشد . وضعیت این پرولتاریا مانند هر پرولتاریای غیرمتشکل و غیر آگاه دیگری ، آن است که در تحلیل نهایی بعنوان نیروی ذخیره طبقه یا طبقاتی عمل کند که رهبری جنبش را به دست دارند . به همین صورت بود وضع پرولتاریای مثلاً فرانسه در انقلاب ۱۷۸۹ و روسی پرولتاریا از این شرکت و از این حمایت بورژوازی که در واقع دشمن اصلی وی میباشد ، از لحاظ تاریخی سود میبرد . این تحولی است که اگر چه در نهایت امر برفع بورژوازی تمام میشود و به وی امکان میدهد که بدون مزاحمتهای فتودالی ، به استثمار و سرکوب پرولتاریا بپردازد ،

«عین حال برای پرولتاریا نیز يك مرحله تاریخی محسوب میشود. این است آنچه در مورد پرولتاریا و "ایثار تاریخی" گفته شده است، ولی وضعیت در اینجا با انقلاب فرانسه تفاوتی دارد. در انقلاب فرانسه نیروی آگاه پرولتاری، روشنفکر پرولتاریا و آگاهی پرولتاریائی وجود نداشت، ولی در اینجا روشنفکران مارکسیست - لنینیست و انقلابیون کمونیست وجود داشتند که گرچه به کمک مارکسیسم جریان امور را "میفهمیدند"، بدلیل گوناگون نمیتوانستند آگاهی خود را بمیان پرولتاریا ببرند. آنچه به رفیق (خ) در این قسمت امکان ابرادگیری میدهد، آن است که قسمت اول مطلب را روی قسمت دوم سوار میکند و پرولتاریائی آگاه بدست میآورد که نه در واقع امر وجود داشته و نه صاحبی که بر خود بخودی و غیرمتشکل بودن این مبارزات تاکید داشته است. رفیق (خ) فقط بدلیل آنکه در سطح مبائل میمانسد، میتواند اینگونه از "مصابیه" انتقاد کند، ولی حتی اگر مسئله به این صورت هم باشد، باز شباهتش با نظرات رفیق جزئی روشن نیست که در کجاست. و جالب این است که در این قسمت دیگر به مغایرت ایسن نظرات با نظرات رفیق مسعود اشاره نمیشود. انتقاد "اصولی" رفیق (خ) در اینجا دیگر یکی از دو بعد خود را از دست داده. برای او کافی است که بگوید این همان نظر رفیق جزئی است تا ظاهرا همه چیز در "مصابیه" رد شده تصور شود و البته رفیق (خ) فقط در صدر "مصابیه" است، نه اثبات چیزی. او خلایق را که ایجاد میکند، عجالتا پسر نمیکند.

ولی در این زمینه نکته دیگری را بگوئیم و بگذریم و آن این است که حتی اگر اتاریای آگاه و متشکل رهبری نهضت خلق را در مرحله کنونی در دست بگیرد و انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین را به ثمر برساند، بازوی نخستین میوه چین این انقلاب نیست، بلکه ثمره بلافاصله این انقلاب عاید خرده بورژوازی روستائی و حتی شهری میشود و تا مدتها پس از آنکه دهقان احیانا به آرزوی دیرینه خود، یعنی مالکیت بی دغدغه قطعه

زمینش رسیده ، پرولتاریا باید تمام رنجهای ساختمان جامعه‌ای را که تازه از انقلاب و جنگ انقلابی بیرون آمده ، بدوش بکشد ، در حالیکه طبقات غیر پرولتری بفوریت به همه خواستهای خود رسیده‌اند . جامعه دمکراسی نوین ، جامعه ایده‌آل پرولتاریا نیست ، بیک معنا جامعه ایده‌آل دهقانان است . در این جامعه دهقانان هم در حکومت شریکند و هم احياناً مالکیت قطعه زمین خود را دارند و این آرمانی است که دهقان حتی بخواب هم نمی‌بینند . ولی پرولتاریا به وی کمک میکند تا در عمل و در واقعیت بدان دست یابد . جامعه آرمانی پرولتاریا ، جامعه سوسیالیستی است ، ولی او میدانند تا وقتی این مرحله طی نشده به مرحله بعدی ، یعنی جامعه سوسیالیستی ، نمیتواند برسد . این است آن ضرورت تاریخی که پرولتاریا را وادار میکند به دهقانان و سایر قشرها و طبقات خلقی کمک کند ، آنها را رهبری نماید تا به منافع خود که در تحلیل نهائی با منافع پرولتاریا مغایر و متضاد است دست یابند . در جامعه دمکراتیک نوین پرولتاریا باید یا همین‌ساز متدین امروزی خویش دست و پنجه نرم کند . همین‌هایی را که امروز آزاد کرده ، فردا مانع اصلی بر سر راه وی برای ساختمان جامعه ایده‌آلش خواهند شد . ولی این آگاهی پرولتاریا را از همکاری و یاری با این طبقات در این مرحله باز نمیدارد . نباید مقاومت خرده بورژوازی را در جامعه دمکراتیک نوین دست کم گرفت و خطرات بزرگی را که این خرده بورژوازی در مرحله بعدی برای پرولتاریا ایجاد میکند ، ندید . تحلیل آنچه در دمکراسی نوین چین گذشت ، بخوبی نشان میدهد که با انجام انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین ، بساز پرولتاریا با دشمنانی بسیار خطرناکتر مواجه است که دست کم گرفته آنها ، همه دستاوردهای پرولتاریائی را بباد میدهد . این دشمنان دوست و متحد مرحله قبلی بودند و اصولاً همه توان خود را از انقلابی کسب کرده‌اند که به رهبری پرولتاریا صورت گرفته . این است آن «ایثار تاریخی» پرولتاریا . همان ایثاری که برای پرولتاریا «گریز ناپذیر»

هم هست. این توضیحات را برای آن دانم که بگویم حتی اگر آنطور که رفیق (خ) ذکر کرده، جمله اول را روی جمله دوم سوار کنیم، در ماهیت امر تفاوت چندانی حاصل نمیشود. وقتی مارکسیسم بمامیآموزد که پرولتاریا انقلابی ترین طبقه است، وقتی مارکسیسم بمامیآموزد که پرولتاریا آخرین طبقه‌ای است که از اسارت طبقاتی میرهد، و وقتی مارکسیسم بمامیآموزد که پرولتاریا از لحظه بیدایشش در درون جامعه فتودالی پا بیدان مبارزه میگذارد و تا برقراری جامعه کمونیستی از این مبارزه دست نمیکشد، وقتی همه این تعالیم را با هم ترکیب میکنیم و پرولتاریا را در همه میدانهای رزم طبقاتی حاضر میبینیم، واقعیت و ضرورت تاریخی این "ایشار" پرولتسری را در میابیم. البته رفیق (خ) حیطه بحث را محدودتر از آن نگشاید میدارد که ماهیت واقعی آن آشکار شود. او دنبال نوعی شباهت لفظی بین حملات "مصاحبه" و تعبیر خودش از عقاید رفیق جزنی است و در این قسمت، از قضا مشخص هم نکرده است که این رابطه لفظی را چگونه برقرار میکند.

در مورد انتقاد چهارم: باید توجه داشت که در اینجا بحث "مصاحبه" از شخص خمینی است و قشرها و طبقاتی که مخصوصاً در ماههای قبل از قیام بهمن زیر نام وی مهار نهضت را در دست گرفتند و منظور از رهبری خمینی در این قسمت، نه آن سازمان و تشکیلاتی است که کل نهضت را رهبری میکرد، بلکه همان استقبال عمومی به شخص وی میباشد. خمینی بعنوان یک فرد، مراحل از مبارزه را پشت سر گذاشته. در مرحله‌ای از این مبارزه، مبارزات وی با رژیم شاه بعنوان مزدور امپریالسم، نیروهای خلقی را پشت سروی بسیج کرد و من گمان نمیکنم هیچیک از اسناد سازمانی ما و یا تحلیل‌هایمان این واقعیت را نادیده

بگیرند - اصرار رفیق (خ) که خود را عقب میکشد تا مبادا از پیام در غلطیدن به نظرات جزئی پیرامون قائم بذات بودن شاه و استقلال نسبی وی بیفتد ، وقتی بخود میآید که از سوی دیگر بام به پائین سقوط کرده است - اگر رفیق جزئی مبارزه با شاه را بعنوان يك مرحله استراتژیک از مبارزه ضد امپریالیستی میشناسد و به این ترتیب برای وی اهمیت خاصی قائل میشود که وی بعنوان يك مزدور امپریالیسم فاقد آن است ، رفیق (خ) با جدا کردن مبارزه با شاه از مبارزه ضد امپریالیستی ، مثلا در تمام پانزده سال قبل از قیام بهمین ، از جانب دیگر اهمیتی بمراتب بیشتر از آنچه رفیق جزئی برای شاه قائل بوده برای وی قائل است - مطلب دیگری که باید گفت این است که وقتئسی میگوئیم آیت الله خمینی پرچم مبارزه ضد امپریالیستی را آگاهانها بدور افکند ، "مصاحبه" دوره قبلی مبارزه را خود بخودی و غیر متشکک سیخواند ، در چنین شرایطی خمینی بدون آنکه بخواهد از طرف تودهها بعنوان سمیل و رهبری مبارزه انتخاب شد و اتفاقا بدلیل همین توقع تودهها از وی بود که پس از سقوط شاه و بخاطر مصالح طبقه حاکم ، به صراحت با تودهها سخن بگوید و این توقعات و توهمات را از خودش مرتفع نماید و بهمین دلیل هم هست که "مصاحبه" از وجود قرائنی برای قرار گرفتن قطعی خمینی در مقابل خواستهای مردم سخن میگوید - ولی يك چیز را باید در اینجا کاملا در نظر داشت و آن این است که بحث "مصاحبه" از شخص خمینی است و بهمین دلیل احتمال تغییر مواضع وی را میدهد ، و الا نظر "مصاحبه" در مورد دولت پس از قیام کاملا روشن است و معتقد است حتی وجود ضد امپریالیست ترین افراد نیز در نرون این دولت ، تغییری در ماهیت آن نمیدهد - در آخر این قسمت باز رفیق (خ) ترجیح بند معروف خود را که این همسان موضع جزئی است و مخالف نظرات رفیق مسعود است را ، ولی اینبار با

شکلی جالبتر ، تکرار میکند ؛ " همانطور که مشاهده میشود ، چه در قسمت تشریح ضرورت مبارزه مسلحانه و چه در تخصیص تفادعده و اصلبسی جامعه ، ((صحابه)) کاملاً و صراحتاً موضع بیژن جزنی را میگیرند و همه جنبش کمونیستی میدانند که این موضع در ضدیت کامل و رویاروی موضع رفیق مسعود احمدزاده قرار دارد ."

رفیق (خ) بجای آنکه به آگاهی " همه جنبش کمونیستی " استناد کند ، بهتر بود در اینجا که همه چیز را رها کرده و فقط بهمیسن ضدیتها پرداخته ، لااقل آنها را تشریح میکرد . همانطور که تا اینجا تشریح کرده ام ، رفیق (خ) خود در حیاتی ترین سائل جنبش و در حاشیه نظرات رفیق بیژن راه میروند ، ولی من بهیچوجه او را " جزنیست " نمیدانم و معتقد نیستم که " روح بیژن جزنی بر نظرات " او " حاکم " است . نه ، رفیق جزنی در این میان گناهی ندارد . وضعیت اسفندار رفیق (خ) ناشی از درك محدود خود وی از مارکسیسم - لنینیسم و تئوری مبارزه مسلحانه است . نباید بیجهت تغییرها را بگردن دیگران انداخت ."

در مورد انتقاد پنجم : رفیق (خ) پس از رد نظرات " صحابه " برای نخستین بار سعی میکند رهنمودهای عملی ، لااقل در این زمینه ، بدست دهد . ولی پس از جمله گوئیهای کلی در مورد ماهیت منهدب از نظر مارکسیسم با آمیزه ای از خرافات آنارشیستی ، سرانجام به این رهنمود عملی میرسد که بالاخره میگوید : " اینکه این مبارزه (یعنی مبارزه با منهدب) در چه شکل مشخصی صورت پذیرد ، اینرا دیگر شرایط تعیین میکند " و من پیشتر میروم و میگویم این " شرایط " را نیز مصالح طبقاتی تعیین میکنند . آنچه رفیق (خ) در مورد ضرورت مبارزه ایدئولوژیک در درون صف طبقه کارگر میگوید نیز انعکاس همین ضرورت مبارزه طبقاتی است ، ولی درك محدود رفیق (خ) از منهدب بنده وی امکان داده است که خرافات آنارشیستی را در این مورد تکرار کند ، بدون آنکه در عمل آیارشیست جلوه نماید . رفیق (خ) گمان میکند که

مذهب صرفاً عبارت است از يك جهان بینی پیرامون رابطه ماده و روح و این دنیا و آن دنیا ، که ضرورت مبارزه با آنها را در همه جا می بینند . او نمی بینند که مذهب در جامعه تجلی مادی می یابد و بصورت تاسیسات و سازمان های در می آید که ابعاد اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و گاه حتی نظامی عظیمی بخود می گیرد . مبارزه با مذهب در کلیت خود یعنی مبارزه با همه اینها و در همه جا . اگر چنین مبارزه ای را مصالح مبارزه طبقاتی مشروط نکند ، آنگاه فاجعه ای ببار می آید که مخصوصاً در شرایط کشور ما زیان بزرگی دارد . بگذارید مذهب را با این دید وسیع در نظر بگیریم و آنگاه بخواهیم مفهوم جمله " ما دشمن مذهب هستیم " رفیق (خ) را در عمل مادیت ببخشیم . اگر چنین اعتقادی داشتیم ، آیا در دوران شاه نیز نمی بایست مثلاً هر جا می توانستیم روحانی ای را ترور می کردیم ؟ مگر این روحانیون شکل مادیت یافته مذهب نیستند ؟ چرا ما آنها را از بین نبریم ، در حالیکه دشمن آنها هستیم ؟ رفیق - (خ) خواهد گفت که بحث را منحرف کرده ایم . او از عقاید مذهبی سخن می گوید و من به او پاسخ میدهم که " مصاحبه " از مذهب سخن می گوید و مخصوصاً به آیت الله خمینی بعنوان صدر يك تشکیلات مذهبی اطمینان میدهد که کمونیستها در صدد نیستند که در جامعه آینده مانع فعالیت تبلیغاتی و مذهبی روحانیون شوند . اگر رفیق (خ) میخواست میتواندست بفهمد که بحث " مصاحبه " از مذهب با تمام وسعت آن است و وقتی به آیت الله خمینی اطمینان میدهد که " به او امکان خواهیم داد که پاکترین و بی آلایش ترین شکل مذهب اسلام را نیز رواج دهد " ، مصالح مبارزه طبقاتی ای را در نظر دارد که باید همراه با خرده بورژوازی ای صورت گیرد که بخشی از آن با درکی مساوات طلبانه از اسلام در مبارزه ضد امپریالیستی شرکت دارد . " دشمنی " با این مذهب و روحانیون ، آن آنارشیستی را آشکار میکند که موجب تفتت و تفرقه صفوف خلق در مبارزه ضد امپریالیستی میگردد .

بگذارید بحثمان را محدود کنیم و بهمان زمینه عقاید مذهبی

برگردیم . آیا همین مبارزه ایدئولوژیک را نیز میتوانیم بدون قید و شرط و بدون در نظر گرفتن مصالح مبارزه طبقاتی انجام دهیم ؟ آیا رفیق (خ) توصیه میکند که پاره‌ای از هواداران ما مطالبی را که خود او در همین قسمت پیرامون مذهب نوشته ، بصورت بلاکارهایی در سر چهارراهها و معابر در دست گیرند و پیرامون آن تبلیغ کنند ؟ اگر اجازه نمیدهد ، چرا ؟ مگر این عقاید درست نیست ؟ مگر نباید در بین توده‌ها رواج یابد ؟ رفیق (خ) خواهد گفت : در این " شرایط " این کار به این " شکل " درست نیست و مثلاً نباید به این شکل مستقیم این عقاید را تبلیغ کرد ، منجم میگویم : این " شرایط " و این " شکل " که در نهایت امر بر دامنه و محتوای تبلیغ ما نیز تاثیر خواهد گذاشت ، توسط همان مصالح مبارزه طبقاتی تعیین میشود . اینکه ما همواره باید عقاید مارکسیستی را تبلیغ کنیم و صرف تبلیغ مارکسیسم ، خود مبارزه یا مذهب است ، اینکه ما باید توهینات توده‌ها را از زمینهای گوناگون مرتفع کنیم و در بسیاری از موارد این بمعنای مبارزه با مذهب است ، اینگونه جملات کلی ، این اصل درست‌لنیستی را مورد تردید قرار نمیدهد که همه این کارها در کادر مبارزه طبقاتی و مصالح این مبارزه صورت میگیرد ، نه خارج از آن .

مخصوصاً در مورد نهضت ضد امپریالیستی خلق ما که خواهناخواه مذهب در آن نقش مهمی پیدا کرده ، چه از لحاظ وجود سازمان‌های سیاسی و انقلابی مذهبی و چه از لحاظ حضور فعال روحانیون ، چه در صنف خلق و چه در صنف ضد خلق ، درکی متین و لنینی از برخورد با مذهب برای سازمان ما لازم است . نباید گذاشت کلی‌گوییهای از آن قبیل که رفیق (خ) عنوان کرده ، ما را مثلاً به جایی بکشاند که سازمان بیکار بدان گشاده شد و مرجبات تفرقه صفوف خلق را از این طریق فراهم آوریم ، بخصوص که امپریالیسم نیز میکوشد از همین راه پاره‌ای تضادهای فرعی را در جنبش خلق فعال کرده ، مانع وحدت همه نیروهای ضد امپریالیست گردد .

خوشبختانه رفیق (خ) در این قسمت ، نه پای رفیق جزئی را پیش

کشیده و نه پای رفیق مسعود را و اینکار در همین حد قابل تحسین است. بهتر است حرف خودمان را بزنیم و پشت سر این و آن پنهنجان نشویم.

در مورد انتقاد ششم: در این قسمت رفیق (خ) ابتدا بجملات مورد استناد خویش معنای ویژه و خود ساخته‌ای میدهد و سپس اشتباه بودن این نظر را ظاهراً با تکیه بذكر خود از تئوری مبارزه مسلحانه، انتقاد میکند. او جمله "مبارزه صنفی بی معناست" را بمعنای مبارزه صنفی وجود ندارد، میفهمد، در حالیکه خود طرح بحث نشان میدهد که بحث بر سر عدم وجود این شکل از مبارزه نیست، بلکه بحث بر سر تبدیل سریع آنهاست و همه آنچه رفیق (خ) در این زمینه میگوید، اصلاً به موضوع مربوط نیست، ولی پس از آنکه در قسمت اول بحث را به اینصورت پیش برد، ناگهان چرخشی میکند و این قسمت را از موضعی دیگر - که همان موضع "ستاد" بها است - نیز مورد انتقاد قرار میدهد و به مسئله مورد بحث "مباحثه" میپردازد و سعی میکند که ثابت کند، این نظر که مبارزه صنفی بلافاصله به مبارزه سیاسی تبدیل میشود و مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی، غلط است. در این قسمت، اگر در جای دیگری و در پاسخ "ستاد" بها توضیح داده نشده بود (*)، میشد باز در اینجا توضیح داد، ولی بهتر است هر کار را در جای خودش انجام دهیم. آنچه در اینجا میماند، این است که ببینیم رفیق (خ) برای اثبات غلط بودن استناد "مباحثه" به

* - این توضیحات هنگام نوشتن این انتقادات در اختیار رفیق (خ) بوده، ولی اینکه هیچ اشاره‌ای به آن نمیکند، به این دلیل است که همانطور که قبلاً و در مقدمه گفتم، سعی منتقدین "مباحثه" فعلاً آن است که تمام حمله خود را متوجه "مباحثه" کنند. آنها ظاهراً نمیخواهند نیروهای خود را در آن واحد در چند سنگر بکار بگیرند.

مبارزات یکسال گذشته، چه تلاشی میکند. مصاحبه‌گر میتواند آنها را نمونه از اعتصاب را در همان یکسال گذشته نشان دهد که در رژیم سابق بلافاصله با محاصره و بگیر و ببند پلیس، احیاناً به زدوخورد منجر شده است و در رژیم جدید با هجوم چاق بدستان و حزب‌اللهی‌ها و کمیته‌چیها.

او میتواند حتی به اعتصابات نظیر اعتصابات کارگران نفت استناد کند که از همان آغاز خواستهای سیاسی را مطرح میکردند. شاید این درك محدود باشد. پس رفیق (خ) میبایست محدودیت آنرا نشان دهد و بگوید که نباید قضیه را باین سادگی نگاه کرد و راه افتادن مثلا کارگران فلان کارخانه در خیابان که پس از اعتصاب یا تحصن بجهت خواستهای اقتصادی مورد هجوم و حتی تیرباران نیروهای سرکوبگر قرار گرفته‌اند و انجام تظاهرات بر علیه قوای سرکوب، بمعنای سیاسی شدن مبارزه صنفی نیست. اینرا رفیق (خ) میتواند توضیح دهد، ولی تنها کاری که در این زمینه میکند، این است که بگوید: "اینکه در ((مصاحبه)) جریانات یکسال اخیر شاهد مثال آورده میشود، نادرست است." رفیق (خ) مثل مارکسیستی سخن نمیگوید که با تحلیل اوضاع نظرات خود را توضیح میدهد، بلکه بیشتر شبیه به يك پیشوای مذهبی است که گوئی برای مریدان خود فتوا صادر میکند و مریدانی که آنچنان شیفته مراد خویش هستند که فقط حکم او را در مسائل میجوید، اسباب و دلایل نیل به این حکم را -

در مورد انتقاد هفتم: رفیق (خ) در این قسمت از مطالب "مصاحبه" تعریفی بدست میدهد که "مصاحبه" در صدد ارائه آن نیست. او از بحثی که در مورد عضو سازمان از طرف "مصاحبه" مطرح میشود، تعریف سازمان سیاسی - نظامی را پیش میکشد و این کار درستی نیست. بگذارید شرایط طرح این بحث را در "مصاحبه" بیاد بیاوریم: ایورتونیمم راست که بر سازمان غلبه کرده بود، پیش از آنکه جرات کند با صراحت خط مشی قبلی سازمان را مردود اعلام نماید، عضوگیریهائی با معیار صرفا سیاسی در صدد آن بود که پایگاه خود را در

درون سازمان تحکیم کند و تحکیم هم کرد و بدون آنکه وارد بحث
 تئوریک در مورد خط مشی مبارزه مسلحانه و سازمان لازم آن بشود
 سازمان را از کارهای صرفاً سیاسی انباشته کرد. در آن زمان از لحاظ
 اصولی نمیشد با این اپورتونیستها وارد بحث شد، بلکه میبایست این
 عضو گیرها افشاء گردد و "مصاحبه" روی آن تأکید داشت.

اما اینکه رفیق (خ) گمان میکند "مصاحبه" با گفتن اینکه
 "مگر سیاسی - نظامی چیزی بیش از سیاسی نیست"، گویا بحث را بسه
 ابتذال کشیده، بهیچوجه درست نیست و بواقع این نظر کاملاً صحیح است.
 سیاسی - نظامی چیزی بیش از، هم سیاسی صرف و هم نظامی صرف است،
 ولی آنچنانکه رفیق (خ) گمان میکند، کیفیت جداگانه‌ای نیست و اگر
 کیفیت جداگانه‌ای باشد، باید آنرا تعریف کرد. اگر مثلاً در تعریف
 مبارزه سیاسی - نظامی بگوئیم که مبارزه‌ای است که در آن مبارزات
 نظامی زمینه مبارزات سیاسی است، باز منبیینیم که با نوعی ترکیب
 مبارزه سیاسی و نظامی روبرو هستیم، نه با نوع متفاوتی از مبارزه.
 همینگونه است در مورد تشکیلات سیاسی - نظامی. سازمان سیاسی -
 نظامی، سازمانی است که چه از لحاظ کادر و چه از لحاظ سازماندهی،
 در عین حال قادر است وظایف سیاسی و وظایف نظامی مبارزه را توسط یک
 سازمان واحد انجام دهد و اینکه خط مشی چنین سازمانی، مبارزه
 مسلحانه میباشد، امری بدیهی است. زیرا بدون آن خط مشی، اساساً
 سخن از این شکل سازمانی مفهومی نداشت. اگر بگوئیم سازمان سیاسی -
 نظامی، "سازمانی است که اهداف سیاسی را اساساً با اتکا به
 تاکتیکهای نظامی پیش میبرد" حتی به تعریف سازمان سیاسی - نظامی
 نیز نزدیک نشده‌ایم. آیا حزب کمونیست چین در سال ۱۹۲۸ "اهداف
 سیاسی" خود را اساساً با تکیه به "تاکتیکهای نظامی" پیش نمیبرد
 و آیا حزب کمونیست چین از نظر تئوری مبارزه مسلحانه در آن زمان
 یک سازمان سیاسی - نظامی بود؟ رفیق (خ) در جای دیگر با ذکر
 نقل قولهایی از رفیق مائو در مورد ارتش سرخ چیز در همان دوران دائر
 بر انجام وظایف سیاسی توسط ارتش، به این نتیجه میرسد که ارتش سرخ

چین در آن زمان يك سازمان سیاسی - نظامی بود . البته رفیق (خ) با درکی که از سازمان " سیاسی - نظامی " دارد ، میتواند به چنین نتایجی هم برسد ، ولی بهیچوجه بادرک تئوری مبارزه مسلحانه از سازمان سیاسی - نظامی تطبیق ندارد . اگر رفیق مسرد برای تشریح سازمان سیاسی - نظامی به تجربه کوبا مراجعه میکند ، برای آن است که این شکل سازماندهی در انقلابات قبلی با این نقش ویژه وجود نداشته . مسئله بر سر پیشبرد اهداف سیاسی با تاکتیکهای نظامی نیست ، مسئله بر سر آن شکل سازماندهی است که بتواند وظایف سیاسی و نظامی را توسط يك سازمان انجام دهد .

مطلب دیگری که در این زمینه باید گفت ، این است که تئوری مبارزه مسلحانه شکل سیاسی - نظامی سازمان را برای تمام مرحله انقلاب الزامی نمیداند و پیش بینی میکند که در شرایط معینی از رشد مبارزه امکان ایجاد حزب بعنوان ارگان سیاسی و ارتش خلق بعنوان ارگان نظامی مبارزه وجود دارد . البته این بدان معنا نیست که در تمام طول این مرحله مبارزات نظامی زمینه و محور مبارزات سیاسی را تشکیل میدهد و باز هم معایر آن نیست که پاره ای از کادرهای حزبی واجد مهارتها و حتی مقامهای نظامی باشند ، ولی دیگر به چنین سازمانهایی نمیتوان گفت سازمان سیاسی - نظامی .

نتیجه : من گمان میکنم که رفیق (خ) با اینگونه انتقاد از " مصاحبه " ، مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی را به کجراه خطرناکی کشانده که هر آینه مهار نشود ، نتایج وخیمی ببار خواهد آورد . اخذ دو بار از " مصاحبه " و قبول آن در مقاله اول از طرف رفیق (خ) ، همانقدر بی منطق و غیر مستدل است که رد سایر قسمتها . رفیق (خ) کار خوبی کرد که در مقاله دیگر این دو شعار را هم رد نمود . وقتی اصولی برای رد یا قبول وجود نداشته باشد ، هم رد و هم قبول ، کنار آسانی است ، ولی رد این دو شعار از طرف رفیق (خ) لاقبل استواری

وی را در راهی که پیش گرفته ، و آنهم کوبیدن " مصاحبه " است نشان
میلهد .

با ایمان به پیروزی راهمان
فروردین ۶۰

رفیق نویسنده مقاله از چریکهای فدائی خلق

فهرست انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران

- | | |
|--------------|---|
| بهار ۱۳۴۹ | ۱ - مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا..... |
| | ۲ - مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک..... |
| تابستان ۱۳۴۹ | ۳ - مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی..... |
| ۵۸/۳/۸ | ۴ - چرا شرکت در مجلس فرمایشی "خبرگان" فریب توده هاست..... |
| ۵۸/۵/۱۰ | ۵ - نگاهی به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی..... |
| مرداد ۵۸ | ۶ - درباره تئوری مبارزه مسلحانه..... |
| مرداد ۵۸ | ۷ - مبارزه مسلحانه و ایورتونیستها (جلد ۱)..... |
| مرداد ۵۸ | ۸ - سخنی با رفقا |
| مهر ۵۸ | ۹ - کسانی که مورد خطاب کمیته مرکزی خائن حزب توده قرار گرفته اند چریکهای فدائی خلق نیستند..... |
| ۵۸/۹/۲۸ | ۱۰ - سازش طبقاتی زیر پوشش مبارزه ضد امپریالیستی..... |
| ۵۸/۱۰/۵ | ۱۱ - سه رساله..... |
| دی ۵۸ | ۱۲ - بورژوازی لیبرال..... |
| بهمن ۵۸ | |

- ۱۲ - پیام چریکهای فدائی خلق ایران
 بمناسبت دوروز بزرگ تاریخی
 ۶۹ بهمن ۴۹ (سرآغاز مبارزه
 مسلحانه) و ۲۱ بهمن ۵۷ (قیام
 شکوهمند خلق)
 ۵۸/۱۱/۱۵
- ۱۱ - مجموعه اعلامیه های جفا تا
 بهمن ۵۸
 ۵۸ بهمن
- ۱۱ - مبارزه ضد امپریالیستی یا
 عوامفریبی
 ۵۸ اسفند
- ۱۶ - توطئه خلع سلاح
 ۵۹ بهار
- ۱۷ - سود ویژه
 ۵۹ اردیبهشت
- ۱۸ - نگاهی به مبارزات طبقه کارگر
 ۵۷/۱۱/۲۳ - ۵۹/۲/۱۱
 ۵۹ خرداد
- ۱۹ - نکاتی در باره پاسخ به مصاحبه
 با رفیق اشرف دهقانی
 ۵۹ خرداد
- ۲۰ - کمکهای اولیه
 ۵۹ شهریور
- ۲۱ - مبارزه با سلطه امپریالیسم یا
 " انحصار طلبی "
 ۵۹ دی
- ۲۱ - پیام چریکهای فدائی خلق ایران
 بمناسبت یازدهمین سالگرد ستا فیز
 سیاهکل سرآغاز مبارزه مسلحانه و
 سومین سالگرد قیام شکوهمند
 خلق در ۲۲ بهمن ۵۷
 ۵۹/۱۱/۱۵
- ۲۳ - مقدمه چریکهای فدائی خلق ایران
 بر کتاب مبارزه مسلحانه هم
 استراتژی هم تاکتیک
 ۵۹/۱۱/۱۹
- ۲۴ - چه کسی پشت سر چه کسی است (در
 جنگ دو رژیم ضد خلقی ایران و

- (عراق)
 ۲۵ - مجموعه بیانیه‌ها و اعلامیه‌های
 بهمن ۵۹ جفغا از ۵۸/۱۱/۱۹ تا ۵۹/۱۱/۱۹.....
- ۲۶ - " تسخیر سفارت " و موضع سازمان
 بهمن ۵۹ مجاهدین خلق ایران
- ۲۷ - نقدی بر دیدگاه‌های کومه‌لـه
 بهار ۶۰ سازمان انقلابی زحمتکشان
 (کردستان ایران)
- ۲۸ - شرایط کنونی و وظایف ما
- ۲۹ - کارنامه سه سال " کارآرام سیاسی "
 تابستان ۶۱ (مبارزه مسلحانه و اپورتونیستها)
 (جلد ۲)
- ۳۰ - شمارهای ما
- ۳۱ - طرح برنامه
- ۳۲ - شمائی از پروسه تکوین نظرات
 تابستان ۶۱ چریکهای فدائی خلق ایران
 (۵۰ - ۴۶)
- ۳۳ - چریکهای فدائی خلق ایران
 بهمن ۶۱ درس‌زمین بخون آغشته کلبرضاخان
 و سوزی و قره‌گل
- ۳۴ - نقدی بر دیدگاه‌های سازمان
 اسفند ۶۱ مجاهدین خلق ایران
- ۳۵ - نگاهی به وقایع ۳۰ خرداد
- ۳۶ - پیام چریک فدائی خلق رفیق
 خرداد ۶۲ اشرف دهقانی به خلقهای قهرمان
 ایران
- ۳۷ - شیوه برخورد کومه‌له و
 خرداد ۶۲ مبارزه ایدئولوژیک
- شهریور ۶۲

* * * * *

- ۱ - مرگ بر امپریالیسم امریکا مرگ بر
فریدکاران
۵۸/۹/۸
- ۲ - پیام به رفقای دانشجو بمناسبت
۱۶ آذر
۵۸/۹/۱۶
- ۳ - سخنرانی رفیق اشرف دهقانسی در
مهاباد
۵۸/۱۱/۱۹
- ۴ - اوضاع ایران بحرانی است
۵۹/۲/۱۰
- ۵ - مبارزه ضد امپریالیستی ، جریان
" کار "
۵۹/۳/۲۲
- ۶ - در باره انشعاب اخیر
۷ - چند اضاها ر نظر پیرامون مقاله
کار شماره ۴۷
۵۹/۳/۲۵
- ۸ - جریان منقط کار (جزوه فسوق در
جریان یورشهای بعد از خرداد ۶۰
جمهوری اسلامی به نیروهای انقلابی
بوسیله رژیم تاراج گردید و
متأسفانه نسخه های خیلی محدودی از
آن توزیع گشت
تابستان ۶۰
- ۹ - پیام چریکهای فدائی خلق ایسران
به خانواده شهدا
مهر ۶۱
- ۱۰ - فلسطین در جنگی که ماسکها کنار
زده شد
آبان ۶۱
- ۱۱ - پیام چریکهای فدائی خلق ایسران
به هواداران سازمان در خارج از
کشور
آبان ۶۱
- ۱۲ - پیام چریکهای فدائی خلق ایسران

- بمناسبت ۲ بهمن سالروز اعلام
جمهوری خودمختار کردستان
ایران
۱۳ - پیام چریکهای فدائی خلق ایران
بمناسبت دوروز بزرگ تاریخی
۱۹ بهمن ۴۹ (سرآغاز مبارزه
مسلحانه) و ۲۱ بهمن (قیام
شکوهمند خلق)
۱۴ - ویژه نامه سیاهکل
۱۵ - ویژه نامه نوروز
۱۶ - دو اعلامیه درباره حزب توده
خائن
۱۷ - ویژه نامه سوم خرداد
۱۸ - عملیات پیشمرگان چریکهای فدائی
خلق در نیمه اول سال ۶۲
۱۹ - پیام چریکهای فدائی خلق ایران
بمناسبت ۲۱ ربیعان سالروز
جمهوری خودمختار کردستان
۲۰ - پیام چریکهای فدائی خلق ایران
بمناسبت بزرگداشت ۲ روز بزرگ
تاریخی (۱۹ و ۲۱ بهمن)
- ۶۱ بهمن ۶۱
۶۱ بهمن ۶۱
بهار ۶۲
۶۲/۲/۲
خرداد ۶۲
۶۲/۶/۴
۶۲/۱۱/۲
۶۲/۱۱/۱۹

فهرست انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران به زبان کوردی

* * * * *

- ۱- افسانه محبت
۲- اولدوز وکلانها
۳- پسرک لبوفروش
۴- کچل کفترباز
۵- پیام چریک فدائی خلق رفیق اشرف دهقانی به خلقهای
قهرمان ایران
۶- پیام چریکهای فدائی خلق ایران بمناسبت ۴۰ ریبندان
سالروز جمهوری خود مختار کردستان ایران
۷- پیام چریکهای فدائی خلق ایران بمناسبت بزرگداشت
دوروز بزرگ تاریخی (۱۹ و ۲۱ بهمن) در ۱۹/۱۱/۶۲
۸- پیام چریکهای فدائی خلق ایران بمناسبت دوروز بزرگ
تاریخی ۱۹ بهمن ۴۹ (سرآغاز مبارزه مسلحانه) و
۲۱ بهمن ۵۷ (قیام عکومند خلق) ۱۵/۱۱/۵۸

"اساساً تاختن بيه يك اشرد در داخل يك سازمان خود نشان دهنده
آنست كه حيطه مازره ايده‌ئولوژيك از همان آغاز محدود و تنگ
انتخاب نده است . زيرا اگر ساير سازمانها و گروه‌ها از طريق
اين آثار با ديد و خط مشي يك سازمان تماس ميگيرند ، سازمانی
كه بر وجود خود پيش خود آگاهي دارد و هم اشري را تملک
كارها و اندیشه‌هاي خود ميدانند ، نبايد صرفاً سه
انتظار ويحد در مورد يك اشرو بدون ارتباط با ساير
آثار و بطور كلي بدون ارتباط با حرياني كه در درون سازمان
از ايد ه‌هاي ايسن اش حمايت ميكنند ، بپردازد ."

خط از مقاله "ماززه ايده‌ئولوژيك با حتمال در درون سازمان"

از انتشارات: چريكهاي فدائي خلق ايران

تکثیر از: هواداران چريكهاي فدائي خلق ايران درسوند